Amritsar
10. III. 27.
W. 1.

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش ذات معبودی را که آفریدگار جهان و پدیدآرنده زمین و آسمان است و درود
بی‌قیاس بر انبیا که برگزیدگان اواند خصوص محمد مصطفی که جلای جلالی از ظلمات حیرت و
جهالت نور ارشاد و هدایت اوست صلی الله علیه و آله بعد ما چون درین روزگار
حادثات بسیار بر ابنای این زمان روی نموده و بدلیل این قول که سلطان الاطبا بقراط فرموده
که العمر قصیر والصناعة طویل والوقت ضیق والتجربة خطر والقضاء عسر بنابرآن این کلمات را
از کتب معتبر جمع کرده در باب معالجات و نام آن جامع العلاج کرده مشتمل بر سه
مقالت مقالت اول در بیماریها از سر تا قدم و اسباب و علامات و علاجات
آن مشتمل بر صد و یک چهار باب مقالت دوم در زحمتها که در ظاهر بدن پیدا شود و
اسباب و علامات و علاج آن مشتمل بر بیست و یک باب مقالت سیم در حمیات و آن
مشتمل بر بیست و شش باب باب اول از مقالت اول در صداع سبب درد سر از گرمی
یا از سردی و آنچه از گرمی باشد از خون باشد یا از صفرا علامت آنکه از گرمی خون باشد
گرانی در سر و روی و چشمها سرخ و دهان شیرین و رگهای شقیقه بر خواسته و گرم بوند
و نبض عظیم و ممتلی باشد و باشد که تب داخل باشد علامت صداع صفراوی تلخی دهان
و پیچ ابدا و نبض سریع علاج در هر دو نوع فصد کردن بقدر حاجت و بحسب سن و وقت
زمان و بلد و عادت خون بیرون کردن و بسکنج ادرار کردن بچیزهای که ضد آن اشیا
اگر با درد سر تب باشد و سعال نباشد جلاب خوردن از تمر هندی ده درم نبات
ده درم اگر بجای نبات ترنجبین باشد بهتر بود و اگر جلاب خورد از عناب ده دانه آلوی سیاه
ده دانه تخم کاسنی سه درم بنفشه سه درم نبات ده درم غذا شکاب جو نوبت میانه
روز شربت خوردن از نبات ده درم عرق بید ده درم اسفغول جو درم و اگر سرما باشد
جلاب خورد از عناب ده دانه بعه سه درم دانه گیاه بزرگ سه درم ترنجبین ده درم غذا

عدس نخود آب

و عرق بهار

کشکاب با لعاب به دانه با لعاب اسپغول شیره خشخاش میانه روز شربت سه درم ارجان به
سی کوب که طبیعت نرم شود و بخوردن شراب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب خشخاش و شراب آلو
از هرکدام که موجود باشد ده مثقال مدت پنج روز بدین موجب عمل نماید و اگر احتیاج به مسهل خوردن

بنفشه ۳ درم ورق گل ... ۳ درم

علاج مطبوخ عناب سپستان آلوی سیاه سنا مکی نیلوفر هلیله کابلی عنب الثعلب
۱۰ دانه ۲۰ دانه ۱۰ دانه ۵ درم ۱ درم ۳ درم ۳ درم ۳ درم

تخم خیار تخم خرفه کاهو ... ۱۰ درم ۱۰ درم در آن حل کنند و صاف کنند

تخم کاسنی پوست هلیله زرد همه را بجوشانند تا مهرا شود و بدو شربت بالا و صاف کنند اگر در فصل
بهار یا تابستان باشد بوقت صبح بخورند و اگر زمستان باشد بوقت طلوع آفتاب بخورند و صبر کنند تا مسهل
تمام شود و بعد از آن شربت باید خورد از نبات و عرق بید و اسپغول و غذا کشکاب بر قرار
یا مزوره ماش سفید کرده و مغز بادام و اگر سعال باشد خوردن مزوره از تمر هندی و زرشک و انار دانه

مزوره

و آلوچه و مغز بادام و مشمش و اگر سعال باشد شیره جو یا ماش با مغز بادام و فوج ... بار
و اگر صداع باشد قدری سرکه و روغن گل و شیر دختران در شیشه کنند و می لوسه و کتان
پاره بان تر کرده بر سر نهند علامت صداع صفراوی تشنگی بسیار و دهان تلخ و نبض سریع
و قاروره زرد و نازک بسیار که قاروره سفید باشد سبب آنکه بخار میل بدماغ کرده باشد
و این صداع از خوردن شراب بسیار و در گرمابه خواب کردن و چیزهای گرم و خشک خوردن ضماد احوال که سه
بران دلالت کند اگر بدن ضعیف باشد و حرارت غالب و تشنگی بسیار فصد باید کرد

علاج هر بامداد جلاب خوردن از بنفشه آلوی سیاه تخم کاسنی نبات غذا
۷ درم ۱۰ دانه ۳ درم ۱ درم ۱۰ درم

کشکاب با کدو و اسفناج اگر سعال نباشد آب بعضی میوه و شراب ریباس و شراب
غوره و شراب لیمو و شراب آلو و شراب حماض هرکدام موجود باشد ده درم خوردن اگر سعال باشد
شراب بنفشه و شراب عناب شراب نیلوفر و شراب سپستان از هرکدام موجود باشد ده درم خوردن
و ... و عطرهای سرد و تر بوییدن مانند روغن بنفشه و روغن کدو و بید و تراشه کدو تازه

بنگ باشد

بر سر نهادن و کاهو و صندل و بنفشه بوییدن و هر چیز که سرد و تر باشد و اگر سعال باشد لعاب اسپغول
بر سر کشکاب خوردن اگر صداع زایل نشود سیاف با ملعاب صندل و کافور و اسپغول

۱۱

از هر یک قیراطی با هم سوده با روغن بنفشه و یا روغن بید بر سر طلا کند بقراط گوید که چون صاحب صداع
خون از بینی بیاید خلاصی یابد و اگر با صداع گردیدن سر باشد و آواز در گوش شنیده شود
چیزهای لعابی در استعمال نشاید کرد چیزهای لطیف لکن باید داشت و بوییدن روغن بابونه
نیک است و حقنه نرم لکن و داشتن و جلاب خوردن از معجون هیچ کوکس نبات غذا
مزوره از ماش مقشر کرده و پوست هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یک یکدرم کوفته بیخته
بآب رازیانه بسرشد و حب کند هر یک مقدار نخودی و در میان حلوا با قوام از عسل کند
و فرو برد و صبر کند تا اسهال تمام شود بعد از آن شربت نیلوفر خورد با نبات و غذا دهد.
و هم شاه اسفهم غذا نخورد در شیره تخم کاهو بشد علاج از جالینوس مشابه خردل و
خوب باشد و در آب گرم نشسته و بر سر طلا کند و اگر روغن بگیرد و بر سر و بینی مالد فایده کند
و صداع مزمن بلغمی را زایل گرداند مجرب است علاج از بولس که چیزهای لعابی سرد
بر سر اسهال نشاید نهادن که سردی بر دماغ رسد و اعضا را سست گرداند علامت
[illegible] از چنین کسی باشد که چون آب لعابی سرد باز خورد درد سر زیاد شود آب با شراب
و سکنجبین باز خورد و اگر با صداع نزله باشد هیچ روغن و آب گرم بر سر نباید نهاد
اعضا را به پارچه مالیدن و دست و پا در آب گرم نهادن حب
اسطوخودوس که اسهال بلغم کند و دماغ را پاک کند پوست هلیله کابلی آمله [illegible]
تخم کرفس تربد سفید مجوف شده افتیمون ایارجه فیقرا و نقل سقمونیا همه کوفته
و بیخته حب سازد علاج صداع بلغمی را مشک بابونه اکلیل الملک مرزنجوش بسبد
از هر یک قدری در آب کوفته تا مهرا شود و بر سر طلا کند و روغنهای گرم مالیدن غسل روغن
خیری و یاسمن و نرگس و زیت و روغن جوز از هر کدام که موجود باشد نیک بود و بقیه
آن ورق سداب تر و بابونه یا ورق سرو یا ورق ابهل از هر کدام که موجود باشد
مغز در مرکب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند تا بخار بر دماغ در آید بعد از آنکه [illegible]

که طبیب بقوه دفع علاج کرده

و تخفه و مواد او واگر حرارت
غالب باشد آب انار ترش
و سکنجبین و دوغ گاو ترش چران
و غذا مزوره از تمر هندی یا زرشک
یا انار دانه یا غوره و قدری
روغن بنفشه باشد و حنا ان
در شیشه کردن و بوییدن فایده
دهد [illegible] نقل است
جالینوس که بوییدن [illegible]
باز دید کند و اگر صداع از
خوردن شراب باز دید بود که
آنرا خمار گویند سبب آن باشد
که بقایای شراب در معده باشد
و بخاران بدماغ بر آید و دماغ
ضعیف گرداند و دماغ سبب ضعیف
آن بخار از خود دور نتواند کرد
قی باید کردن باب گرم
و سکنجبین تا معده پاک شود و این
بنده جامع [illegible] که از [illegible]
شراب در درد سر [illegible]
به قی کردن خلاصی یافتند بعد از آن
معده را قوة باید دادن و خوردن
شراب تفاحی یا شراب انار یا شراب
غوره و غذا مزوره از تمر هندی
یا انار دانه یا زرشک یا [illegible]
و سکنجبین نقل است از جالینوس
که صداعی که از آفتاب گرم
و خوردن شراب و سرما باز دید
شود اگر زود علاج کنند زود
زایل شود و اگر تقصیر کنند مزمن
شود نقل است که اگر از [illegible]
صاحب صداع باز دید شود نزدیک
غذا خوردن و خواب کردن که درد سر
ساکن شود اما چیزهایی که صداع
باز دید کند در حمام گرم و آفتاب گرم
بسیار نشستن و بوهای تیز بوییدن
مانند پیاز و کندنا

۱۶۵

صاف کنند و آن آب نیم گرم بر سر ریزد و قدری در بینی چکانند و خوردن روغن بید انجیر در این
پوست هلیله زرد و هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هلیله آمله از هر یک سه درم مصطکی افسنتین
نانخواه از هر یک سه درم قسمی روغن گل کشوث شاهتره بادآورد همه را در کوزه کوبند
تا نیم باشد و بعد پالایند و صاف کنند بعد از آن اماره مفردا با آن بیامیزند و هر روز مقدار سه درم
یا هفت درم یا پنج درم روغن بید انجیر بود که معده و دماغ را پاک گرداند و غذا آب گوشت
از مرغ و کبک و تیهو و دراج و کبوتر و مرغان صحرایی و کدو با روغن جوز قدری زیاده و اگر
غثیان آید قی کنند که فایده تمام دهد و خوردن شراب عسل نیک بود و از شراب انگوری
و آب لیمو سرد احتراز نماید علاج طلا که صداع سرد را نافع بود صبر فرفیون از هر یک
دو درم صمغ عربی زعفران از هر یک یک درم جندبیدستر یک درم افیون یک درم قسط شیرین یک درم
کنندر سه درم انزروت یک درم همه را کوفته در آب گشنیز تا غلیظ شود و بر سر طلا کنند
جب که صداع بلغمی نیک بود خردل عاقرقرحا ورق ... بود نه جبر از هر یک قدری مویز
دانه بیرون کرده قدری همه را بکوبند نرم با بیخته تا مانند عسل شود و حب کنند هر یک مقدار نخودی
به وقت حاجت در دهان نگاه دارند و خوردن حب شبیار نیک بود علامت صداع سوداوی
آن بود که لاغری بدن و رنگ روی میل به سیاهی دارد و بول سیاه و شهوت طعام بسیار
علاج استفراغ سودا باید کرد حب افتیمون یا مطبوخ افتیمون یا معجون نجاح و بر سر و دماغ را
بروغن بادام و انشی آن چرب کردن و هر بامداد جلاب خوردن از بالنگو سه درم نبات ده درم
غذا ماش مقشر کرده و مغز و مغز بادام ... چون خلط سوخته شود مسهل خوردن
مسهل حب افتیمون ... ترید مجوف اسطوخودوس ... همه را کوفته و بیخته با آب ... بسته
... و حب ساز ... شربت ... و از غذاهای ترش احتراز کند و گوشت قدید و گاو
و ... احتراز نماید اما صداع گاهی و گاهی بیاید از درد ... چون درد
آغاز کند بیمار چنان تصور کند که در اندرون سر او مطرقه میزند و چشمها از جای ... باز ... گو

و از روشنایی ملول خاطر باشد و سبب این صداع آن که دماغ ضعیف بود و بخار بدماغ بر آید و از
هوا و مکو اینمرض مخرف بهر حالت هر بامداد حلاوت جو نود از موچهار شیر روغن بید انجیر هم گرم
باز خورد و غذای لطیف مثل آب گوشت مرغ و دوای طلا که بر شقیقه چسبانند افیون خون سیاوشان
زعفران صمغ عربی از هر یک سیم درم کوفته سفیده تخم مرغ بر شند و بر کاغذ مالیده بچسبانند
که به صدع شقیقه را مداوا کردم حب صبر و قدری فلونیا با شیر زن حل کرده
بو کرد صداع زایل شد صفت حب صبر مذکور صبر سقوطری بلیله پوست هلیله زرد مقل
مصطکی سیم درم تربد مجوف جدا شده یکدرم کوفته بیخته با آب رازیانه سرشته و حب کنند این حبه
یکشربت است حب قوقایا که درین صداع سود دارد عصاره قسمای صبر سقوطری محموده
بریان کرده تخم حنظل کوفته بیخته با آب رازیانه سرشته و حب کنند این شربت است و این صداع
بسبب سوء هضم لکار یا در اوقات گرما و حرکت با زنان حایض باب دوم
در درد شقیقه این درد در یک نیمه سر باز دیده شود و علاج آنرا علاج صداع باید کرد اما
جالینوس فرموده است که سبب آن بلغم سرد و تر سفید بود چون این بلغم بسیار از سر و دماغ فرود
آید اسهال باز دیده شود و شهوت طعام باطل شود و تشنگی اندک است و این بلغم از حالت طبیعی
برگردد از دماغ بمعده ریزد و پیچ و اسهال چون باز دیده شود چنانکه روده را مجروح کرده باشد درد
بواسیر باز شود باب سیوم در دوار سبب دوار خلط غلیظ خام بود که در مجاری بسته شود
و خون گرم شود کی راه هضم تمام نیافته بر آید و از غلظت راه دارد و تحلیل نرود و چون در
حرکت آید ریح نفخ راه در دماغ است با آن بخار بود حرکت آید چنان تصور کنند که خانه
میگردد مانند گردون یا آسیا و باد بر دماغ بر آید و حرکتهای مختلف باز دیده شود و سبب
سودا اخلاط سوداوی چنانکه تاریکی چشم باز دیده شود دیگر ماده این علت سرد باشد
علامت گرانی اندام و خواب بسیار و آب از دهان و بینی آمدن و تشنگی اندک و در سخن گفتن
زبان گران شود و آوازهای مختلف چنانکه آواز آب و باد که در درخت بپیچد در گوش باز دیده شود

فصل از قول حکیم که ماده این از سبات است و از جهت دیگر بالعلت که صاحب این علت چون
برپای باشد سر او بگردد و چشم تاریک شود و مانند مگس و پشه برابر چشم پیدا شود و سبب
این علت اخلاط فاسد که بخارات از معده برخیزد و بر دماغ رسد و دماغ از آن ممتلی شود
و خیالات و غثیان بازده شود و آن که در تمام اعضا اخلاط فاسد است اگر ماده اخلاط
در سر و دماغ هم پیوسته دوار باشد و در سر گرانی باشد و اگر دوار گاهی گاه باشد سبب بخار اخلاط
فاسد باشد که از معده برآید علاج اگر ماده بلغمی باشد هر بامداد جلاب چهار نوبت از بالنگو و پنج تولکی
و دارچینی سه از هر یکی دو درم عود و زیره تخم کاسنی چند روز بدین نوع باز خورد چون خلط پخته شود
مسهل خوردن که دماغ پاک کند از حب شیار یا حب ایارج فیقرا یا حب الصبر بعد از آن اگر ماده
باقی باشد لسان بابونه و اکلیل الملک و شبت و برنجاسف از هر یکی قدری بجوشانند و سر بر آن
فرود آرد تا بخار بر دماغ رسد و بوییدن مشک و جند بیدستر و مرزنجوش و خردل و ملح علت
مکیدن و اگر حقنه نیز کند نفع بسیار دارد اگر سبب این علت ماده سودا باشد علامت وی وسواس و
فکر دل بسیار و تنها نشستن و سخن اندک گفتن و تاریکی چشم و در خواب ترسیدن و خشکی زبان
و بینی علاج هر بامداد جلاب چهار نوبت از بالنگو پنج تولکی از هر یکی دو درم نبات ده درم
غذا ماش مقشر کته و نخود و مسور با دارچینی و اسفناج چند روز بدین نوع خورد چون خلط پخته شود شربتها خوردن
مثل مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا معجون نجاح و قی کردن در دوار بلغمی سود دارد یک نکته
بستان پنج تولکی سه درم شبت سه درم بکوشانند و صاف کند و قدری عسل و نمک طعام در وی بیامیزد
و باز خورد و قی کند و اگر برگ ترب بکوبد و آب آن تا گرم بنهد و باز خورد بهتر است و اگر سه درم تخم
ترب بکوبد در آب گرم نشانده و صاف کند ده درم سکنجبین آب تا گرم بنهد و باز خورد و قی کند
مکیدن و اگر سبب دوار ماده صفرا باشد علامت آن تشنگی بسیار و تلخی دهان و خواب اندک و قرار رود
زرد و نبض سریع و گرمی سر بود و این نوع زود زایل شود علاج سکنجبین صفرا با آب کدو به هر بامداد
جلاب چهار نوبت از نیلوفر و تخم کاسنی و بنفشه از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا مزوره ماش

سفید کرده با مربا داران و اسفاناخ چند روز و بعوض خونون بعد از آن قرص بقه خوردن ضعف و تقی
هفته حضر در مربا داران عشر گرم درم ترنجبین سفید مجوف بکذارن بوسید بلیله زرد نیم درم زرد آلوی نیم درم
محموده برابای کرده را کوفته بیخته قرص ساخته بخوراند و بر سر جلاب ده درم شکر تیغ خوردن
وصبر کند تا اسهال تمام شود و بوییدن بقه و حلوی و کدو و خیار بیکند **و اگر** سبب دوار
از ماده خونی علامتش سرخی چشم و دوران و شیرینی دهن و اگر آنرا زند لازم و بر خواستن رگهای سرشان
علاج فصد کردن از قیفال یا حجامت کردن اگر مانع نباشد و هر بامداد جلاب خوردن از عناب
ده دانه هم گاه سه درم نبات ده درم و اگر جلاب خوردن از آب انار ترش با نبات یا
شیر خشت بگذارند و خوردن سکنجبین شراب حماض و شراب انار ترش بکند و اکثر خلال باید کرد
و اگر دوار از سبب اخلاط معده باشد قی باید کرد و مسهل باید خورد از معجون خیار شنبر با حوارش
مرمص سنای مکی پنج درم ورق گل سرخ سه درم پنج کوکی سه درم دانه عنب الثعلب سه درم
همه را جوشانیده صاف کند شکر پنج درم معجون خیار شنبر پنج مثقال در آن حل کند و بخورد و صبر کند
تا اسهال تمام شود بعد از آن شربتی خوردن از انار و ورق بید و تخم خشخاش و غذا مزوره
ماش سفید کرده و مربا دار و از غذاهای سرد و غلیظ احتراز کند و هر بامداد گلشکر
با رازیانه خورد و غذا کبک و مرغ و تیهو **و اگر** سبب دوار از ضعف دل باشد تقویت
دل هم باید کرد شراب حماض و سکنجبین و شراب صندل و شراب سیب از هر کدام که موجود
ده درم با عرق بید ~~[illegible]~~ غذا مزوره از زرشک یا انار دانه یا مرغ و کبک و تیهو
وگوشت بره در جمیع احوال بکار داشتن والله اعلم بالصواب **باب چهارم** در نسیان
یعنی فراموش کردن سبب آن بلغم بسیار غلیظ که در مقدم دماغ جمع شود بدان سبب
فعلها باطل شود و خوردن بسیار آید **علاج** هر بامداد جلاب خوردن از افسنتین سه درم
پنج کوکی سه درم گلشکر ده درم غذا نخود نیم کرده و شوربا هم گاو و شیره و روغنهای گرم
بوییدن مانند روغن زنبق و یاسمین و شبت و بابونه و از چیزهای سرد احتراز کردن و اگر

بلغ

سبب بلغم سردی علامت آن گرانی و آمدن آب از بینی و دهان و اختلاج ابروان و چون در خواب رود
به سختی بیدار شود اگر در غفلت تقصیر شود صرع یا سکته یا فالج یا لقوه باز دید شود علاج هر بامداد جلاب
خوردن از بالنگو شش درم و از بادرنجبویه ده درم تخم کرفس دو درم گلشکر ده درم غذا نخود آب نیم کوفته زیره کم
کاونشه و حقنه نیز فایده کند صفت حقنه حنظل بابونه شبت سنا مکی از هر یک هفت درم شلغم
پنج درم سه درم ده درم تخم کرفس انیسون مقل از هر یک نیم درم سکبینج همه را در
آب بجوشانند تا سه چهار یک بماند صاف کند بعد از آن نیم درم نمک طعام نیم درم روغن
کنجد ده درم همه را با هم نیم گرم عمل کند و اگر احتیاج مسهل ایارج حب الصبر
خوردن تا بدن پاک شود و احتراز کند از آب سرد و میوها و غذاهای سرد و تر و امتلا از طعام
اما آنچه از ماده سودا و اگر ترنج و اگر سبب بخارات
از غلبه خون علاج فصد باید کرد و اگر سبب از اخلاط معده
علاج دوای
و دماغ و دو رنجبیل و اگر و قسط از هر یک پنج درم
و از هر یک ده درم چند بیدستر درم همه را کوفته با عسل کف گرفته سه وزن دارو
و هر بامداد یک معجون و از غذاهای سرد و تر و آب و هوای سرد احتراز کند و
کرفس و زیره و خردل و روغن جوز و جاویدن مصطکی و
و غم و فکر باز دید شود باید اول سبب را زایل کردن و شراب عسل خوردن
باب پنجم در سرسام و آن ورمی گرم است در دماغ یا در حجاب دماغ باز دید شود و سبب از
خون یا از صفرا اما آنچه از خون علامت سرخی چشم و روی و سرخی دهان و
خون از بینی آمدن و اگر سبب صفرا علامت زردی روی و چشم و خشکی دهان و تب گرم
و زردی زبان و لبها و از روشنائی و ثقل سر و در نفس دماغ ورم
باز دید شود و سبب آنکه دماغ از استخوانست ورم باز دید شود و ورم در حشا باز دید شود

که عصب است و نرم است چون ماده در دماغ جمع شود آن را ورم گویند مغز آن را ببرد در دماغ **علاج** پیش از آنکه
ماده جمع شود فصد کنند و اگر محتاج خون بردن کنند تا آنکه به هر حیله که خون بیرون کند و اگر ماده مستحکم شده
خون بیرون نکند و هر بامداد جلاب خورند از عناب ده دانه آلوی سیاه ده دانه بنفشه درم نیلوفر درم
ترنجبین ده درم غذا کشکاب با شیره خشخاش و خوردن آب خیار و کدو ماء الشعیر درم نبات ده درم [illegible]
و طبیعت نرم داشتن و روغنهای سرد تر بوییدن و بر سر نهادن مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و طلیه
کردن به سرکه و روغن گل و گلاب و شیر دختران از هر یک قدری در شیشه کند و طلیه کند روز ششم یا هشتم
اگر علت نکند مسهل خوردن **صفت** مسهل آلوی سیاه ده دانه عناب پانزده دانه سپستان
بیست دانه سنا مکی هفت درم نیلوفر سه درم بنفشه چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو [illegible] دانه عنب الثعلب
سه درم [illegible] و صاف کرده مغز خیار شنبر ده درم ترنجبین پانزده درم شیرخشت
ده درم صاف کرده با هم بیامیزد و بجوشاند و صبر کند تا اسهال تمام شود بعد از آن شربت
از نبات [illegible] اسپغول [illegible] و غذا کشکاب و اگر برسام صفراوی بود
که آن را [illegible] گویند زردی روی و چشم و خشکی و تلخی دهان و هذیان گفتن و جامه
دریدن و خواب ناکردن **علاج** اگر سودای [illegible] جلاب خوردن از بنفشه و نیلوفر
تخم کاسنی از هر یک سه درم ترنجبین ده درم غذا کشکاب با لعاب اسپغول و شیره خشخاش
و در جای باریک نسیمی و کاهو و بنفشه و خیار بوییدن و در پیش خود نهادن و [illegible]
کدو بر سر نهادن و اگر سودای [illegible] هر بامداد جلاب خوردن از آلوی سیاه ده دانه
تخم کاسنی عنب الثعلب از هر یک سه درم نبات ده درم غذا کشکاب با تمر هندی میانه روز شربت
خوردن از آب [illegible] هندی [illegible] سکنجبین ده درم و خوردن قرص طباشیر ملین [illegible]
و اگر خواب [illegible] و هذیان گوید شراب خشخاش [illegible] **صفت** خشخاش
با پوست صد عدد خرد بکوبد و در [illegible] آب [illegible] تا [illegible] شود بعد از آن [illegible] بمالد
و صاف کند و یک وقیه لعاب اسپغول [illegible] نهند و چهار یک نبات اضافه کند و با قوام نرم

طول [illegible]

بجوشانند تا بقوام آید و اگر بهتر ازین خواهند کمی هم کاهو بکوبند و شیره بگیرند و با هم بقوام آورند و هر بامداد
ده مثقال و هر شب ده درم بخورند و چند روز برین موجب عمل کنند چون خلط پخته شود و اگر حاجت شود دارای سهل
بخورند **صفت** مسهل عناب ده دانه زردآلو [illegible] مثقال آلوی سیاه ده دانه سنا مکی هفت درم
ملو سه درم [illegible] هم کاسنی ورق گل که از هر یک سه مثقال پوست هلیله زرد پنج درم عنب الثعلب
سه درم همه را بجوشانند تا بمهرا شود و اگر سقمونیا آلوده به [illegible] دانه اضافه کنند و با هم بیامیزند
و باز خورند و صبر کنند تا اسهال تمام شود بعد از آن شربت سرد از [illegible] بید و لعاب اسبغول [illegible]
بخورند غذا کشکاب و اگر بیمار ضعیف بود و مسهل نتواند خورد حقنه کند بدین صفت سبوس گندم [illegible]
یک کف [illegible] خطمی [illegible] از هر یک کف عناب سپستان از هر یک بیست دانه ملو سه درم
سنا مکی پنج درم همه را بجوشانند و صاف کنند و [illegible] قند [illegible] آب کرفس ده درم روغن
[illegible] و پنج درم [illegible] و نیم درم بوره ارمنی و ده درم [illegible] همه را با هم آمیخته عمل کند و اگر
خواهد [illegible] کند و حرارت ساکن شود لعاب [illegible] کشکاب [illegible] لعاب اسبغول [illegible]
روغن بادام [illegible] روغن کدو یا روغن بنفشه [illegible] تمام با هم بیامیزند و اگر خواهد پنج درم سنا مکی
و سه درم ورق گل که [illegible] بجوشانند و با هم بیامیزند و عمل کنند و اگر سبب سرسام ماده سودا بود
علامتش ترسیدن و هذیان گفتن و درد [illegible] و تنگدل بود این نوع سرسام بد باشد
علاج هر بامداد جلاب [illegible] ازهر هم چهار درم [illegible] گاوزبان [illegible] ده دانه مویز طایفی
ده دانه عناب ده درم غذا کشکاب و [illegible] گلقند الملک پنج درم [illegible] سه درم سنبل
[illegible] خطمی یک کف در آب بجوشانند و سر به بخار آن [illegible] تا [illegible] بر آید بعد از آن
صاف کنند و آن آب بر سر ریزند و بیشتر آنکه درین علت [illegible] بسته شود [illegible]
در آب بجوشانند و صاف کنند و آن آب بر زهار ریزند و روغن [illegible] و روغن بابونه
[illegible] بر زهار بمالند و [illegible] بیمار [illegible] باشند احتراز کنند از خوردن ادویه و غذاهای
گرم و کارهای سخت و بی‌خوابی و گرسنگی و تشنگی و در آفتاب گرم نشستن و اگر احتیاج شود

این مطبوخ بخورند صفت مطبوخ سناء مکی هفت درم پنج کوکی سه درم بنفشه نیلوفر از هر یک سه درم
مویز طائفی ده درم ریشه سیاوشان اسطوخودوس لسان الثور از هر یک چهار درم تخم کاسنی تخم کشوث
ورد گل سرخ از هر یک سه درم بالنگو درم هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک درم همه را
بکوبند تا نیم آب ماند و بدست بمالد و صاف کند سرخشت خیار شنبر ده درم ترنجبین با وی در صاف کرده
بهم بیامیزند و باز خورند عدالت و آب چغندر با روغن بادام بدارد ازین ضماد بر سر نهند صفت ضماد
بابونه اکلیل الملک بنفشه شبت شاهتره از هر یک قدری در آب بجوشانند تا نیم آب بماند و قدری روغن بادام
با آن بیامیزند و بر سر نهند و پیوسته سر و دماغ را بروغن بنفشه و بادام و شیر دختران چرب کنند علامت
سرسام بلغمی را بیماری الشیر عشی گویند کاهلی در سخن گفتن و خواب بسیار و تب آهسته و گرانی تمامت
اعضا و سیران ماندن و اختلال عقل و فراموشی علاج هر بامداد جلاب خورند از بادیان
بیخ کرفس از هر یک سه درم نبات ده درم غذا اگر حرارت اندکی بود مزوره ماش سفید کرده نخود
دهند بادام و اگر حرارت غالب باشد نخود شیره تخم کاهو چون خلط پخته شود مسهل خوردن
ماده بود از بلغم بر از شدن بحب نجاح و حب افتیمون و حقنه کردن میکنند و روغنها بر سر نهادن
آنچه روغن بابونه و روغن سداب و بعضی ازان عطسه آوردن به کندس و شونیز و کندر و شیاف
استعمال کنند صفت شیافه زهره گاو یکدرم تخم حنظل یکدرم بوره ارمنی دو درم خطمی سه درم همه را کوفته
با سرکه بسرشته شیافه کند فصل دیگر از سرسام این را شفاقلوس گویند و این نوع بدترین
دانه که خلاص را سبب فرود آمدن ماده گرم باشد گرم در میان رگهای دماغ علامتها آن مانند
سرسام صفراوی بیش و بیشتر آن در ابتدا سرسام یا سرسام دموی نمی‌و باید در ابتدا ادویه
و اغذیه سرد بسیار عمل کرده باشد در جمیع احوال تلیین طبیعت باید کرد صفت از جالینوس
که بهتر این علت را خوردن شراب و حلوا و گوشت و شیرینی و خواب بکردن و در آفتاب بکردم
کوشیدن و در فصد رگ جامه بعضی کردن میشود صفت از آنچه ذکر یافت تا چهار روز در این علت
خوف است اگر خواهند که از سرسام ایمن باشد باید که طبیعت نرم دارد و در فصد رگ جامه بعضی بکنند
چون طبیعت خشک است و گرمی و خشکی غالب بر سرسام راه بود صفت که چون بیواز بیماری سرسام

اگر گرم باشد در چشم و روی بادید شود و بیش دلالت بر ماده کند که پیدا آید **نقطه** هر آن وقت تب گرم و سرخی در چشم

و حرارت غالب شود بعد فصد باید کرد مبادا که سرسام واقع شود و از قبیل اخلاط منقول است که اگر

مرضی مخوف است در جمیع احوال بلکه در تب باید کرد و چون تب گرم و درد سر و گرانی اندام و هذیان

و کفتی و حرارت رسیدن باز دیده شود و بعد سرسام باز دیده شود و زود تدارک باید کرد **باب**

شانزدهم در نسیان یعنی چیزها فراموش کردن سبب این علت هر نوع که باشد از سردی و تری دماغ یا از خشکی

و آنکه از سبب سردی و تری بلغم سرد و تری که در مقدم دماغ جمع شود و به دماغ رسد قبول کند مانند

موم که اصلا هرچه در آن نقش نمایی نگیرد هیچ نقش قبول نکند **علامتها** گرانی سر و بسیار خوابی و گرانی

تمامی اعضا و آمدن آب از بینی و چشم **علاج** دماغ را پاک باید کرد به ایارج فیقرا یا حب قوقایا

یا ایارج لوغاذیا و چیزهای گرم گرم بوییدن مانند شونیز و خردل و زیره و چون ماده پاک شد

و هر چه باشد و هر روز به روان کردن و جلاب خوردن و از بادیان سه درم با گل

سرخ و کاسنی هر دو درم گلقند ده درم غذا نخود و زیره و گوشت گاو اگر قدری دار چینی اضافه کند بهتر است

چون خلط پخته شود مسهل خوردن **صفت** مسهل حب ایارج فیقرا بگیرد از تربد سفید مجوف خراشیده

بگیرد اغاریقون هم درم حب النیل سه درم نمک هندی دانگ زنجبیل انیسون هم درم تخم حنظل دانگ همه را کوفته

و بیخته با آب انار یا به زنجبیل حب سازد و در میان حلوا ما تو عسل نهند و فرو برد و حجر کند تا اسهال تمام شود

بعد از آن شربت دینار خورد از نبات و عرق بید شکم شسته شوم و غذا آن روز نخود و زیره و گوشت گاو

بعد از آن از خوردن آب سرد و غذای سرد احتراز کند و بعد از خوردن مسهل یک شب خوردن

مرغ و کبک و تیهو و دراج و کنجشک و حقنه کردن نیز یک بس داده و بعد جای گرم نگاه

مثل بادیه و زنجبیل پرورده و غیره **نقطه** از رو فرستاران شخص و بعد او فربه و در

حقنه و نسیان بود غالب اگر خود تدارک نکند به صرع یا سکته یا فالج یا لقوه منجر شود

نقطه ز زهر که لب زبان است در نسیان بر نسیان غالب شود چنانکه شخص دیده باشد

و نام خود فراموش کند و بعضی از نام خدا فراموش کند **علاج** دماغ را قوت دهد و در جهت

بفرماید بستا به جهت آن که دماغ باره کند در ظرف کند در روغن گاو و بر سر آن کند و چهل روز

در میان جو نهند بعد از آن بیرون آرند و هر روز از آن پاره بخورند و اگر هر بامداد زنجبیل پرورده خورند
نافع بود صفت دوائی که در حفظ سودا و دماغ را قوت دهد بستانند سعد زنجبیل فلفل از هر یکی
پنج درم کوفته بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و هر روز یک مثقال بخورند نافع بود دوائی که حفظ سودا و دماغ را
قوت دهد بگیرد فلفل دار فلفل اگر ترکی دار چینی سنبل از هر یک ده درم جوز بویا زعفران از هر یک دو درم
عود خام چهار درم مشک دانگی با عسل بسرشند عسل سه وزن ادویه هر روز یک مثقال بخورند اما آنکه دماغ را
قوت دهد خاصه زنجبیل پرورده و اگر ترکی را ماده [illegible] و جوز هندی و مویز طایفی و جوان مرغ و تیهو و
کبک اما آنکه دماغ را زیان دارد گشنیز تره سیب ترش و مستی متواتر و غم و اندوه و فکر بسیار
و غذاهای سرد و تر و بر امتلا طعام خوردن و خفتن و اگر سبب نسیان از خشکی دماغ سبب از ماده سودا
که در سر آید و غذاها مولد سودا مانند سیر خشک و گوشت قدید و گوشت گاو و بادنجان
و کارهای سخت کردن علاج دماغ را پاک باید کرد از ماده سودا بحب افتیمون و معجون نجاح
و مطبوخ افتیمون و هر بامداد جلاب بخورند از ملوخ بالنگو از هر یک سه درم پنج [illegible]
سه درم نبات ده درم غذا مزوره ماش سپید کدو و کدو نرم کرده و مربا داد چند روز چون خلط
پخته شود داروی مسهل خورند صفت حب که سودا براند و مالیخولیا و جذام و بهق و برص و جرب را
نافع بود بستانند اسطوخودوس افتیمون بسفایج کابلی از هر یک یکدرم نمک هندی ورق گل [illegible]
از هر یک دانگی مصطکی نیم درم کثیرا دانگی کوفته [illegible] حل کند داروها کوفته بیخته بدان بسرشند
حب کند مانند نخود [illegible] یک شربت باده درم شکر بگلاب بکند حب را در دهان نهند و
با جلاب فرو برد حب کند تا اسهال [illegible] بعد از آن این شربت [illegible] نبات [illegible]
[illegible] غذا مزوره ماش نخود مربا داد [illegible] دماغ را [illegible]
یا روغن کدو و اگر سبب نسیان از گرمی دماغ باشد بی ماده صفت خشکی چشم و بینی و [illegible]
دهان [illegible] علاج درین باب شربت بنفشه خورند هر بامداد جلاب خورند
از نیلوفر سه درم [illegible] نبات ده درم غذا مزوره ماش سپید کرده مربا داد و اسفناج
و کدو و [illegible] و کاهو [illegible] نیلوفر [illegible] و شیر دختران [illegible]

[illegible]

هفت روز روغن کدو بر سر و بن ماغ مالیدن و کف پا و مقعد را بروغن چرب کردن و از غذای زیاد و حرکت احتراز کنند

باب هفتم در سکته شخص محمود دواده بیز گوید این علت را که شخص نشسته یا ایستاده باشد ناگاه بیخود شود

و همچنان بر جای خود باشد و قطعا حرکت نتواند کردن سبب این علت ماده بود که از راه بالا رسیدن بر دماغ

محیط کند و صرع و بیهوشی باشد **علاج** حقنه باید کرد تا موافق شود کند در حره دسته یک کف

سنا و یک ۲ درم سقمونیا حنظل نیم درم ۲ کوکب سه درم کوشاد صاف کند و برگ چغندر یک دسته

آب بگیرد و شکر ده درم روغن کنجد ده درم بوره ارمنی بگیرد آنگه مویز درم نمک طعام

بگیرد هم را با هم آمیخته طریق مشهور عملیاتی که از آن مسهل خورد ماده کوداد براه اگر قوت

... و بدن فربه بود در ابتدا فصد کند از ساق هر دو پا و طلا بر سر نهادن از صبر و بابونه

و اکلیل الملک و ... وصبی هر یک قدری کوفته طلا کند و غذا مانند حسو از شیره گندم

و شکر و روغن بادام و اگر این علت از ماده بلغم بود **علامت** خلیط بدن و آب از بینی و دهان

آمدن و گرانی اندام چون این علت زاید شود مطلقا حرکت نکند **علاج** او در سبات یاد کرده

کند و ضماد بید ستر و فرفیون کوفته در روغن زنبق حل کرده بر سر نهند و ببویند و احتراز کند

از غذاهای سرد و میوه‌های سرد و تر و در جای گرم خوابیدن فایده تمام دهد **باب هشتم**

در سبات و سبب این علت از ترکیب بلغم و صفراست در مقدم دماغ چون ماده

بلغم غالب بود **علامت** گرانی چشم و غنودن آن بود و گرانی اعضا و آب از دهان و بینی آمدن **علاج**

هم مرکب است از سبات و سرسام بدن و دماغ را از بلغم پاک باید کرد و جلاب خوردن از زوفا و ...

نیم درم ... هر یک ... درم ... گرم کرده ... بخورد و دیگر هم کار بسته چون خلط پخته شود این حب بخورد

صفت حب تربد مجوف کرده روغن بادام چرب کرده بگیرند محمود ده درم ریک از زبده کم از ... از

هر یک نیم درم نمک هندی دو درم کوفته و بیخته بار از آب زبره ... بپزند با دو درم شکر باز خورد و صبر کند تا

اسهال تمام شود و اگر حقنه کند فایده تمام دهد **صفت** حقنه بگیرد شاه ... یک درم سبوس در حره دسته یک کف

عناب سپستان از هر یک ده دانه بابونه اکلیل الملک از هر یک ... هم را در دیگ آب کوفته

... نیم باز آب صاف کند و ده درم مغز خیار شنبر روغن کنجد و عسل لز هر یک ... هم را با هم آمیخته

کنند طعامهای یکدیگر بوده و زمین نمودن آبگامه پیچ در پا هم آنچه عمل کند غفلت از تو اطراف احوال با کسان
دیوانگی و نقصان در اعضا باز دیده شود و از جالینوس نقل است هر کس را اغتباط بیکار دو خواب
آنکه بیکار دیوانگی بروز میداند چون حرارت و یبوست غالب شود دو چیز تدارک باید کرد
جز هر دو دماغ را تر کرده و خواب آورد خشخاش با پوست و نیلوفر و کاهو و جو و گشنیز تر
از هر یک قدری در آب طبخ کرده تا مهرا شود و سر به بخار آن بدارد تا رطوبت رسد دماغ را و اگر بر سر و
پیشانی طلا کنند مثل روغن بنفشه و روغن گل شیر [illegible] و شیر زن بر سر کنند خواب آورد و خوردن خشخاش
و بوییدن آن همه و نیلوفر خواب آورد و اگر همه [illegible] و خشخاش با هم بکوبند و بر سر و پیشانی
طلا کنند خواب آورد و خوردن با قند و کاهو و گشنیز جوشانیده خواب آورد از قرص علاج
که در حمام رفتن در شب بدان از نان طعام خوردن همه خواب آورد در بعضی از غفلت
افیون و بروج و کاهو و آرد جو بوییدن خواب آورد و اگر در حمام خواب آید و دلالت
بر خشکی دماغ کند روغنهای سرد و تر بوییدن و بر سر و دماغ بمالند و کف پا و ناف
روغن همه ور روغن کدو و نیلوفر چرب کنند **باب نهم** در مالیخولیا این علت که تغیر در معرکه
مخیله [illegible] باز دیده شود سبب این علت بیشتر مادّه سودا باشد یا اخلاط فاسده در رگهای
بزرگ و سبب مالیخولیا چهار نوع است بحسب اخلاط چهارگانه علامتهای هر یک که شود
و سبب مالیخولیا برآمدن بخار سودا بر دماغ در دماغ را سیاه گرداند و صاحبش گوید از فکرهای بد خاطر
خراب گشته شنیدن بر دل و خوف بسیار خوردن و گاه گاه گمان برد چیزی شکسته میشود و خواهد که
خروس بانگ کند و اندیشه کند از جای بلند خواهد افتادن و گاه گاه علم غیب گوید و گاه قوت عجیب در خود بیند
و این هم سبب اخلاط سودا و این علت به سبب شدت استغراق ظهور آنهاست که گفته و سخن
حیض زنان بسیار بهبری و بیشتر این مرض در کسان پیدا گردد بیمار لب سرکشیده و کشاده کار بخت گردد
و عرق بسیار از ایشان رفته و از خوردن غذاها که تولید سودا کند مانند بادنجان و گوشت قدید
و گوشت گاو و گوشت بز و باقلا و عدس و پنیر خشک و علامت دیگر ترسیدن و سخنهای بی تاب
و گاه گاه دیوانگی کردن و سرخی پیشانی و چشم و درون و رگهای پیشانی و گردن برخاستن علاج فصد کردن

ابعاد جم

و بعد حاجت چون بیرون کردن بدن را از اخلاط فاسد پاک کردن و خون مطبوخ افیتمون یا معجون نجاح
و قرص چند روز جلاب بی مزوره خورده شده و خلط که در این علت بیشتر باشد باید که ... باید داد
جلاب خوردن از شراب بنفشه و ترنجبین از هر یک ده درم غذا مزوره ماش سفید که مغز بادام
و اسفناج و بوسه سر و دماغ را به روغن بادام یا بنفشه یا کدو چرب داشتن و نوع دیگر آنرا مراقی
گویند سبب آن خلط سوداوی که در معده جمع شود و در آن ورمی باز دید شود یا در رگهای
ماساریقا که غذا از جگر میرساند سده باز دید شود یا در سپرز ورمی باز دید شود و بخارات آن به دماغ برآید
و طعام و شراب در معده ترش شود و آب دهان بسیار و گاهی درد در میان دو شانه پیدا علاج
اگر در این باب فصد کند بهتر من الاولی که حرارت ... و جلاب و غدا ... جو که میل نزدیک آن ... باشند
نسل جلاب بنفشه و عنب الثعلب و نبات و غدا از ده یکم ... و فروج و بزغاله شیرخواره و مغز
بادام و ماش سفید که و اگر قوت برجا باشد بعد از چهل روز فصد کند از باسلیق و خون
... و ... میل ... دادن خوردن و قی ... حرارت غالب باشد اگر
حرارت غالب ... باشیره ... و اسفناج خوردن بعد از ان این مسهل خوردن صفت آن
بگیرد عناب ده دانه سپستان ... شاه ... گاوزبان پوست هلیله زرد
هلیله کابلی هلیله آمله از هر یک سه درم ... اسطوخودوس سه درم افتیمون در صره بسته در جوش
آخر انداز ... درم ... ده درم ترنجبین ... شیرخشت ده درم صاف کرده
با هم ... کند ... بعد از ان شربت ... عرق ... سفید ...
باز خورد و غذا ... فروج با شیره ... مغز بادام نوع دیگر آنرا قطرب گویند حیوان کوچک است
... بر سر آب ... و هیچ جا قرار نگیرد و بیشتر اوقات در شب بیرون آید و تنها در خلوت
نشستن ... رنگ زرد ... و روی ... سیاهی و زردی کند علاج فصد کردن
از باسلیق و نظر کند اگر خون سیاه و غلیظ باشد بگذارد ... و اگر خون ... رقیق ... در حال
ببندد و که ... کنند ... ماده درد سر و دماغ همچنان با عضای دیگر ... باید داد

و هر بامداد جلاب خورد و اربعه و عنب الثعلب از هر یک سه درم و تخم کاهو ده درم یا شراب خشخاش ده درم

خورد و شراب [illegible] غذا ماء الشعیر با شیره خشخاش و اسفناج یا ماش مقشر کرده با مغز بادام

و اسفناج و گوشت مرغانه و فروج و گوشت بره شیر خوره و یا پالوده با روغن بادام و نبات

و نان کعک و فانید و میوه‌ها [illegible] و کاهو و کدو و تخم خرفه و انجیر تمام رسیده و انگور شیرین

سفید و کشمش و فندق و فستق و جوز هندی هر کدام موافق است و احتراز کردن از

غذاهای غلیظ مانند عدس و کرنب و بادنجان و باقلا و گوشت شتر و پنیر خشک و قدید

و از گوشت صید و از چیزهای شور و تیز و ترش داء الکلب مانیا و داء الکلب را [illegible]

سبعی گویند و داء الکلب نوعی از آن است گاهی دیوانگی کند و گاهی بازی کند و گاهی چون سگ [illegible]

جنس مردم [illegible] این نوع از سودای سوخته و از سودای طبیعی [illegible] غلبه پیدا شود و گاهی

سخن نگوید و گاهی [illegible] آید [illegible] مردم را ملال آید و [illegible]

علاج هر بامداد جلاب [illegible] از [illegible] و بالنگو [illegible] از هر یک [illegible] درم نبات ده درم غذا ماش

مقشر [illegible] بادام و اسفناج [illegible]

یا معجون [illegible] درم عنب الثعلب سه درم [illegible] سه درم ورق گل [illegible]

سه درم گاوزبان سه درم همه را بجوشانند و صاف کنند [illegible]

و صبر کند تا [illegible] از شربتهای سرد و از نبات و عرق بید و [illegible] غذا [illegible]

برقرار نوع دیگر صبا را گویند و آن دیوانگی [illegible] جامه دریدن [illegible]

و فروغ و خوف و چون با او سخن گویند جواب غیر آن گوید مانند مرض سرسام این نوع مرکب است از

صبا را و مانیا [illegible] در سر درد [illegible] و گاه گاه آب از چشم روان علاج سرسام [illegible]

و در [illegible] گوید و هر بامداد جلاب [illegible] از [illegible] از هر یک سه درم ترنجبین ده درم

غذا [illegible] با شیره خشخاش و اسفناج و شیر زنان بر سر [illegible] روغنهای سرد [illegible]

دماغ [illegible] کردن [illegible] بر سر نهادن [illegible] و کدو [illegible]

و درست ماوای و یاران مجلس او نشستن و آواز خوش شنیدن و در کنار سبزه نشستن و نرگس و بنفشه بوییدن مر او را همان از دین
و غذو و تطریخ با زیرین و صید کردن موافق شد و اگر جوان بود با زن دخول کردن موافق شد و چون
خلط که بود مطبوخ هلیله خوردن با قرص بنفشه نوع دیگر آنکه از اول مرض اختلال عقل کنند سبب آن
ماده بلغم و سودا است که در بطن دماغ باز داشته بود خلاصیت مانند بیرون آن که خوف نشود و دماغ ایشان ضعیف
و رطوبت بسیار در رای ایشان باشد در خشکی که در دماغ غالب شود علاج هر با بدارد جلاب حبوب از
بلغم را از باید هیچ کسی از هر یک چهار درم گل سرخ ده درم غندر کرده و شیره تخم کاهو و شیره حب لطف
بجه شود جبار باره فیقرا خوردن یا حب صبر سقراط که صاحب مالیخولیا را چون دوا با دوا الفیل
تا بود این با خون از مقعد یا هیچ بر ایشان پیدا شود از مالیخولیا ایمن شده جالینوس گوید که در مالیخولیا
اسهال با ادویه باید کرد قوت در خیره که این علت از اخلاط غلیظ باز داشته بود و به سختی تحلیل شود
اگر بعضی اصحاب از اسهال یا ایستیق نفرت کند روغن گویند که مالیخولیا بیشتر در مردان واقع شود
سبب آنکه رطوبت ایشان به تحلیل رود به سبب اشتغالها و صحبتها اما در زنان انه کم واقع شود و در
طفلان و خادمان انه کم واقع شود سبب رطوبت ایشان را و در بدن ایشان و بیشتر این علت
در عقب بیماریها باز دیده شود و ماده را که بعضی نهد از آن سبب که ریه دماغ بر آید آن را علاج
باید کرد و الا خالی یا صرع باز دیده شود از اسکندر بعلت مسهل لکای کرم در مالیخولیا سبب آنکه
خون را بسوزاند و خشکی زیاده کند سعی باید کرد صاحب مالیخولیا فربه شود از آنجو خلاصی یابد بعلت
چون اعضای صاحب مالیخولیا فربه شود و میل آن بسیاری بدن دلالت کند بر بیرون هلاک شود و اگر
صاحب مالیخولیا فصد کند باید خون گرفته و بعد که خون سیاه غلیظ دفع شود از اکحل یا از باسلیق
چون انتهای صاحب مالیخولیا قطع شود بدین از تحیر ترا با تقویت بهترین علاج در این علت آنست
بکار ها مشغول شود مانند نرد و شطرنج و سیر و طواف و این مطبوخ بخورانند صفت بوسه ملکه
ده درم سفایج هیچ درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس هیچ درم مویز با دانه هیچ درم باهم بکوبند
تا مهرا شود و برسته باشد و صاف کرده مرضا شده ده درم ترکیبی هیچ درم که با هم بیامیزند اگر

اصلاح شود و دو درم تربد سفید مجوف کوفته بهم بسرشته شربتی کمو بخورد **مطبوخ** دیگر که اخلاط سودا اند بکند
پوست هلیله زرد و پوست بلیله کابلی از هر یک هفت درم شاهتره پنج درم سنا مکی هفت درم
افتیمون بسفایج حشیش غافث شقاقل تخم بادرنجبویه و تخم کاوزبان اسطوخودوس
از هر یک یک درم سنگ لاجورد کوفته و شسته یک درم مویز بی دانه هفت درم افتیمون در خرقه بسته
پنج درم در جوش آخر انداخته و همه را بکوبند تا نیم آید و بدست بمالد و صاف کند و خیار شنبر
ده درم ترنجبین ده درم شیر خشت ده درم صاف کرده باهم بیامیزد و باز جوشد **صفت**
حب فیقرا ایارج فیقرا یک درم غاریقون نیم درم نمک هندی نیم درم محموده بریان کرده دانگ همه را
کوفته بیخته بسرشته وحب کند این جمله یک شربت است **اگر** بوارد عالج پوست هلیله زرد
هفت درم آلوی سیاه ده دانه شاهتره پنج درم تمر هندی بی دانه ده درم سپستان بیست عدد
دانه عناب ده دانه همه را ... و از هر یک سه درم همه را بکوبند و صاف کند و باز جوشد
و صاحب ماخولیا را تنقیه بکنند و سکنجبین و آب گرم قی بکنند و اگر بوارد عالج بحمام
و آب گرم بر سر ریختن بی آنکه عرق کند بهترین علاج ماخولیا است ... چون مثل خورده
پیوسته بحمام رود و آب بر سر ریزد بی آنکه عرق کند بدین فربه گردد **صفت**
معجون نجاح بگیرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله از هر یک ده درم بسفایج افتیمون
از هر یک پنج درم اسطوخودوس تربد از هر یک پنج درم همه را کوفته بیخته به سه برابر عسل کف گرفته بسرشته
شربتی نیم مثقال **معجون** دواء المسک بگیرد دارچینی دار فلفل زنجبیل
پوست ترنج بهمنین سرخ بادرنجبویه تخم ریحان سنبل تخم کرفس مصطکی جوزبوا از هر یک دو درم
مشک تبتی نیم مثقال همه را کوفته بیخته به سه برابر وی داروها عسل کف گرفته بسرشته شربتی مقدار
یک گوز **معجون** مفرح بگیرد تخم بادرنجبویه پوست ترنج درونج مصطکی و عود خام زعفران قرنفل جوز بوا
نارمشک سنبل بهمنین تخم ریحان از هر یک جزوی پوست هلیله کابلی بیست درم در آب بجوشانند تا مهرا شود
و بدست بمالد و صاف کند و نیم عسل کف گرفته بجوشانند تا قوام آید داروها کوفته بیخته در ان انداخته

تم

باب ۱۰ شهری مقدار ریگی کمتر از ناخن بود **باب دهم** در عشق بدانکه عشق هم باین علت نویسند آن موقت
علامت عشق مرض بود وسواسی که مبتلا شود در دماغ و پیوسته خاطر بمعشوق دارد و هر چند عیب در
علاج معشوق پیش او گویند هیچ التفات نکند **علامت** آن زردی رنگ و مدام دل تنگ و حیران
و گاه گاه دیوانگی کند و نفس بلند کشد و خواب اندک کند **علاج** بکاری مشغول شدن
که معشوق را فراموش کند مثل سفر کردن و کشتی گرفتن و شطرنج بازیدن و با غیر معشوق صحبت کردن
و دماغ را پیوسته بروغن بادام و بنفشه و کدو چرب کردن و غذا خوردن که اول را قوت دهد
باب ۱۱ مانند زیرباج و زرشک و نارباج و خوردن شراب سیب و شراب عنبر و شراب بید و شراب صندل
و مفرح یاقوتی با شراب سیب نافع بود **باب یازدهم** در کابوس این علت آنست که شخص
خفته و چنان تصور کند که شخصی بر بالای او نشسته و او را فشرده و آواز گرفته بود و
نتواند گفت و چون بیدار شود آن چیزی در دماغ و فطرت او سبب این علت بخار از اخلاط غلیظ
خام در دماغ در وقت بیداری آن کس حرکت میکند آن خلط به تحلیل میرود و در وقت خواب
آن خلط در دماغ زیاده میشود و عضلهای را نشو میکند است از آن ممتلی میشود
علامت باین سبب تصور میکند که کسی در خواب او را گرفته است اگر سبب این علت ماده خون باشد
علامت سرخی چشم و دوری و گرانی اندام و شیرینی دهان **علاج** فصد کردن و احتراز
کردن از خوردن شراب و گوشت و شربت حلوا و عسل و باید چیزهای سرد و گلی خون دهد بخورند
مثل شراب عناب و شراب انار شراب ریباس و شراب لیمو و شراب حماض شراب ترنج غذا مزوره از ماش و
زرشک و انار دانه و مزوره و اگر سبب این ماده علامت بلغم باشد نشان آن گرانی اندام و آب
علامت آمدن از دهان و اگر سودا باشد علامت دیدن خیالهای سیاه که پیش چشم آید و سودا کند
علاج هر ماده را جلاب خوردن از دوازده درم تا سی درم با گلقند ده درم
غذا کوفته آب نخود و ماش و مرغ زیره با جون خنده لحظه شود ترکی خوردن از حب ایاره
باب ۱۲ فیقرا یا حب صبر تا بیرون آید یا شود بعد از آن احتراز کند از چیزهای سرد و تر و گرد و خشک
حجب از حرکت **باب دوازدهم** در صرع و آن بیماری است که در مجاری اعضا به باغ غبار دیده شود

اگر سده تمام از راه رسیده گویند سبب این علت بلغم غلیظ لزج است و در راه دماغ حادث شود
و ره گوز ریح نفخ بسته شود ماننده باد غلیظ رطوبت به تحلیل جمع بجا بازگشت آن اما
اسباب صحیح سه نوع است اگر این علت در نفس دماغ است سبب آن بلغم است علامت گرانی
اندام و سفیدی زبان و لون و بسیاری آب دهان و در خورد آب دهان آمدن و سخن درنگ
گفتن و سفیدی و غلظت قاروره علاج دماغ کند باد و بجا و غذاها دفع بلغم و سود اگر
چون خلط کم شود حب ایارج فیقرا و حب صبر و حقنه تیز کنند و هر بامداد جلاب خوردن
از رازیانه و کرفس با انجدان از هر یک [illegible] درم گلشکر ده درم غذا نخود و شیره تخم کاونیه
و قدری دارچینی چند روز به عوض خوردن چون خلط کم شود خوردن حب ایارج صفت آن
حب ایارج فیقرا ترید سفید مجوف از هر یک [illegible] انیسون هم وزن آن [illegible] هم درم [illegible]
تخم حنظل [illegible] گوید [illegible] از رازیانه سرشته حب سازد و در میان حلوا [illegible]
و فرو برد و صبر کند تا [illegible] شود بعد از آن شربت از نبات [illegible]
باز خوردن غذا برقرار و از غذاهای غلیظ احتراز نماید نوع دیگر تریاق اربعه [illegible]
طویل [illegible] هر یک [illegible] کف [illegible]
[illegible] چند [illegible] فایده تمام دارد و حب [illegible]
[illegible] فایده تمام دهد اگر سبب صفرا ماده بود در آن علامت ترشیدن و [illegible] بودن
دهان تلخی و خفقان دل [illegible] علاج دماغ [illegible] را از اخلاط [illegible]
کردن حب افتیمون یا [illegible] یا مطبوخ افتیمون [illegible]
[illegible] خوردن شراب بنفشه و اگر [illegible] فایده تمام دهد
و اگر سبب غلبه خون [illegible] علامت گاه گاه خون [illegible]
[illegible] علاج فصد کردن از رگ [illegible] و جلاب خوردن از عناب ده دانه
و جلاب خوردن از عناب ده دانه تخم کاسنی سه درم [illegible] نبات ده درم غذا کشک [illegible] ماش و خوردن
شراب [illegible] و شراب [illegible] و شراب عناب هر یک [illegible] اگر [illegible] علامت [illegible]

مجره

زیاده شود

معده و تب کودک و حبستن معده و لب بسیار آب دهان و طبیعت نرم می‌دارد و اسهال معده مفرط

قی کودک بستاند شربت سیب یکی از هر کدام سه درم در آب [illegible] صاف کند بعد از آن قدری

نمک و قدری عسل با هم بیامیزد و باز خورد و پر مرغ بحلقی فرو برد و قی کند و بعد از آن علاج غذا خورد

و جلاب [illegible] سه درم را [illegible] شکر سه درم [illegible] کرده در غذا بخورد و تخم

گاوزبان چند روز [illegible] چون [illegible] خورند [illegible] با [illegible] شهریاران

بعد از آن جوارش مصطکی و عود [illegible] و اگر سبب

عضو [illegible] از اخلاط [illegible] بدان عضو [illegible] علامت آن

[illegible] که [illegible] غلیظ مانند [illegible] علاج آن [illegible] از آن اخلاط پاک

باید [illegible] صبر یا ایارج جالینوس و غذاهای لطیف خورند [illegible] مانند [illegible] آب

[illegible] گاوزبان [illegible] علامت آن زردی لون و [illegible] دهان

[illegible] در طفلان [illegible] این بیماری چند طفل [illegible] شیر خوار که

[illegible] این علت [illegible] را جلاب [illegible] و غذا [illegible] طفل [illegible] مادر طفل میداد [illegible] زیاده

[illegible] عناب [illegible] و غذا [illegible] مادر طفل [illegible] نیشکر خشک

[illegible] فایده دهد و اگر [illegible] غالب

و [illegible] یا مطبوخ هلیله زرد باز خورد و اگر سبب [illegible] از [illegible] کند

بر جانب معده [illegible] علت [illegible]

که [illegible] حامله [illegible] علت [illegible] خلاص [illegible]

در طفلان [illegible] احتراز کند [illegible] عود صلیب [illegible] کودک طفل

آویزد یا در زیر بالین او نهند فایده دهد و قدری عود صلیب [illegible] شیر مادر [illegible] طفل دهند

میکند علاج [illegible] فایده تمام دهد [illegible]

[illegible] فایده تمام دهد خاصه

طفلان و اگر عود صلیب [illegible] فایده تمام دهد غذا مرغ [illegible]

و بیهوده گفتن بدهد و احتراز کردن از سیر و پیاز و خردل و کرفس باید و از شفتالو و زردآلو و خیار و

و حمام و مجلس بسیار و از جای بلند نگاه به نشیب کردن و هیچ چیز خوردن چون بادام و فستق و فندق

و مویز و انجیر و عسل و شکر و نبات و سکنجبین عنصلی و شراب اصطوخودوس **نسخه** از هر یک ده خوبون

معجون اسطوخودوس فایده بسیار دهد **نسخه** از ثابت بن قره که بهترین دواها در علل مجون است

و تریاق اربعه و تریاق فاروق نافع است **معجون** که آن را اسطوخودوس از هر یک ده درم عاقرقرحا ده درم

همه را بکوبند و در آب آن بگیرند و هم وزن آن آب عسل با هم بر آتش نهند تا قوام آرد و داروها

کوفته بیخته در آن افکنند شربتی مقدار فندقی از این بخورند اصحاب صرع اگر در علاج تقصیر کنند

سکته یا فالج یا لقوه بازدید آرد مصروع را غذا آنکه چون خوردن فایده دارد و از جمله

علامات صرع یکی آنست که زیر زبان زردی تمام اطبا متفق اند که از نسل صرع خلاص کمتر

اما در جمیع احوال نکنند نشاید گفت از خالوی بعلت بسیار مصروع را دیده ام که استخوان سر

سوخته را خورد اند از صرع خلاص یافتند از بقراط منقول است که اگر ابتدای صرع از دل

دماغ بود خلاص نخست بود و اگر از عضو دیگر امید خلاص هست و اگر صرع پیش از بلوغ

موی زهار بر آمدن زایل گردد و اگر بیست از بیست و پنج سالگی صرع پیدا شود خلاص ممکن نشود

اگر صرع در طفلان پیدا شود آب از دهان ایشان بسیار آید و بینی گوش ایشان ریش شود و آب

زرد آید همچنان که دماغ ایشان پاک شود **باب یازدهم** در سکته و آن باطل شدن حس و حرکت

و سبب آن آنست که بنده در اندرون دماغ و مجراهای دماغ بسته شود و روح حس و حرکت

نفوذ نتواند کرد بدان سبب حس و حرکت باطل شود و سبب بسته اخلاط غلیظ باشد این علت

ناگاه پدید شود و یا سبب سکته از غلبه خون و امتلای رگها این نوع را

قتل گویند سکته که از بلغم باشد علامت آن گرانی سر و دوار و آوازها در گوش

در گوش و سستی اعضا و تاریکی چشم و خواب کردن بسیار و برهم نهادن دندان و امتلای رگها و

پس از آن آب دهان و کف و در سکته بخاری نفسی دلالت کند بر سختی علت از بقراط نقل است که سکته

قوی است امکان خلاص ندارد و اگر ضعیف است امید خلاص بود و اگر حرارت است ... مسکوت است

ازه لیس

زنده است یا مرده قدری پشم در بول رنجور نهند اگر می‌جنبد زنده است و اگر نه مرده باید (مدت)
چهار روز هر صبح جلاب و عسل از هند و روز پنجم تنقیه بریزد و بر روغن زیت چرب کند و با بار فیقرا اعادهٔ
و حلق او فرود آورد که ... کند بعد از آن حب ... و حبی ... از هر یک قدری بکوبد و در پس حاصل سکته
. و بدان که ... غطیطیا ... سیرود ... تریاق از هر کدام که موجود باشد مثقالی در آب و عسل حل کند
. در حلق ریزد اگر ... حاضر ... زیره از هر یک قدری نکوبد ... صاف کند و عسل بر آن نهد
اگر ... و مویز ... بعد از آن جلاب ... از ... بالنجو از هر یک ... در کلان کند
ده درم و طلا بر سر نهادن از ... بیشتر ... ... شونیز ... قاتله ... را که ... است
و طلا کند و اگر حاجت ... حقنه نیز کند ... (۲) ... این ... جامع ... را دیده ... لعوق ... است
... کند ... بر سر او نهادن و در جای ... اگر سبب سکته غلبهٔ خون
علامتها ظاهر ... فصد ... مسهل ... و جلاب ... از ... ده درم
... معتدل ... ده درم ... (۱) و اگر از ... قدری
نخود اضافه کند بعد از آن ... از ... و از ... مرضهای بلغمی و سوداوی
... و ... و تشنج ... اختلاط ... صحیح ... در
... بعد از آن سکته ... علامتها ... و ... از ...
اگر ... نخود ... قدری ... و در ... سکته کند
اگر غطیط ... امید خلاص ... و اگر غطیط ... امید خلاص ... است و ... در ...
تا هفتاد و ساعت ... سکته ... تا ... معلوم نشود ... سکته و فالج
و تشنج ... از غلط بلغمی و سوداوی ... سکته ... است ... اخلاط

باب چهاردهم در فالج بدان که فالج سستی اعضاست سبب فالج
فرو آمدن خلط بلغمی ... از بطون دماغ یا نخاع ... و حرارت
بدان ... و ... بعد از آن فالج پیدا شود علامت باطل شدن حس و حرکت ...
گران و ... و ... یا ... ضعف ... از ... گران

روز یا چهارده روز و اگر تواند صبر کند بود تا مدت چهار روز **علاج** بدن شب و اگر غذا باشد علاج
هیچ دوا و غذا نخورند هر چند قوت علیل زیاده شود و ماده در حرکت آید و میل طبیعت
ضعیف کند بعد از آن جلاب خوردن از راز یانه سه درم انیسون دو درم نیم گل سرخ در ام کشنیز ده درم
غذا نخود و شیره تخم کاهو دهند و اگر رقت کند فایده میکند چوب شیره بکار برند شربت جوزادن از جو
یا جو اماره فیقوا **علاج** حب التوزی بکار برند بوزیدان ماهیزهره تربد سفید تخم خرفه رشیده بادام بادام
جوشانده از هر یک دو درم غاریقون مگل هندی دو دانگ درم تخم حنظل دانگ درم انیسون نیم درم
سقمونیا دانگ همه را کوفته بیخته با آب رازیانه سرشته حب کند و در میان جلاب یا قوت زرد عسل نهند و فرو برد مگر کند
تا اسهال سه دو نیم شود بعد از آن شربت سرد خورد از نبات و عرق بید و تخم شاهتره غذا از جو بکار
و شیره تخم کاهو دهند **مسهل** حب که بلغم براند تربد بکار برند تخم حنظل بلاکبر سورنجان بکار برند شیطرج سکنجبین سهل
از هر یک یک درم مصطکی نیم درم همه را کوفته بیخته سرشته و حب کند ده درم بر قرار اول باز خورانند **صفت**
حقنه ورق انار قنطوریون بکوبند سیل تروخشک کلید الملک ورق بوزیدان و بر ماحوز و سداب و اگر نیز
و شبت و برنج ابغض بزرگ تخم کتان از هر یک ده درم تخم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق ده درم
همه را بکوشانند و صاف کنند روغن زیت ده درم عسل بلیسان آنگاه ده درم بوره ارمنی نمک هندی
هندی از هر یک سه درم همه را با هم آمیخته عمل کند **صفت** دیگر از وی ارس ورق چغندر بید انجیر صفت
ست انگور مرزنگوش دوماه کلید الملک تخم کاهو از هر یک یک کف در یک من آب
بجوشانند تا نیمه بازماند و بر سر آید پس صاف کنند شکر ده درم عسل ده درم آنگاه پنج درم روغن
کنجد ده درم همه را با هم آمیخته عمل کند و اگر مفلوج را تب باز دید شود اول علاج تب باید کرد بعد از آن
علاج فالج بتواتر فرموده بیشتر افتاده بعد از چهل سالگی پیدا شود و هم بتواتر و جمله آن
نحیف تر ... و ناگاه زبان او گرفته شود و گفتن نتواند که حرف بزند و اگر تب باز دید شود طبیعت
چند نوبت اجابت کند امید خلاص نیست این بنده جامع دو کس را دیدم که این علت افتادیان
و آنها یکی چهل و پنج ساله بود و مدت هفت روز بیهوش افتاده بود وفات یافت و یکی دیگر
هجده ساله بود دو روز تب باز دید شد بعد از آن خلاص یافت از بیهوده بعد بسیار

مفلوج را انجام بود بدانکه آب که خود بختند خلاصی شده از جالینوس نقلست صرع و فالج و جنون
در کودکان باز دیده شود چون تدبیر نیک کنند به شود خلاصی شود اگر فالج در کهل واقع شود
بدان که خشک شده و دانستن بخیر علاج باید کرد از رطوبت در بدن باز دید کند از حمد زکریا نقلست
اگر چون فالج انچه کی باشد دیر شود و اگر ناگاه باز دید شود به بخت خلاصی شود بهتری تدبیر الت
اگر چون سستی در اعضا باز دید شود حرکت بسیار و کار سخت بسیار کند و طعام اندک خورد
و بر امتلاء طعام نخسپد مگر وقتی که معده خالی باشد و غذای لطیف خوردن و خوردن تریاق بزرگ
و مثرودیطوس و ماء العسل برین جمله صفت شب یا کوفته اسطوخودوس مصطکی کرویا تخم سداب
از هر یک ده درم همه را کوفته و صاف کند و چهار رطل عسل دران بیامیزد و اندکی بخورد
صفت ماء العسل الاصول سه را ریزه و سه کرفس از هر یک ده درم تخم دو
هفت درم تخم کرفس را در ماده آب [illegible] فطراسالیون دوقو عاقرقرحا کمونی از هر یک سه درم ناکوفته
قسط زراوند کرد آکر ترکا از هر یک سه درم جند بیدستر دو درم همه را در سه من آب بجوشانند
تا یک من آب بماند و بر ... صاف کند هر روز مقدار ده درم با سه درم روغن بیرا کرفو بود
اگر گلنگبین ده درم دران حل کند بهتر و عضو مفلوج را بروغن قسط و روغن سداب و روغن دانه
حنظل و نفط سفید مالیدن نافع است و خاییدن مصطکی و کندر و فلفل و عود و بنه و اگر ترکه
و قاقله و طلا کردن اینها از ذکر منبو و دیگر است صابون در آب حنظل بیالند و
بر عضو مفلوج طلا کند صفت ... بلبلاب و جاورس و ... نوشادر صبر دارچینی
در ... کند فایده ۲ ده از جالینوس نقلست کسی مفلوج بود
چند روز علاج کردن فایده نداد عاقبت شونیز در آب جوشانیده خشک کرده بخورد بید
و با روغن زیت نیز پاره کردم و معلوم آن زرلون ... خلاصی شود از اطبا
دیگر شونیز را صبر بوره با هم سوده با روغن زیت مفلوج بمویید فایده ۷ ده و بوییدن مشک
و شونیز بریان کرده نیز فایده تام [illegible] کندر با روغن زیت سوده بمویید و هر چه

ها را در خلنجبین بوییدن فایده دهد و بخور از هم زهره کلنگ است بر شیر دختران حل کرده و غذا

بخورند زیره ماش و نخود بار از مایه تره ها اندر آن کند و گویند حلوای تهیه کنند صفت معجون از انار

زنجبیل نیز زیره کرمانی از هر یک قدری کرده بکشیده به فرز شند و هر روز قدری بخورند مربای

بخورند و غذا کبوتر و تیهو و کبک و دراج یا نخود و زردک و نخود و شبت هر چیزی که گرم و خشک باشد

صفت روغن قسط بگیرد قسط سه وقیه سعد دو وقیه فربیون از هر یک سه وقیه جندبیدستر

نیم وقیه همه را کوفته در یک رطل روغن خیری یا روغن نرگس یا روغن زیت آمیخته در آفتاب

نهد چند آنکه پخته شود بعد از آن عمل کند صفت روغن بوی بابونه سلیخه قسط جندبیدستر

زعفران مصطکی از هر یک نیم وقیه همه را در ظرف آبگینه کند نیم کوفته و بگیر روغن کنجد

بر آن ریزد و سر ظرف محکم کند و در آن انداخته و مدت چهل روز در آفتاب نهد و در

زمستان در آب گرم نهاده بعد از آن صاف کند و دیگر بار روغن بجوشاند تا آب برود و روغن بماند

بر قدر حاجت عمل کند صفت حب شطرج بگیرد حب الغار بیست درم پوست بلیله زرد ده درم

زنجبیل ... از هر یک ... شطرج هندی ... نمک هندی از هر یک ... درم فانید

چهار درم کوفته با آب کند تا مرغند و حب کند شربتی دو درم باب نهم در تشنج

بدانکه تشنج علتی است که در عصب پدید شود و عضله ها میل عصب کند

سبب آن ... اخلاط در عصب بسته شود درازی عصب آنکه کوتاه شود

و پهنا زیاد شود این علت دو نوع است یکی از سبب رطوبت که در عصب ... شود

و کوتاه گرداند این نوع ناگاه بازدید شود و این نوع را تشنج امتلائی گویند سبب آن

بلغم غلیظ است علاج ... مسهل با دود ... خوردن از ... و

روز یا سه ... از هر یک ... ده درم غذا نخود ... کاو ...

چند روز ... شربت خوردن ... بلغم کند و در باب فالج

یاد کرده ام نوع دوم سبب آن خشکی و ... علاج آن ... که

استفراغ کردن

استفراغ کرده باشد از ... و بچه‌ها و جوانان که حرکت و عرق بسیار کرده باشند از خستگی بسیار کشیده باشد و بیمار از غم و فکر بسیار
علاج تدبیر ایشان آنست که میل بتری آرد و بدن را نرم گرداند مانند آبزن و روغن بنفشه و روغن کدو و شیر
زنان و شیر خر را عوض مالیدن و خوردن آش بریان با نبات و روغن بادام غذا دهند کباب با ماش
یا مغز بادام و اسفناج و فروج و بزغاله و اکثر بره و ماهی کوچک هر چیزی را میل بتری دارد
و اگر در بدن بود و خون غالب بود فصد کردن باید و یا خون بگیرند بیرون نکنند الا آنکه اندک
بجهد نوبت بیرون کنند [illegible] تشنج ... و زبان ... و در بن زبان باز دهد شود علاج آن
مانند علاج ... باید کرد از [illegible] یا بعد از ... خستگی بسیار کشیده بود تشنج ... اگر او را
اغذیه و ادویه گرم میدادند مرض زیاده میشد چنانکه اعضای او خشک شد دیگر باره اغذیه
و ادویه سرد و تر دادند خلاص شد و اگر سبب تشنج گزیدن مار و عقرب یا از خوردن ...
... یا از [illegible] یا از خلط تیز در معده یا در رحم یا در عصب علاج هر یک
از باب آن باید کرد صفت روغن ... پوست هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک پنج درم
... چهل درم ... از هر یک ... همه را نرم کوفته در ...
... تا ... باشد ... چنانکه ... درم ... و ... باید
و ... تا روغن ... اعضا ماند باب شانزدهم
در خدر ... علتی است در اعضا ... مانند ... زبان و سبب آن
از ضعف قوت ... اعضا ... مانند ...
... سبب ... اعضا از بلغم غلیظ ...
... علاج اگر از امتلای و بلغم غالب ...
و ... علاج ...
...
...

با آنکه آب بخورند و مالیدن روغنها و در آب گرم نشستن و در میان ریگ گرم نشستن و اگر سبب رعشه از خون

شراب مفسد کند و دماغ را قوت دهد بر همین روغن گل و روغن بنفشه و آنکه و قوت دل کردن

بخوردن شراب صندل و شراب به از هر یکی موجودی مرفوره از زر زرنگ و انار دانه و تخم هندی

باید رگ زدن و بر غاله و اگر سبب رعشه از خوف و خوی و حجالت از هر سبب از آن باید که

و اگر از خشکی اعصاب و استفراغ بسیار که جلاب شود از نوع اطعمه مشغول گردد در رعشه اسهال ازین

اندک باشد که از اسهال قوی مستولی شود اما مالیدن و گرسنگی و تشنگی ازین علت مفید است

باب هفدهم در خدر و آن علتی است که در اعضا آید با هم که آن دست و پای است

اما صاحب خدر حس آن کند که آن عضو خفته است و گران شود و مانند مورچه در آن عضو

حرکت کند و مانند سوزن بعضو فرو رود و زیادت درد باشد سبب این علت ضعف و ارغبر

و امتلا از اخلاط غلیظ که مفسد شود یا سبب از برداشتن چیزی گران یا بر عضو

نشستن یا بستن یا از جای رفتن علامت ... سستی ... و سفیدی لون و غلیظ

قاروره و چون امتلا ... زیاده شود و اگر سبب از امتلا خون و علامت آن

ظاهر است **علاج** فصد کردن و اگر سبب بلغم از سردی و خشکی **علاج** تریاق خوردن و

مقدم ... **باب هجدهم** در لقوه و آن علتی است که در اعضا ... و سبب این

زیاده سرد و غلیظ که در ... بگیرد عصب حرارت ... که بر عضل چشم و روی ...

ناگاه واقع شود و قوت ناطقه ... و خوابیدن باطل شود و ...

... چشم برهم نهد و چون ... دهان ... و از یکطرف دهان بیرون رود ...

نگیرد ... جلاب ... از ان جلاب ... از ...

... از هر ... کلکنگ ... غذا ...

... از ... اخلاط متفرع ... غذاها لطیف خورد و صاحب

لقوه را در جای تاریک نشیند و در آینه ... غرغره کردن و عطسه آوردن

ادوارد

سود دارد لیکن ضماد مرزنگوش و اوشن و نسرین و اکلیل الملک و بابونه هر یک قیراطی و در آب کوکنار و سر کرنب پخته بر آن
آن فرود آرند تا بخار بر دماغ رسد و لیکن روغن مرزنگوش و زهره کلنگ با هم آمیخته در بینی کنند
فایده تمام دهد و اگر سنگ در آتش گرم کنند چون بیرون آرند سرکه بر آن ریزند تا بخار بر آید و سر را
بر آن بخار بدارند سود دهد و اگر مقداری دارچینی هم چینی تخم ترب و دانه اسپند بخور کنند فایده تمام
دارد و لیکن بخار شاهدانه و بابونه در سرکه جوشانیده بر سر بخار آن فرود آرند و سر و چشم بر آن بدارند که
بالد فایده تمام دهد و لیکن بلغم و بزرک ارمنی و کندس را آن جو بکوبند نیکی آب از آن اندازه یک قیراط
در آبکامه بریزند و بر خشتی مالند و در آفتاب نهند تا خشک شود و بعد از آن خوش بوی باشد چون قیراط در بینی
دمند فایده تمام دهد و از جایی کس بعلت صاحب لقوه تا چهار روز دروغ خیزد و از آن خوف بیمار
از شمومات بعلت دردی استخوانی از بینی و صدر و در روی چیزی روی دلیل است بر بیدار شدن لقوه
زبون علاج کند از این بر آمدن بعلت حرکت غرغره کردن و سعوط و عطسه آوردن بهترین علاج است در لقوه

باب نهم در اختلاج و آن جنبیدن اندام است و سبب این علت رطوبت غلیظ است که
گداخته نشود و از آن باد غلیظ بازدید می‌شود و عاصی می‌شود و در مسامها بیرون شود از رفتن و قوت
دافعه عاجز شود از دفع کردن آن و اگر این علت دائم شود بصرع و سکته ادا کند علاج آنچه در صرع
و فالج یاد کرده شد بکنند و از بزرگ این علت هم ملک است

باب سیوم در ضعف چشم سبب ضعف چشم ماده سرد و گرم
که از چشم و آب از چشم آمدن و تنگ کردن
دماغ راه دور کردن و تغییر ادراک باصره مرا شود
جهت حرکت صغیر ... و چون ماده از طعام امتلاء شود این علت زیاده شود و چون ماده
خالی شد سبکتر شود علاج ماده را بدارد و جلاب خوردن از زرد آب سرخ بیرون کردن ...
و از کلکنار بهترین غذا نخود و ماش و آب گادیش جو چون خلط پخته شود پس از حب ایارج و قیوز و حب صبر باید
و قرص خفته بر حسب مزاج و بر سر شیره کردن با اثر عسل ... در آن جوشیده و روشنایی
ماسلیون و سرمه در چشم کشیدن و اگر سبب ماده خون باشد علامت سرخی چشم و فراخی رگها چشم
فصد کردن و بدید حلاب و جلاب عناب و سپستان و دانه مقشر گاو شیر زرد و بهی باید دو در هر بام ده درم

علاج غذا ماش مقشر سفید کرده و نخود نیم کرده و ممزا بادام چون خلط پخته شود تربد جوشانیده از قرص هفته و بعد از آن

زرد و هر یکی چهار درم آب برگ بید مجوف خورانیده بگذارند و بعد هلیله زرد نیم درم مجموده بریان کرده نیم درم [illegible]
هم را اگر مسهل باید جلاب آب ده درم سکنجبین [illegible] بازخورد چون ترتیب خوردن ضماد در چشم کند [illegible]
برزد مانند [illegible] باب سی و دوم در دردها و آن ورمی گرمی است که در طبقه ملتحم و آن بود [illegible]
سپیدی چشم است و دیگر [illegible] سپید [illegible] همچو [illegible] پوسته است و آن سه نوع است یکی آنکه
به رنگ مانند [illegible] غبار زردی آفتاب [illegible] از امراض [illegible] ماده خون [illegible]
[illegible] شود در طبقه ملتحمه و از دو سبب [illegible] ماننده عضوهای دیگر [illegible]
و فرق میان این انواع آنست که نوع اول به سوزش زایل شود و نوع دوم [illegible]
سیوم بحث [illegible] نوع است علامت آنچه خون غالب باشد سرخی چشم و درد و سوزش چشم
و حبس [illegible] ریزان و آمدن آب از چشم علامت صفرا زردی و سوزش در چشم و [illegible] در چشم قصد
کنند از [illegible] دیگر صفرا غالب [illegible] خون تمام بیرون کند و در اول هیچ دارو در چشم نکشند
در چشم عضوهای [illegible] و [illegible] بعد جلاب [illegible] از عناب ده دانه
[illegible] سه درم نبات ده درم غذا مزوره ماش سپید کرده [illegible]
و اگر [illegible] تلخی دهان و [illegible] هر بامداد ترتیب [illegible]
[illegible] نبات [illegible] ده درم و اگر جلاب [illegible] از عناب و آلوی سیاه از هر یکی ده دانه
[illegible] هلیله زرد سه درم ترنجبین ده درم و اگر [illegible] هر بامداد جلاب [illegible] از نیلوفر
و [illegible] عنب الثعلب از هر یکی سه درم عناب ده دانه نبات ده درم غذا مزوره ماش سپید کرده
[illegible] صفت آن عناب ده دانه سپستان [illegible] آلوی سیاه
ده دانه [illegible] عنب الثعلب از هر یکی سه درم [illegible] هلیله زرد [illegible]
صاف کرده [illegible] تا [illegible] شود [illegible] باز خورد از
[illegible] غذا [illegible] مزوره ماش [illegible] قرص [illegible]
علت [illegible] لعاب اسپغول با شیر زنان در چشم [illegible] چکانند و شیر [illegible] با سفیده تخم مرغ با هم [illegible] در
چشم چکانند صفت دوا [illegible] سپید [illegible]
باهم بکوبند

بادام بکوبد و بر روی نهد کرد و چون ببندد و در اول علت بر چشم نهند و در وسط کم کنند و فی الجمله نفعت کند اگر از روی خشکی
غالب بود رمد صفراوی بود و اگر سرخی و رطوبت غالب بود ماده خون غالب بود و اگر زردی زیادتی بود و رطوبت بسیار
ماده بلغم غالب بود و اگر با رمد دردی و خشکی غالب بود ماده سودا غالب بود و اگر ماده بلغمی علامت
گرانی چشم و رطوبت و تیرگی بسیار و گرانی سر و حس **علاج** هر بامداد جلاب خورند و از ارزان یا سیاه کمی
از هر یک سه درم گلنار ده درم عناب مرزره ماش سفید کرده و کدو مغز و مویز بادام چند روز بدهد تا پس بامداد
چون خلط پخته شود پس تنقیه کنند از صبر پاره و صبر تا دماغ از بلغم پاک شود و اگر رمد سوداوی
علامتش درد سر بلادام و رطوبت اندکی **علاج** هر بامداد جلاب خورند از زرشک سه ماء الراب
کشنیز ده درم و اگر جلاب خورد از هفت سه درم سپستان ده دانه عنب الثعلب سه درم نبات
ده درم نمک عناب مرزره ماش سفید کرده مویز بادام و اسطوخودوس و کاهو و تخم هفت دانه و روغن گل
و هر شب اسهال دهی و اقراص کوکب اسهال کردن و مویز و بادام و دیگر تنقیه و چند روز گرمی نبرد و باقلا
و بعضی از مواد بعلت غذا زردی و رطوبت با اندک در خلاص شود و در مواد خشک اندک خلاصی بود
با خفیف از قرص شن و جالینوس که بهترین تدبیر در رمد آن است چون فصد کند و مسهل جو لعوق
حاصل کند از پی سر و سه ایام **اما علت دوم** در ظرفه و آن نقطه است در طبقه ملتحمه که شود
و سبب آن افتادن یا زخم بود **علاج** اگر بقوت بدن و مانع نباشد در اول فصد کند و جلاب خورد و از عناب
ده دانه هفت سه درم نبات ده درم عنب الثعلب سه درم عناب مرزره ماش سفید کرده و مویز بادام و در
ابتدا خون را از چشم چکانند خوب مانند خون کبوتر بچه از بال یا خون مرغ ... یا گل
یا سفیده تخم مرغ یا روغن گل در چشم چکانند و اگر قوی است که دو کلاب با هم لوک و صبر بگذار
آن زرده تخم آب فاید ... و هر ضربه را دفع در اول نمک شود اگر بدین تدبیرها زایل نشود
بعد از آن که چند روز جلاب خورده باشد تنقیه از مطبوخ هلیله زرد با قرص بنفشه بعد از آن
این شیاف نیک بود در نتیجه **صفت** آن اقلیمیا شاذنج آب سفیداب از هر یک ده درم کثیرا چهار درم
مر سنگ روی سوخته ... صمغ و بادام تلخ زرد و جو از هر یک یک درم زرنیخ کنند و شکر ظرفه زرد واقیا

از هر یکی نیم درم افیون نصف درم مرزنجوش کوکنار دو درم زعفران یک درم کوفته بیخته با خایه مرغ بسرشند و شیاف سازند

و بوقت حاجت سائیده در چشم کنند شیاف لیلا اقلیمیا شسته توتیا اسفیداج هر یک

از هر یک چهار درم انزروت خون سیاوشان افیون از هر یک یک درم کوفته بیخته بآب گشنیز شیاف سازند ۲۳

باب سیزدهم در ظفره یعنی ناخنه و آن پاره‌ایست از گوشت که از گوشه بزرگ بینی پیدا شود و از

سفیده چشم بگذرد و چون بسیار شود بر سیاهی چشم آید علاج در ابتدا فصد باید کرد و مسهل باید داد و جلاب

خوردن از دارها ... از هر یک ده درم و شکر ده درم غذا نخود آب کوفته بیخته هم کاید

چون خلط بجنبد و ... خون از چشم پاره ... یا صبر یا ... پاره جالینوس چون قرب

خون نیشاف نیز کنند مانند شیاف قیصر و شیاف باسلیقون و زرشتا ... و شیاف

فلفل و اگر این علاج فرو نشود و بدین دارها زایل نشود آنرا بآهن بردارند بر قاعده ...

بعد که ... ادویه ... آب ... و سرد ... و اکلیل الملک

بابونه نمود در ... آب ... و بر ... آن ... و حمام رفتن ... ۱۴

... نیم ... شیاف کنند شیاف ... سازند ... درم قلقطار روی سوخته

نیم درم از هر یک ... درم همه را کوفته بیخته بآب ... یا آب ... سرشته شیاف سازند شیاف

بلیون اقلیمیا زر ده درم روی سوخته ... اسفیداج ... فلفل ... قلقل

از هر یک یک درم ... ده درم ... کوفته بیخته شیاف سازند و ... کنند

قلقند روی سوخته پنج درم ... درم ... درم ... از هر یک یک درم کوفته

بیخته ... شیاف سازند باب چهاردهم در سبل و سبب آن امتلای ... در چشم ۲۴

... از خون غلیظ ... غلیظ ... مانند ... درم ... بر سیاهی چشم ...

... و ... در چشم پیدا شود علاج ... فصد کردن ... اطفال

... و ... و احتراز کردن از خوردن ... و گوشت ... علاج

ناشتا ... رفتن ... گرم ... تا ... بعد ...

... ۱۱

صاحب سبل را اول رگ قیفال بگشایند و تنقیه بمطبوخ افتیمون یا حب افتیمون و حب ایارج کنند و حذر از
از جهد و غبار و دود و گرد و از بسیار نگریستن در چیزهای براق و سپید و دود و آتش و در روشنائی چراغ نشستن و
گریبان جامه تنگ کردن و در برف بودن و بسیار بخار دادن و از غذاهای بد احتراز آورد **علاج** دوای مجرب
نشاسته هلیله کابلی ماش مقشر هر یک ... و قدری زنگار در روغن گل بگدازند و قدری آمیخته بر سر آن
ریزند و میل بدان آلوده در چشم کشند و در ابتدا انقلاب ... سبل در ... ریزند
فرو نهند و کوشش ... بسبب ... علاج زیرا که ... رگ ... جرم زرد
زایل نشود الا به بریدن **علاج** ... در جرب و این چهار نوع است یکی در میان پلک
گفتار چشم ... سرخی ... غلیظ ... و ... بسیار سیم سخت تر از ... نهان ... خارش ...
چنانکه پلک ترکیده شود چهارم سخت تر از آن **علاج** اگر بدن تنومند باشد و مانع نباشد فصد کنند
و از اخلاط دیگر ... بعد از آن از مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون چون بدن
پاک کرده شود در هر نوع از آن داروهای تیز جلا کننده مانند شیاف اخضر بکشند و اگر جرب ...
از آن اندر ... ... و اگر جرب قرحه ... ادویه ...
عمل کند و اگر علت ... آن ... نوع ... تا خون بیرون آید ...
رگ قیفال ... حجامت ... هر روز ... چشم ... خوابیدن و اگر ...
چشم ... کاسنی ... و بر کتان پاره کند و روغن ... بر چشم نهند ...
خواب و اگر زایل نشود ... عدس ... پوست باز کند و ... گل ... [illegible]
قدری ... بکوبد و ... چلوار ... زند و بر چشم نهند و ... [illegible]
دوا از ... [illegible] ... چشم باز کرده ... [illegible]
بر آن ... [illegible] ... زایل شود ... [illegible]
چند ... [illegible] ... زایل شود ... زعفران ... [illegible]
با روغن ... [illegible] ... شیاف ابیض ... **شیاف ابیض** ... [illegible]

بکمقدار

قلقطار سوخته شنگرف زرنیخ سه درم بوره یکدانگ کف دریا نیم درم نوشادر نیم درم اشق
در آب حل کنند و داروها کوفته بران بر رشته سماق سازد شیاف اگر بکار دارند فی الحال
قلقطار سوخته از هر یک سه درم فلفل نیم درم روسختج چهار درم سبد زعفران از هر یک یک درم کوفته
بر ارزنه سماق بود ریختن مژه در ریختن مژه سبب این رطوبتی گرم و تیز شوره در بیخ
مژه‌ها جمع شود علامت علامت غلیظی پلک چشم و سپیدی در او سرخی و صلابتی پیدا شود در آن در استلاق کرده باشند
علاج چند روز جلاب به زدن و زر زرازیانه هیچ لوکی و نبات غذا نخود شیره گاو
بعد از آن حب لون جهت صبر و حبل اماره حقو البعد از آن طلا کردن زرد تخم مرغ و بادیان
و بعد از آن سنگ آهن مکلس ساییده مانند سرمه در چشم کنند و طلا کردن که در باب داء
الثعلب ذکر شود دوا لبتاه میل و به آب ساییده فرو برده و در چشم کند فایده دهد
که مژه بروباند دانه خرما سوخته سه درم سنبل چهار درم حب بلسان سه درم لاژورد
ده درم کوفته بیخته مانند سرمه هر روز در چشم کشد زیادی مژه در علاج مژه زیادی
آنرا موی در زیره گویند سبب این علت از لیا رطوبتی ... مستعفن شود در پلک چشم
علاج نکرد ... سه درم هیچ لوکی سه درم نبات ده درم و جلاب ... غذا نخود و شیره
گاو دنبه و بعد از آن بخورد از حب توقایا یا ایارج فیقرا یا حب صبر بعد از آن شیاف بکار برند
چون شیاف اخضر و شیاف احمر و ... علاج ... موی زائد المنقاش بکنند و خون ... آهن را خرد
ساییده و با آب ... بر جای موی بمالد و ساعتی صبر کند همچنین هفت نوبت عمل آرد
دیگر چون موی را کنده لبتاه ... و با آب ... طلا کند علاج
کلی بایر ... چشم در ... سبب این علت ماده تیز کند ... در پلک
چشم جمع شود و ... علاج هر بامداد خوردن ... هیچ لوکی از ... یکسیر در
نبات ده درم غذا ... و بعد شربت خورد از حب صبر یا ... توقایا ... بعد از آن
... کند ... العسل ... از زیانه ... و پلک چشم را با آب ... یا آب ...

لیشی

۱۹

شستی بعد از آن طلا کنند چون مویز از سر یک مو در باهم بکوبند و بر مژه طلا کند و بعد از زمانی بشوید

طلا حاک زیبق و زاج سفید بر یک نوع باهم کوبیده طلا کند و بسیار فایده دارد در جرب دار

در چشم بعد از آن **باب ششم** در نزول آب سبب آمدن آب رطوبت غلیظ در ثقبه چشم و حیان

مقصود کند و پشه یا مگس در برابر چشم او بگردد یا مانند موی باید و خیالها تحلیف بیند

و چون معده ممتلی شود زحمت زیاده شود و اگر این علل در یک چشم بود در هر دو حالت یکسان باشد اگر مبتلا

و خلاء وقت اول خروج آمدن آب است و اگر تا مدت سه ماه در یک حالت بماند و کدورت

و تاریکی زیاده شود و آن از معده است و اگر زیادت شود آن از نزول آب است و امتحان

آن باید که برابر آفتاب بایستد و یک چشم را بپوشد و چشم دیگر را بمالد و زود بردارد اگر حرکت کند قابل علاج

و اگر حرکت نکند قابل علاج نیست و اگر آب بیرنگی و صافی است علاج توان کرد و اگر غلیظ و تاریک

علاج مشکل است و اگر سبب امتلای معده است هر بامداد جلاب جز نوش از زرد آلو یا سیب گرفته

از هر یک سه درم گلشکر ده درم غذا نخود و شیره تخم کاهو شیره و چون ماده کمتر شود در پی ارزحل یا [illegible]

یا حب [illegible] و بعد از آن شیاف بکشند **صفت** آن زهره کلنگ زهره عقاب از هر یک

در وزن برابر بپرورده [illegible] زهره فرفیون سکبینج [illegible] از هر یک [illegible] جا بیز دو یک [illegible]

در آب رازیانه سرشته شیاف سازند **شیاف** دیگر زنجبیل دار فلفل دار چینی و کرتر [illegible] جمع زیتون

[illegible] دار زنو خاکستر [illegible] فرفیون [illegible] در انگره سکبینج از هر یک [illegible]

شیاف [illegible] بیده و بر هر یک [illegible] و شیاف سازند و باب رازیانه سائیده در چشم کنند

[illegible] کرده در ابتدای نزول آب و سفیدی چشم و ریختن مژه بگیرد زهره گاو یک عدد در کاسه کند

و بگیرد انگره در پاره کتان بندد و در میان زهره گاو بمالد تا گداخته شود و بگیرد روغن

[illegible] در آن بپزد تا غلیظ شود و شیاف سازد **مجرب** است و در علاج چاره ده لبتار [illegible]

و اگر تر باشد و از ماه [illegible] اگر چه [illegible] سر بامداد مقدار فندقی بخورد **باب [illegible]**

در [illegible] سبب آن [illegible] رطوبت غلیظ [illegible] ضعف [illegible] به سبب گرمی روز به تحلیل رود

وچون شب درآید به سبب دخان و ابخرهٔ غلیظ شود **علاج** هر بامداد جلاب جو بنوشد ازرق
سه گرمی از هر یک سه درم گلنار ده درم عنزروت و ماش با شیر زنان گاو سوده چون حله کرده شود
خونش چون صبر یا آب پاره مسوار برزرد بیرون فاغوره کرده فایده تمام دهد **مسهل** دار فلفل
فلفل قرنفل از هر یک مثقال سنبل [illegible] در چشم کشد و زر کند [illegible] ادام
و در شب [illegible] مقدار نخود [illegible] با روغن حل کرده [illegible] میکنند
بر [illegible] **باب سی و یکم** در جهر [illegible] در روز زیاده بیند و در شب کمتر سبب آن ماده
گرم و تیز باشد و چشم [illegible] از دور [illegible] بیند و از نزدیک بسیار
علاج دماغ را قوت باید داد [illegible] و روغن گل بهم آمیخته بوی کند و بر بینی [illegible]
کاهو [illegible] **علاج** [illegible] گرم یا [illegible] و بجای [illegible] آب نیم گرم
بر سر [illegible] اکلیل الملک و [illegible] **باب سی و دوم** در [illegible]
[illegible] چشم و این علت از خون گرم و تیز باشد **علامت** درد و سوزش و آب چشم آمدن و اگر
این علت در ملتحمه سفید چشم [illegible] و اگر در قرنیه [illegible] در میان سیاهی و سفیدی چون
پلک چشم [illegible] در سفید چشم [illegible] و [illegible] اگر در ملتحمه [illegible] سیاه
و اگر در سیاهی به سختی به شود **علاج** اگر [illegible] بود [illegible] در ابتدا فصد کند و هر بامداد
جلاب [illegible] از عناب ده دانه [illegible] سه درم [illegible] ده درم عنزروت [illegible] ماش [illegible]
و [illegible] درم [illegible] مطبوخ [illegible] یا قرص [illegible] خرنوب و [illegible] از
[illegible] گوشت [illegible] و [illegible] آب [illegible]
فایده [illegible] در ابتدا شیاف ابیض در شیر زنان ساییده در چشم چکانند اگر درد و
سوزش [illegible] آرد جو با [illegible] آب [illegible] با عسل [illegible]
و در چشم چکانند [illegible] لعاب [illegible] در چشم چکانند
و بر [illegible] چون [illegible] شیاف [illegible] **باب**

ادوی

باب سیوم در سفیدی چشم و سبب این علت از نزلات است که قرحه شده و جای آن سفید شده
و این علت در کودکان بسیار شود قابل علاج است و اگر در کلان واقع شود و سالها بر آمده باشد
به سختی به شود مگر اندکی و بعضی **علاج** زنند زهره بجای رفتن و بر در جوفی گرم داشتن **دوا**
مسحوق ما و آن کف آبگینه ... و مرکبی ... بوره نبات از هر یک مثقال ... بهم کوفته
و قبا ... از ... ده درم ماميران ده درم در شیر آب ... یا چهار یک باز بعد از آن
در روز ... و در سایه خشک کند و بار دیگر بکوبد و بیز کند و همچنین چهار نوبت بکند
بعد از آن سائیده در چشم کند **دیگر** ... سوده ... و از غبار پاک کند
و سائیده در چشم کند سفیدی برد **دیگر** بوره ارمنی و کف دریا ... زیت سائیده
و در چشم ... سفیدی برد **باب چهارم** در علاج ... ... باید کرد
... و دیگر باره ... همچنین **دوا** مجرب ... زنگار ... و ... از ...
مناسب ... بکوبد و فتیله از پنبه کهنه ... و بدان ... و در ... کند **باب پنجم**
در ... آب از چشم آمدن این علت رطوبت سر ... درد ... **علاج** هر ... بدارد
جلاب ... از ... ... از هر یک ... نبات ده درم **غذا** ... و ... گاو
و ... از ... فیروزه ... صبر ... از ... **دوا**
... ده درم ... ... از ده درم صبر ... درم ... ... در چشم کند
باب ششم در فراخ شدن چشم و سبب این از درد سر ... از عقب ... کرد
علاج هر ... ربع ... از ... ده درم نبات ده درم ... بعد از آن حب ...
یا حب ... بعد از آن ... در چشم کنند **باب هفتم** در ... این علت
... مانند ... در ... چشم ... و سبب خون فاسد است **علاج** فصد کند بعد از آن
... را ... را بکند و بدان ... و قدری مرهم داخلیون بر آن نهد از ...
... ... و با عسل ... و قدری ... و قدری ... تمام ... شد

و برابر ... کنند باب سی و هشتم در جحوظ و نتوّ بیرون آمدن حدقه سبب این علت از قی کردن یا از
بانگ بسیار زدن یا بار برداشتن علاج در حال فصد باید کرد و طعام نرم داشتن و حقنه کردن
و مسهل خوردن و چشم را بسته داشتن ضماد جو اقاقیا حضض ... از هر یک ... مقدار
باهم بکوبند و بر کتان پاره مالیده بر چشم بندند و قدری سرب ... بر بالای آن نهند
و بر قفا ... باب سی و نهم در احوال سبب آن رطوبتی است ... در ... دماغ و اگر این علت
مولودی از جای ... اگر این علت ... بودن ... دلیل است ... علاج ... مانند
حب ... و سکبینه و ... و غیره باب چهلم در سوزش ... از ... و غیر آن ... بود و دیگر
سبب سوزش از ... علاج ... اکلیل الملک ... در آب ...
و ... زرد آلو و دیگر ... کند ... گرم کند ... بیرون آید و قدری ...
... زرد آلو ... چون ... و غبار ... در حال
شیر در چشم ... و دیگر ... آب گرم ... باب چهل و یکم در ... از
... چشم ... بصور کند ... یا ... در چشم ... علاج
... و ... و ... و ... فصد کردن ... علتی ...
... و ... و ... در چشم ... و دیگر ...
عناب ده دانه ...
...
...
باب چهل و دوم در ضعف بصر سبب این علت رطوبتی ... در دماغ ... و ... شود
چون ... تاریک زیاده شود ... علاج ... و جلاب ...
... ده درم ...
... دوا ...
کند ... در آب ...

...

فلفل ماميران زرد هر يك دو درم نوشادر يك درم همه را كوفته بيخته با بر از نايبه تيز كند و بجاى نرم بايد و اطرافى سرمه در چشم كشد

علاج ديم در زرقه اگر فرزند در وجود آيد و چشم او ازرق بود و خواهند سياه شود ببايد

قيقد و بنوره و با روغن زيت يا مغز بر [illegible] يا روغن زعفران در چشم كشد **باب**

علاج ضعف بصر و ريگ در آشتى چشم و روشنى چشم احتراز بايد كرد از ضعف [illegible] و نظر كردن بر چيزهاى

براق و نگه كردن در آفتاب و گرد و غبار و دود و نظر كردن بچيزهاى سفيد و گرسنگى بسيار و كار [illegible] كردن

و بادورى [illegible] و از خوردن چيزهاى ترش و شور و گوشت [illegible] و عدس و جماع بسيار كردن و گوشت گاو

و [illegible] و بسيار و [illegible] كشند [illegible] غليظ و اما چيزهاى كه چشم روشن كند [illegible] در چشم

و چكانيدن آب باقلى و غوزه و [illegible] در آب [illegible] و چشم باز كردن و [illegible] اگر [illegible] بود و آب از ناحيه

در چشم كشيدن از [illegible] از [illegible] چشم روشن [illegible] و كاهو بسيار خوردن چشم را تاريك شود و چون

كاهو بسيار خورد چشم او روشن شود **باب علاج [illegible]** در درد گوش و سبب آن از [illegible] باز از

بردن آنچه سبب از گرمى در [illegible] و مانند [illegible] بود فرد رود گوش [illegible] چشم [illegible] كه كار

گرم از معده بدماغ بر آيد و گرم و [illegible] در معده و تشنگى بسيار رود [illegible] از چشم **علاج** [illegible] كردن

و هر بامداد جلاب [illegible] از عناب ده دانه [illegible] عنب الثعلب [illegible] هر يك سه درم [illegible] ده [illegible] غذا

كشكاب و [illegible] و روغن بادام [illegible] در گوش چكانند **ديگر** سبب درد [illegible] كه [illegible] در گوش

[illegible] شود آواز باد [illegible] در سر [illegible] ديگر [illegible] گوش [illegible] بايد كه در

چيزهاى لطيف [illegible] هر بامداد جلاب [illegible] از [illegible] عنب الثعلب [illegible] هر يك سه درم [illegible] ده درم

غذا [illegible] و [illegible] در روغنها [illegible] ماليدن و در گوش چكانيدن [illegible] روغن

[illegible] و روغن [illegible] **ديگر** سبب باد [illegible] آن [illegible] خشك

علاج [illegible] را [illegible] اعتدال [illegible] روغنها [illegible] اگر [illegible] تدبير [illegible] شود

ماده [illegible] شود [illegible] نرم [illegible] و با عسل [illegible] و شير

زن [illegible] از [illegible] و در گوش [illegible] از جالينوس نقل [illegible]

اگر درد گوش از افتادن یا ضرب رسیدن بود لبنانه قدری کندر سفید و با شیر زن بمالد تا حل شود
و در گوش چکانند درد ساکن شود و اگر درد گوش بسبب ورم گرم بود در بن گوش پیدا شود آب
تخم گرم برانجا ریزد و سبوس و نمک تیم گرم نهادن و اگر زخم شده باشد لبنانه صدف سوخته
و خاکستر آن با پیه و عسل مرهم کند و بر این عضو نهند نقلست از تقویم الابدان چون درد
دنبال گوش بهمرسد اگر در پیرامن واقع شود تا هفت روز در خطر است بعد از آن امید خلاصی
باشد **باب چهل و ششم** در طرش و آن کری گوش است اگر این علت مولودی یا مادر
طفل پیدا شود علاج ندارد و اگر بسبب ضرب یا افتادن یا عصب گوش پاره شود
بسختی خلاصی شود و اگر در عقب مرض گرم باز دیده شود علامت آن زردی روی و تلخی
دهان و گاه گاه آواز در گوش پیدا شود **علاج** هر بامداد جلاب خوردن در هفته
و عنب الثعلب از هر یک سه درم ترکیبی ده درم غذا کشکاب با شیره حسنی یا مزید ادار
و اگر بسبب از حالات خون غلیظ است در دنبال گوش جمع شده **علامت** که آن در سر گوش و خواب
بسیار و گرانی اعضا و تاریکی چشم علاج مسکن است از تقویم الابدان چون کری در گوش
پیدا شود اگر از راههای صفرا دور شود کری که آن زایل شود و اگر کس را از راههای صفرا دور
چون کری که آن گوش بهمرسد از راههای زایل شود **باب چهل و هفتم** در طنین این علت در گوش
مزاج شود و این علت خون ندارد چون معده از طعام خالی باشد این علت زیاده شود
و چون معده ممتلی شود علت کمتر شود **علاج** هر بامداد شراب ... با شربت حسنی ده درم
خوردن **باب چهل و هشتم** در جانوران در گوش رفتن و یا آب در گوش رود باید برآن
جانب که آب رفته است بر آن پای بایستد و سر بر آن جانب دارد و جست یا چند نوبت
بر بالا جهد و عطسه آوردن ممکن است و چون عطسه آید بهتر بگیرد **دیگر** لبنانه نی
باریک مجوف سرش در گوش بند و سر دیگر در دهان گیرد و نفس در رنی کشد تا آب تمام
بیرون آید بعد از آن قدری روغن لوکی یا روغن بادام تلخ در گوش چکانند اما رفتن

جانوران در گوش

اوقات وکوی مصطلح ... اصطلاح ... از ... مصطلح ... لبنانه ... بسیار ... دیگر ... بر بالا ... و مصطلح ... شود ... از ... مصطلح ... آب ... داخل ... شود ... سرده ... راه ... مصطلح ... شود

جانوران در گوش باید که آب کشنیز تازه یا آب برگ شفتالو یا قدری خربق سفید در آن حل کرده
یا آب پودنه یا آب درمنه ترکی یا آب ترب یا آب زراوند طویل یا صبر اما صبر از همه
بهتر بود و اینها را باید که در گوش ریزند و در کتب است اما در گوش افتادن سنگ و غیره بگیرد
پیله مقدار یک سر پر آن بمکد و به سر شیع ماهی بیالاید و آهسته در گوش فرو برد
چون بر سنگ برسد یک زمان صبر کند بعد از آن آهسته بیرون کشد و چیزی در بینی کند
تا عطسه بیاید چون عطسه آمد بینی بگیرد و اگر بیرون نیاید آن را به کلبتین کوچک
بیرون آرند و اگر بیرون نیارند بیم هلاک است باب [illegible] در نگاهداشتن گوش
احتراز کند از غذای غلیظ و سرد و از چیزهای بسیار گرم و از بادهای گرم و سرد و صداع
طبل و بوق و هر چند روز گوش را پاک کند و هر چند روز روغن بادام یا روغن کنجد
در گوش چکانیدن باب [illegible] در مرضهای بینی اول در نایافتن بوی چیزها اگر این علت
مادرزاد است قابل علاج نباشد یا سده در مجری دماغ و در عصبه بر دماغ پیوسته است
و بسیار از این علت در دشخوردن باز دیر شود و از آن جمله مضاعفات کوهد و آن مانند خانه
زنبور است اگر این علت بعد مجری دماغ چون گشت گوید مانند کسی که آن کس از بینی گوید
و اگر علت در مضاعفات بحنین گفتی بر قرار با باد سنجی از بینی برآید سبب بسته شدن
اخلاط غلیظ علاج اگر این علت در مجری دماغ هر بامداد خوردن از زراوند
سوس از هر یک سه درم کنجد ده درم عدس دو درم کاو سه چون حلط کرده شود
شربت چون از جبس ایارج فیقرا با حب قوقایا و بیتا بر سف و مرزنگوش نیز
بینی حکیل الملک سیار از هر یک مثقال در آب کوفته و به کار آن ... تا کار
برآید و بوییدن مرزنگوش و شونیز و جند بیدستر هر کدام نافع است و اگر این
علت از مضاعفات باشد زیاده از بینی رطوبت آید و بخن گفتی به بخن و بول ... صبر
نشود علاج بیتاه شونیز و خونو بیاید و بار دیگر با روغن زیت بیاید تا نافع است

نرم و قدری از این رعن کند موقت ده روز و اگر گرم و خشک باشد بر دماغ غالب شود روغن بادام
بر دماغ کند و اگر سرد تر در دماغ باشد علامتش تاریکی چشم را چون چیزی روی کند چون الا شود
این قابل علاج است از حالوی صفرا جزو دیدن خوب است نگاه دوم
در بود دیدن سبب آن خون غلیظ سیاه که در رگها کند رنگش سیاه باشد علاج فصد کردن
و طبیعت نرم داشتن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله ابتدا اهر با بد لد جلاب چون
از عناب ده دانه مغز سه درم سه لوکی سه درم نبات ده درم غذا ماش سفید کرده با چهار
چون صلاح که شود مهل چون از عناب ... دانه سپستان بیست دانه سنا مکی سه درم
هلو و مصطکی گاو زبان شاهتره ورق گل سرخ و بسفایج هلیله زرد هلیله سیاه از هر یک سه درم
همه را جوشانده و صاف کند مرض ازش ده درم ترنجبین ده مثقال شیر خشت ده مثقال
بهم بیامیزد ... سفید خوف ... کوچه ... برادر ... و باز جلاب جبر کند تا ...
بعد از این مرهم اخضر استعمال کند صفت آن زنگار ده درم جوز بیست درم مرد را کردن نرم
باید و موم مقدار زرده ... را در روغن کند تا مرهم شود نگاه دوم در قرحه بینی
آن ماده که از دماغ فرود آید آنکه لطف به تحلیل رود و آنکه غلیظ بگذرد علاج اگر
خون غالب فصد کند و هر با بداد جلاب خورد از عناب ده دانه مغز عسل انجبین از هر یک
سه درم نبات ده درم غذا ماش سفید کرده چون صلاح که شود شربت ... از
چهار درم شکر ده درم و ... از کوزه ... باید ... بر سر طبیعت نرم
در بینی کند سبب آن اخلاط گرم که از دماغ فرود آید علاج اگر بدن قوت فصد کند
و جلاب که در باب گذشته ذکر شد بخورد و بستاند گل نسرین و سعد و سنبل از هر یک
قدری کوفته بیخته در بینی کند و بیخ را به بوی سبز ... صفت از حالوی ... گل نسرین
و گل و قرنفل از هر یک یک دانه و از هر یک ... درم مشک حبه کوفته بیخته فتیله بدان
بیالاید و در بینی کند نگاه چهارم در رعاف و این از دو نوع باشد در تبهای گرم که

سبب آن خون یا صفرا غالب بود در روزهای بحران اگر از سبب آن زخمها و بدن بشوید این نوع را
بدو فن نماید ربست الا وقتی که ضعف باز دیده شود سبب جز بر خون دلالت آن است که خون انگیز انواع
آید و رقیق است **علاج** چون از حد بگذرد دلیکی باید که بگلو و خون را اعضا رگ قطعه باید کوکرد دن شراب عناب
و شربت ریباس و سکنجبین هر کدام موجود غذا اگر باشد عدس و آب انار ترش و اگر تب خرزه
زرکاو یا ترهندی یا انار دانه یا مرها دادن اگر بیمار ضعیف بود فروج یا بزغاله و آب سیب و بار سیر
ریحانی و برف و یخ بر سر نهادن و گشنیز و صندل بر بینی **طلا** بارهنگ گل ارمنی آرد جو نشاسته
کاسنی از هر یک قدری با هم کوفته بر پیشانی طلا کنند **دیگر** برگ بید کاهو کاسنی صندل آرد جو نشاسته
برابر سود از هر یک قدری کوفته بر سر و پیشانی نهند و هر دو بازو و بن بغل را ببندد **باب یازده**

[illegible] در عطسه زدن و گرفتن از دماغ [illegible] بقوت [illegible] و بیشتر آمدن عطسه از غبار یا دود
و زکام و نزله و [illegible] عطسه دماغ را بگشاید و رفع [illegible] دکند و اگر از
حد بگذرد باید دید که اگر از گرمی است روغنهای سرد بویدن [illegible] و اگر
سردی غالب است [illegible] اعضا در هر دو صورت **باب سیزده و چهارم**
در زخمهای زبان و ورم آن باید [illegible] نتواند گفتن یا زبان آماس کند و از دهان بیرون آید
یا ورم شود اگر ورم از گرمی زبان [illegible] و تشنگی بسیار و بار [illegible] تب تیز بود **علاج** فصد کردن
و جلاب [illegible] از عناب ده دانه [illegible] سه درم نبات ده درم غذا [illegible]
جهت نرم شود اگر رگ زیر زبان [illegible] **مضمضه** [illegible] عناب [illegible] کاسنی عدس
هم کاهو از هر یک قدری [illegible] کند و اگر صفرا غالب است علامت
زردی زبان و تشنگی و خشکی دهان [illegible] اگر در این نوع از رگ
خون بیرون آرد [illegible] و اگر سبب ماده بلغمی علامت بسیاری آب دهان و سفیدی زبان و تشنگی
اندک **علاج** [illegible] جلاب [illegible] از [illegible] سه درم [illegible] ده درم [illegible] گلنگ
ده درم غذا [illegible] کاد [illegible] و اگر ماده سودا بود علامت خشکی زبان و میل زبان

بلیله باشد علاج دارو ها هیچ کوکنار بستان از هر یکی دو درم نبات ده درم گلاب خورد غرغره کند

کند و کله مغز و مغز بادام و جوز کبابی کوبیده که کردن زیر در زیر زبان نهد آهن ...

و دیگر برکناره زبان زیاده خوف است آن رگ از دماغ بزبان است علاج رگ بر

فصد رگ کند خردل عاقرقرحا سعتر نمک هندی شونیز مرزنگوش از هر یکی مقداری در آب جوش داده صاف کند

غرغره کند باب ششم در نایافتن طعم چیزها چنانکه فرق نتواند کرد میان ترشی و شیرینی و

گرم و سرد سبب این علت بیشتر از ماده سرد و تر باشد که از اعصاب زبان از دماغ بزبان

پیوسته رسیده باشد علاج هر بامداد جلاب خوردن و ازاره هیچ کوکنار از هر یک

سه درم گلشکر ده درم غرغره کند و شیره کاو شیر چون خلط پخته شود شربت خربوزه ایارج ایاره

فیقرا یا حب الصبر و غرغره کردن از عاقرقرحا و مویزج و خردل از هر یک مقداری در آب جوش داده

صاف کند و قدری عسل بران آمیخته غرغره کند و گاهی باشد این علت از زوال حس از خون

بازدید شود علامت آن تلخی دهان و خشکی زبان و تشنگی بسیار علاج از رگ رون قیفال

فصد کند و جلاب خورد از عناب ده دانه آلو سیاه ده دانه تخم کاسنی و عنب الثعلب از هر یک

سه درم نبات ده درم و شربت خربوزه از تمر هندی ده درم و نبات ده درم غذا

مزوره ماش و مغز بادام یا از تمر هندی یا زرشک یا انار دانه باب هفتم

در خارش و خشکی زبان سبب این علت از اخلاط تیز و سوزنده باشد که از دماغ فرود آید

یا بخارات از معده بر آید چون طعام و شراب گرم خورده باشد سوزش و خارش زیاده شود

و چون آب نیم گرم در دهان گیرد آسایش یابد علاج هر بامداد جلاب خوردن از آب

عنب الثعلب یا شراب نیلوفر یا شربت خشخاش از هر کدام که موجود باشد یا لعاب بهیدانه یا

لعاب اسبغول با نبات مضمضه کردن باب هشتم در قرحه دهان سبب این علت

بیشتر از خون یا صفرا دگر صفرا غالب باشد علامتش سرخی دهان و سوزش زبان و درد

علاج فصد کردن و جلاب خوردن از عناب ده دانه آلو سیاه ده دانه تخم کاسنی سه درم

بلغ النظر

عناب الثعلب سه درم نبات ده درم غذا مزوره ماش و مغز بادام اگر آب زنا زرشکی با تمر هندی با نبات
زرشک خورد مفید بود و مضمضه کردن آب گشنیز و آب عنب الثعلب و سرکه باهم آمیخته
نافع بود و بیشتر این علت در اطفال و ورم شود ما در این داء احتراز باید کردن از خوردن
شیر نهادن و گوشت و چیزهای گرم و از جالینوس نقلست که ایشان اگر زاغ سفید و باز زرد
نشت اسفید غرغره کند بهتر از همه ادویه باشد و اگر قرحه دهان گنده شود دارو های تیز
باب ۶۰ باید نهاد در وقت علم باب شصت در فرو آمدن ملازه این مرض سقوط اللها
گویند سبب این علت خون بلغمیست گرم در درد ناحیت و سرخی لون و تشنگی و البار و
لسان این چنین اگر ماده خون باشد فصد کند یا حجامت و اگر اهر چه بکشند نابه و جلاب جوارد
از عناب ده دانه تخم کاسنی سه درم عناب الثعلب سه درم نبات ده درم غذا اسکنا و در ابتدا
حقنه نکنند و غرغره کردن به عناب و دانه در رب توت سه درم عدس یک قدر از عنب الثعلب
دوا ملازه پیران بر دار و سماق کلنار بازو گشنیز خشک هر یک قدر بکوبند و
باب ۶۱ بالنک پیران نهد اگر از پیهار درد زیاده شود لبتانه ثابت سته جمع و باگیز از هر یکی دال
کرده مالی رایعوفی یا بهدانه یا خطمی پیران مالد و غرغره کند باب شصت و یکم در بوی دهان سبب
این علت از حرارت معده هم چون معده از طعام ممتلی شود بوی دهان آمدن گیرد و چون خالی شود بوی
دهان زیاد شود علاج هر ابداد دیگر دار آب انار زرشکی بنفشه تابع نبات ده درم بخورد
و خوردن آلو سیاه ده دانه تخم کاسنی سه درم عناب الثعلب سه درم نبات ده درم غذا مزوره
تمر هندی یا انار دانه یا زرشک و اگر سبب علت از بیخ دندان کهنه شود و اگر سبب ماده
باب ۶۲ که از دماغ فرود آید اگر ماده گرم غرغره کردن به سکنجبین و اگر ماده سرد غرغره کردن قرابا
او قولعه و نبات و سعد و خولنجان مغز و مرکب در دهان نگه دارد باب شصت و دوم در درد دندان
سبب آن امتلای از اخلاط در بیخ دندان باز شود یا از بر آمدن بخار بلغمی دلیل
بر آنکه چون دندان برکند درد ساکن شود و آنچه سبب از امتلای خون علامتش در دگفت

و سوزش بیخ دندان و ورم کند چون آب بسته در دهان گیرد درد ساکن شود **علاج** فصد کردن و حجامت کردن
و جلاب خورد و از عناب ده دانه و [illegible] کاسنی سه درم ترنجبین ده درم غذا زرده مرغ نیمبرشت [illegible] اسفاناج
و غیره بکار برد چیزهای سرد مثل سرکه و گلاب و نمک **دیگر** آب کاسنی و آب گشنیز تر و آب خرفه سرد کرده شیره
تخم کدو و قدری سرکه با هم آمیخته مضمضه کند و اگر درد بسیار باشد افیون در دندان گیرد درد ساکن شود
طبیعت [illegible] و اگر درد زیاده باشد قدری کافور و قدری [illegible] با هم سوده در دندان گیرد در حال
دفع و ساکن شود و اگر زلو در بیخ دندان اندازند تا خون بکشد مکیدن و اگر سبب درد از ناحیه
بلغم باشد از خوردن چیزهای سرد چون آب بسته یا چیزی گرم در دهان گیرد درد ساکن شود **دیگر**
نمک و کاورس گرم کرده بر آن نهد نافع بود و اکثر اطبا برآنند که دندان حس ندارد که از جمله استخوان است
و بعضی گویند درد دارد دلیل آنکه اختلاج میکند و از چیزهای گرم و سرد آگاهی می یابد بعلت
[illegible] هرگاه درد دندان بهتر از مضمضه کردن سرکه و نمک نیست و اگر قدری [illegible]
افیون و بزرالبنج کوفته بر دندان نهد در حال درد ساکن شود و اگر در دندان سوراخ
آن دندان ریخته شود **در تغییر** دندان بگیرد [illegible] کف دریا و سوخته [illegible]
کوفته در دندان مالد **دیگر** که دندان نگاه دارد و بوی دهان خوش کند بگیرد [illegible]
[illegible] عود [illegible] از هر یک درمی مشک [illegible] کوفته با آب [illegible]
و حب کند و در دهان نگاه دارد **[illegible]** در [illegible] علل بیخ دندان [illegible]
سبب رطوبت [illegible] از سر [illegible] اگر [illegible] یا [illegible] در ابتدا فصد کند
و هر بامداد جلاب خورد از عناب ده دانه [illegible] کاسنی [illegible] از هر یک سه درم
نبات ده درم غذا ماش سفید [illegible] مسهل [illegible] مطبوخ هلیله زرد [illegible]
تا سر [illegible] پاک شود **دوا** [illegible] زرد بیخ دندان بگیرد [illegible] سفید سوخته [illegible]
[illegible] سرکه تر کند و بگذارد تا خشک شود سه درم [illegible] هفت درم سماق
کوفته بیخته بر بیخ دندان کند **دوا** بیخ دندان محکم کند و [illegible] خون آمدن باز دارد

بگیرد حلبه ... و از هر یک ... زرنیخ زرد و کف دریا و اسفیداج از هر یک سه درم و ...

و کاه ... از هر یک ... صمغ دو جزو ده درم کوفته بیخته سرکه زده طلا بکند ...

... از هر یک ... کوفته بیخته در سرکه عفص تر کنند و در بیخ دندان مالند باب

در زکام و نزله سبب این علت از گرمی باشد و چون بسر و دماغ رطوبتی

روانه شود و یا بوی چیزهای گرم بر دماغ رسد مانند ... و ... و ... بدان سبب رطوبت گداخته

شود و از بینی بیرون آید اگر از گرمی باشد علامتش آن که چشم سرخ شود و آنچه بیرون آید گرم بود و سوزش و خارش

در بینی پیدا شود علاج در ابتدا فصد کنند ... جلاب خوردن ... عناب ده دانه

بنفشه ... نبات ده درم و خوردن شراب خشخاش و ... و ... عناب ...

... غذا ... بعد از آن ... خوردن از

... جلاب ... از عناب ... از هر یک سه درم ترنجبین

ده درم غذا ... با شیره خشخاش ... و بعد از آن ... خوردن

... ده ... بستان ... هفت ... [illegible]

... از هر یک سه درم ... ده درم ... [illegible]

... ده ... ترنجبین ... [illegible]

کند ... شود و بعد از آن ... عرق ... [illegible]

برقرار و آنچه سبب آن از سردی ... بعد از عرق سر برهنه ... و یا از حمام بیرون

آمده باشد علامتش گرانی سر و چشم و آمدن رطوبت ... آواز گران باشد

علاج چیز گرم بر سر نهادن مانند دستار و کلاه گرم چندانکه گرمی تا به درون سر رسد

و احتراز از آب سرد خوردن و از غذاهای سرد و بر قفا خفتن و ...

جلاب ... از هر یک ... نبات ده درم غذا ماش

... اکلیل الملک ... از هر یک ...

و در آن لخلخه نشاسته و سر بر بالای آن بدارد و از جای گرمی نگه دارد اگر سبب زکام از سردی بود بسیار گرم
بجای روغن بنفشه سیب و بوی روغن شونیز بر بیان نگاه دارد و چند مدت هر آنچه گفتند
بوی ترتیزک شیرین منع نزله کند و چشم روشن کند فصل اگر زکام و نزله در ابدان
واقع شود بر شونیز خلاصی شود و از خوردن نگاه دارد از زکام بهتر خاصه در زمستان
چون زکام باز در شود عطسه بسیار آرد و حجامت کند از مهره گردن تا زود خلاص شود و حجامت
نزله و زکام را نافع بود اما بهتر بینک فرو گیرد زکی یا گرم هم این نبود اگر هم حاصل کند ۶۵
خارش و سوزش بینی در گذشت از مهره گردن حجامت کنند زود خلاص
باب نهم در چیزهایی که در حلق گرفته شود اگر نان یا طعام در حلق گرفته شود دست بر میان
هر دو شانه باید زد و قدری آب نیم گرم یا روغن نیم گرم باید خورد تا از زیر شود اگر خار
یا چوب یا استخوان در حلق گرفته شود اگر به درآید بیرون آرند و اگر به درنیاید در حمام رود و
روغن گرم کرده اند قی کند و چند نوبت بعد از آن لقمه نان بزرگ در عقب فرو برد اگر
از علق بود در آب ... و در ... آن را ... در حلق ... طعام و ۶۶
فرو برد و بعد از آن کوزه آب پر کند و سر بر آن کوزه نهد تا بیرون آید باب
فصل بیست و ششم در ... گرفته شدن حلق و تنگی نفس اگر از ... در حلق
و منع در نفس و چشمها فرو نشستن و تب گرم و در کودکان بیشتر افتد و گردن برخاسته و گرفتن
چشم و ... بینی دهان و آب آمدن از دهان و نتوانند چیزی بحلق فرو برد و چون
سخن گویند از بینی او خون بر آید و گفتن کوفتی گران شود و اگر در این علت کف از دهان
بیرون آید بسیار رنج بود و اگر ... در بیرون ... علت و حسک و لهات هم از ... و بدان
علت آن سهل بود و اگر در اندرون بود بلای عظیم بود علاج فصد کنند از قیفال
و خون اندک اندک تفاریق بیرون کنند و بعد از آن دو رگ زیر زبان بگشایند
هم در آن روز حقنه نرم کردن تا ماده به سفل بجانب پایین کند و اگر چیزی بحلق فرو برد
بجای بدر

از هر یک سیاه
بس کند از میان هر دو شانه و ساق دست و هر بامداد جلاب خورد از عناب آلوی
ده درم و تخم کاسنی سه درم ترنجبین ده درم عناب ... و سستی کند طبیعت نرم شود و غرغره کنند
به عناب ده دانه عدس صدری ربوب توت قندی عنب الثعلب مقدار هم را بجوشانند و صاف کنند و آب
کاسنی و آب گشنیز از هر یک مقدار در آن آمیزند و غرغره کنند دیگر آب کاسنی آب سماق از هر یک مقدار
باهم آمیخته غرغره کنند مدار کشک با لعاب اسفغول بهدانه و عدس مقشر با سماق و زرشک ... و
و آب هندوانه خوردن ... و در شب توت ... در این مرض بسیار ... است واگر سبب خناق
خون صفراوی درد ... و تشنگی بسیار و خشکی و تلخی دهان و ... و اضطراب بسیار
و تکلفهای بسیار ... علاج فصد کنند و غرغره کنند با آنچه گفته شد و طبیعت نرم کنند و کم خوردن
آب ... هر بامداد جلاب خوردن از عناب ... عنب الثعلب از هر یک سه درم آلوی سیاه
ده دانه ترنجبین ده درم و اگر تشنگی غالب ... تخم خرفه ... ده دانه شیره بگیرند و ده درم شیر خشت
بجای آب بگیرند و اگر علت با تب ... آب انار ترش و ... ترش باهم آمیخته غرغره کنند
و اگر سبب خناق ماده بلغمی علامتش ... و رو بلند برآمده و تشنگی اندک ... و درد آهسته
و آب از دهان آید علاج هر بامداد جلاب ... از زراوند ... از هر یک سه درم
نبات ده درم عناب ... غرغره کنند ... و حقنه تیز کنند و شیاف تیز
برگیرند ... و غرغره ... با ... عسل کنند
و اگر ... بهم در آفتابه کنند و بر سر آتش نهند چون بجوش آید
لوله آفتابه را در دهان گیرد ... واگر سبب خناق ماده سودا دارد
علامتش طعم دهان ترشی و آب دهان ... علاج فصد کنند از باسلیق
و حجامت ... ساق ... ایارج ... اکلیل الملک
در ... حقنه تیز ... شاهتره ... درم
عناب ... از هر یک ده دانه مویز دانه بیرون کرده ... درم اکلیل الملک ... درم

و غرغره

علاج

[illegible] ده درم روغن زیت ده درم شیر خشت و مرجان و حنا بمالد و بر سر آید تا به نیم آید [illegible] آب کم [illegible] هم

نیم درم [illegible] تنباکو [illegible] ماده [illegible] کند با هم المجمله ده درم سکر [illegible] نمک [illegible] جعل کم [illegible] یک درم

[illegible] در آب [illegible] از هر یک [illegible] و فلفل و [illegible] نمک [illegible] برود و [illegible] روغن

[illegible] چون از [illegible] روز در حمام تا صاحب [illegible] بولاد [illegible] کند و [illegible]

[illegible] حلق [illegible] در سینه در [illegible] چون صاحب خناق و صاحب [illegible] شود [illegible] بیند [illegible] با هم و علق

[illegible] شد [illegible] افتادن یا [illegible] از [illegible] خناق و در [illegible] پیدا شود [illegible] دانه [illegible] دری

علاج فصد کنند و [illegible] در خناق [illegible] آرند و بهترین خناق [illegible]

[illegible] آب [illegible] از بیرون [illegible] تا چهار [illegible] یا [illegible]

در [illegible] شدن و برهم [illegible] طعام و صاحب [illegible] علق چون آب [illegible] از حلق فرو [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] این علق چون در [illegible] شود [illegible] خلاص [illegible] و چون در [illegible]

[illegible] چون [illegible] شود [illegible] خلاص علاج [illegible] کنند به [illegible]

[illegible] کنند و چند [illegible] شربت [illegible] از [illegible]

[illegible] و غذا [illegible] آب [illegible] و [illegible] و کبوتر بچه و احتراز کنند از خوردن

آب [illegible] و [illegible] و استلاد [illegible]) باب [illegible] در [illegible] آواز [illegible] از

[illegible] قصبه [illegible] و آواز [illegible] از [illegible] و سبب [illegible] از [illegible] آواز [illegible]

از [illegible] قصبه [illegible] و آواز [illegible] و [illegible] از [illegible] و استلاد قصبه [illegible]

علامت از [illegible] علامت [illegible] و [illegible] و [illegible] قاروره و [illegible] بسیار [illegible]

علاج فصد کنند و جلاب [illegible] از عناب [illegible] دانه [illegible] از هر یک [illegible] درم

[illegible] درم غذا [illegible] با کدو و اسفناج و اگر این علت بعد از بیماری [illegible] شود

علاج [illegible] در [illegible] ده [illegible] درم غذا [illegible] زرده [illegible]

و [illegible] و اسفناج و [illegible] آب [illegible] یا [illegible] علاج [illegible]

از [illegible]

علامت — اگر ده دانه نبات ده درم [illegible] سه کرمی از هر یک ... درم غذا آش اسفید کده کو دو با دانه
واگر سبب ماده سرد و تر بلغمی از راه استفراغ و قصبه بینی باز دیده شود علامت آمدن رطوبت.

علاج — از دهان و حون سخن گوه گاه گاه بلغم از دهان بر آید علاج آنها بدرد حلاوت چون از
اگر ده دانه مویز بی دانه ده درم [illegible] سه درم سه کرمی سه درم گلشکر ده درم بعلاوه نخود

٢٩ — دیره هم کاو شه اگر [illegible] و [illegible] ... شاه ... و ...
دماغ گشته و تابل استحمام کند ما نصب و نیم در سحر آن حرکت و طبیعت

علامت — کند کهنه دو کردن مودن و بیشتر سحاب از سبب رطوبت ... در ره گذر بینی یا از دماغ و فرو ریختن
علامت — اگر با بجای حرارت و رطوبت سر و کار باشد ... یا تر ... عناب یا ... شراب
خشخاش یا شربت ... را از هر کدام موجود ده درم بجوشاند یا جلاب خوردن از عناب
ده دانه سلو ... درم ... درم نبات ده درم اصل السوس سه درم غلاف گل ... با شربت خشخاش
ولی ... و ... حب سحاب ها از ... و خشخاش سفید ... مکرر دکتر ... با
آن ... خشخاش ... ضیابیه ... کرده ... از هر یک سه درم تخم و ... از
هر یک سه درم ... ترش سه درم ... باد ... درم نبات سفید ده درم ... حب ... بلبل ... زعفران
... از هر یک ... بخوردن ... گیرد ... قرص ... خوردن

حب — اگر ... عاده ... سرخ ... مرض ... حب ... سوس ... سه ... نعنای سبز
اگر ... زعفران ... از هر یک نیم ... بدو شاب انگور ... بسازد و حب کند مقدار نخود

مانش — از آن ... برآمدن از حلق و دهان انواع است آنچه از
دیگر ... در خون برآمدن از حلق و دهان انواع است آنچه از

علاج — دماغ فرو آید چون شخص نخ کند خون بیرون آید در این نوع هیچ خطر نیست علاج فصد کردن و
غرغره کردن به رب توت و رب ... و آب ... سماق و غذا از ... سماق ... دانه و ...

علامت — و از ... برآید در این نوع هم زیاده خوف نباشد خون از معده بر آید علامت خون بسیار بر آید

علاج — و ... دیگر ... و ... درد کند و غشیان و ... طعام ها ... علاج اگر ... بخورد ...

و بانو بالی فصد کند و شربت جلاب از بارتنگ اسفیوش از هر یک [illegible] درم عناب ده دانه در غذا

مزوره زرشک و سماق و انار دانه و اگر قدری به [illegible] کند اقاقیا [illegible] خوردن [illegible]

شراب میوه زرشک و ریباس و انار حامض از هر یک میوه جوی ده درم و اگر [illegible] تمر هندی [illegible] گیرد

[illegible] سفوف خوانند صفت آن گلنار [illegible] شاه [illegible] از هر یک [illegible] درم صمغ عربی [illegible] درم

گلنار [illegible] درم کوفته [illegible] درم [illegible] آن ده درم رب به [illegible] بخورد و اگر خون

یا سعال برآید [illegible] سبب آنکه از سینه یا [illegible] برمی‌آید و علامت خون که از سینه

برمی‌آید میل [illegible] لبهای [illegible] و کف زیاده باشد [illegible] و اگر از [illegible] برآید خون

[illegible] و کف با خون [illegible] و گر از سینه [illegible] آورد [illegible] و اگر سبب برآمدن خون از

افتادن و ضربت رسیدن یا بار گران بردن است علاج فصد کردن از باسلیق

باب [illegible] در ربو و آن علتی است که [illegible] نفس [illegible] و سبب آن رطوبت

غلیظ [illegible] از سر و دماغ فرود آید یا از سینه و احشا [illegible] علامت

مانند [illegible] نفس [illegible] ناگاه هلاک شود و اگر هلاک نشود [illegible]

زیاده میشود تا که استسقا پیدا شود و در آن هلاک شود باب [illegible] در ذات الریه

و آن ورمی است [illegible] باز [illegible] و سبب آن [illegible] خون [illegible] یا صفرا و بسیار

خلط [illegible] از سر و دماغ فرود آید و بسیار [illegible] ذات الجنب [illegible] کند و

ذات الریه شود اما آنکه سبب ماده خون [illegible] علامت تب [illegible] چنان

تصور کند که [illegible] گرفته میشود و چشم و روی [illegible] و درد پهلو [illegible] سینه و سعال

[illegible] برآید با [illegible] علاج فصد کردن از [illegible]

از باسلیق [illegible] از آنکه ماده [illegible] بدرد [illegible] جلاب [illegible] عناب ده دانه

[illegible] سه درم [illegible] ده درم [illegible] با شیره [illegible] لعاب اسپغول

و در میانه روز [illegible] از [illegible] ده درم عرق [illegible] ده درم [illegible] سه [illegible] و اگر

[illegible]

سعال یابس روز هشتم مسهل خورد و برای خشکی سینه انجیر ده دانه عناب پانزده دانه سپستان بیست دانه
مالو سه درم صمغ عربی حب الآس تخم خطمی از هر یک سه درم کوفته صاف کرده مغز
خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم شیرخشت ده درم صاف کرده با هم بیامیزد و بیاشامد
و صبر کند تا اسهال تمام شود بعد از آن بخورد از نبات ماء الشعیر بدهد و اسفناج غذا
کشکاب روز دیگر ترنجبین بخورد از نبات ماء الشعیر بدهد و اسفناج غذا برقرار و دیگر
بدهد صواب علامت تشنگی نمت و زبان خشک و دهان تلخ و سعال خشک
خلط بیرون نیاید و تنگی نفس و از هوای سرد آن نیک شود علاج در این نوع فصد
باسلیق کنند و جلاب خورد از عناب ده دانه مالو و مقشر از هر یک سه درم ترنجبین ده درم
غذا کشکاب ماش اسفناج شیره جو و قدری عسل در شربت چند کشکاب بیندازد و بعد از آن
ربستان قدری بکشد دار در مرهم روغن بر سینه و پهلو مالیدن صفت آن مرهم
علاج
کافور بیخ مرهم کتیرا سه درم روغن بادام بقدر حاجت تخم خطمی اسفیدی از هر یک درم
تا بیکبار دیگر بی‌حد نرم باید و هم را با هم آمیخته در هاون بمالد تا مرهم شود
و بر سینه و پهلو بمالد از نوادر علامت چون خلط از برآید و آن خلط سفید با
بر خون حلال کرد و دیگر خلط خون آلوده کند بود باشد و دیگر اول خون برآید و بعد از آن
زرد برآید چون سرفه قطع شود بیمار بمیرد و دیگر صاحب ذات الریه را سرسام پدید آید
باشد و چون صاحب ذات الریه و ذات الجنب را اسهال پدید آید و درد ساکن شود بدان
و اگر صاحب ذات الریه را در شب بزرگ سبز یا سیاه پیدا شود و در بینی‌ها اثر نیز باز از
خونابه آید و درد کند و عطسه کند در روز چهارم بمیرد علامت آنکه شش مجروح شود
باب سیم
در مقام حلال باشد باب چهاردهم در سل چون شش مجروح شود آن را سل گویند
و در اسباب سل بسیار است و بیشتر سل در کسان پیدا شود که سینه ایشان تنگ باشد و حنجره
ایشان بلند و آن کس که زیاده بسیار از سر در دماغ فرود آید و از سبب سل از زکام دار

دماغ و سر در شش هم امکان خلاص دارد و چون سرد دماغ و قصبه شش قابل علاج و حرارت نیز نشش قابل

علاج نیست علامت سل تب دایم مانند تب دق و حرارت دل به سبب مجاورت با ذات الریه شش

علامت خاص تب دایم و سرفه و سرخی روی و ریخته شدن موی و کراهت کردن ناخنهای

دست اگر خون که برآورد بر طشتی ریزی آنچه در آب فرو رود اگر در ته آب نشیند ریم

اگر بر سر آب آید بلغم یا در آتش نهند دراز دود کند و بوی آن گنده بود ریم است و اگر

گنده نباشد بلغم بود و از جای دیگری آید دماغ که از شش بر آید کف باشد

مانند آب دهان و برون شش و آن رطوبت ها از سر و دماغ آید میل به پای

و کف باشد و چون سبب سل از بواسیر شش بود خلاص یابد و سل از تب غالبا

بیاید و سرفه و بر آمدن خلط و کراهت آنها دارم و چون علامت بدتر شود در اسهال

پدید شود و باشد آماس شش [illegible] **باب هفتاد و چهارم** در ذات الصدر سبب

این علت ورمی باشد در سینه باز بیشتر ورم کند و در اجزای سینه

و از غلظت او دارد به سختی بیرون آید علامت درد سینه و تنگی نفس و چون سرفه کند

گاهی خلط بیرون آید و گاهی نیاید و تب آهسته بود و [illegible] تب [illegible] گرم هم

علاج سفید کول از قیفال و جلاب [illegible] از عناب ده دانه نیلوفر سه درم

سه درم اگر تب آهسته بود سپستان ده دانه ترنجبین ده درم اضافه کند غذا کشکاب

و میانه غذا شربت از بنفشه و ورق بید و بهدانه [illegible] اگر [illegible] عناب [illegible]

یا نیز [illegible] و از هر یکی جزا ده درم نیم گرم بخورد [illegible] چند روز [illegible]

چون حرارت کمی شود [illegible] و [illegible] و ماء [illegible] و اگر [illegible]

و ضماد ترشی و موم [illegible] روغن بادام در سینه مالیدن و چون حرارت [illegible]

زایل شود خلط را براه سفید و غلیظ [illegible] ده درم با آب [illegible] حل کرده

بخورد **باب هفتاد و پنجم** در ذات الجنب [illegible] روی [illegible] در

غشای [illegible]

ن را مستعد گشودن پهلوی است و ترشح شود در جانب پهلوی راست یا الکون و هرگاه در هر دو جانب
ترشح شود و سبب این خون یا سودا یا صفرا یا بلغم است علاج لازم است که سبب تشخیص کرده در آن
درد بکنند چنانکه دستور گفته شد و همچنین سودای فرود بریده رفع شده شود که اکثر شریان و بعضی
سبب ورم اگر حتی ورم باشد و بلغم را و سعت و حبس عظیم بیشتر را باشد از سبب این علل در بستر
از آنجا خون گرم تر بریزد و از دماغ بر او مدار از دماغ بدل عضو فرود آید علاج از این سبب تراییون
نفعلت را فصد کنند از جانب مخالف از قیفال یا باسلیق در ابتدا و اگر فرو نه بجا و کشیده خون
غالب باشد در روز سیم باز فصد کنند از جانب موافق و جلاب خورد از عناب ده دانه نیلوفر سه درم
نقش سه درم نبات ده درم غذا زرگاو بالی ماش بی گوشت و اگر خواهد خوردن تخم خربوزه اسفناخ در
ابتدا بکند تخم خرفه عناب و مغز تخم کدو سپستان از هر یک ده دانه موجود ده درم
در آب گرم حل کرده خوردن و مدت شش روز در فاروره نظر کنند اگر نضج یافته مسهل
خوردن و اگر حاجت باشد روز هشتم مسهل خورده از سنا مکی هفت درم عناب یا ده دانه سپستان
مثل دانه هم را در بخور و هم آب کدو و ترنجبین ... خطمی و ... از هر یک سه درم اضافه کند
و کوفته تا به نیم بمانند و بعد از آن صاف کنند و خیار شنبر ده درم ترنجبین ده درم
ده درم صاف کرده هم با هم دو بار خورد و جبر کند تا اسهال تمام شود و بعد از آن شربت
بنفشه از ... و هر ... خورد و از روغن بادام روغن بنفشه مالید شکر دو درم ...
گزر سه درم روغن بادام سه درم خطمی سه درم لعاب بهیدانه ... را در ... بکنند و نیم گرم
بر سینه مالند و در ابتدا حقنه کردن نیکو باشد و اگر سبب حمل صفراوی علامتش حرارت گرم
و سوزش و حرارت ... و بر آید میل بزرگ در ... و سرعت نبض و تشنگی لب را درد بکنند
و هرگاه علامتی به سبب گرمی ... بدماغ آید فصد کنند از قیفال ... در اول و جلاب
خوردن از نیلوفر و بنفشه و عناب و نخل از هر یک سه درم ترنجبین ده درم و خوردن شراب
نیلوفر و شراب بنفشه و شراب عناب و شراب ... از هر یک ... موجود و هیچ دانه عناب.

و پنج درم سپستان و ده درم مغز در گلاب بیندازند و اگر تشنگی غالب باشد
پنج درم شیره بگیرند و ده درم شیرخشت در او حل کنند و بجای آب بخورند و اگر سبب
ماده بلغمی باشد رنگ بول سفید و غلیظ و تشنگی اندک و تب آهسته علاج اگر بول
بقوام باشد فصد نکنند و جلاب حقنه از عناب ده دانه سپستان پانزده دانه عسل النحل
سه درم نبات ده درم غذا کشکاب با [illegible] بخورند و روز هفتم مسهل خربوق از عناب ده دانه
سپستان سی دانه سنای مکی پنج درم [illegible] پنج [illegible] از هر یک سی درم انجیر سفید ده دانه
مویز دانه بیرون کرده ده درم همه را در یک من آب بجوشانند تا نیمی بماند و [illegible] تمالد
و صاف کنند مرضا شیر ده درم شیرخشت ده درم ترنجبین ده درم با هم آمیخته بخورند و هر گاه
تا اسهال تمام شود و بعد از آن شربت [illegible] و از [illegible] و اگر از کثرت
از خوردن آب باشد و اگر سبب حمی سوداوی باشد علامت درد [illegible] و باید سوزن
در بدن فرو برند و خشکی دهان و زبان سیاه و سوزش [illegible] و ضبط [illegible] برآید و
بیخود گفتن و جامه بر خود دریدن و بر خود [illegible] و نشستن بخوابد علاج اگر بول بقوام باشد
فصد کنند از باسلیق یا [illegible] و جلاب حقنه از عناب ده دانه سپستان پانزده دانه
مغز سه درم نبات ده درم غذا کشکاب با شیره [illegible] و حقنه کنند فایده [illegible]
اما ذات الجنب ورمی است در غشای [illegible] پهلو که مستبطن است از جانب راست تا
جانب چپ متصل است ورم واقع شود علامت آن است که بیمار به پشت باز خسبد
و حرکت نتواند کرد و بر جانب چپ و راست نتواند خفتن و [illegible] ماده از علت
سینه تنش فرود آید این نوع [illegible] علاج اگر بول بقوام باشد در ابتدا
از هر دو جانب دست فصد کنند و حقنه کنند [illegible] و علاج همچو علاج
ذات الجنب کنند و بیمار را [illegible] در سینه واقع شود این را ذات الصدر گویند
علامت درد پراکنده پیدا شود و سر معده درد کند و نتواند که بر پشت بخسبد

پشت خسبد

و اما اگر مزاج را بگو اما ذات الرئه درد در میان هر دو شانه آغاز کند و بیمار به
و چون بر پهلوی راست و چپ خسبد درد کند و چون سعی آغاز کند بهتر شود علاج
علاج ذات الجنب را بگو و بعد از آن در پهلو سینه را تو شود چنانکه اسم سینه
دیگر و علامت آن است که نفس فرو تر از پهلو و چون سعی کنی بهتر شود از تحت درد
او بر جانب راست و چپ تواند خفتن و بعد از آن در میان هر دو در میان جگر و کشاده
وقع شود این بیمار را برسام گویند علاج عقل زایل شود و سعی بیمار را آید و خلط
بر جای آید اگر به تحت بر آید بیمار بهتر شود این نوع فایده علاج ها هم دیگر نگوید که
علاج بیمار و آن کرده اند بیگانه ... در روز هفتم و روز یازدهم بحران کند زود از نهم
خلاص یابد و اگر بر آید خلط بعد از روز چهارم یا هشتم اگر این رنجی فرو شوی
اگر خلط او بر آید زرد یا سیاه یا کف یا سفید و تب زایل شود در روز
هفتم خطر باشد و اگر بعضی سخت بر آید و در روز نهم شود و چشمها فراخ شود
و روی هلاک شود اما بدترین همه خلطها سیاه است خاصه چون کنده
و خلط زرد میانه حالی است اما خلط کف اگر در روز دهم یا سیم خلط با خون
بر آید و سهل بر آید دلیل خیر است و بدترین خلط آن است که بعد از روز هفتم بر آید
و خوف در اول خوف باشد اما در آخر مرض بدتر است و چون رنگ او در گذرد از
بر و سیاه شود مرض در بیماری دل چون رنج را الم کند علاجها دو ششم
بدل رگ در حال بگشاید و اگر علاج تمام شد و کشاده علاج باید آن
خفقان است و بار دیگر جمعی از امتلا شدن در رگ دق یا از
رطوبت او در غشا بدل فرو آمده است و این را حکما اختلاف گویند اما سبب
جمعی از امتلا خون علاجه تنگی نفس بیمار و مرضی عظیم در خون غلیظ و کدورت
و غم وارد بود و اسطه و علاجهای ... مفتحه علاج مقصد گویان از دست چپ بیمار

و جلاب چیزهای خون در عناب ده دانه نیلوفر کاسنی از هر یک سه ... نیم ده درم و هر بامداد شربت

در شراب جامی یا شربت شیرخشت یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه با هر یک موم ... ده درم عرق بید

مزوره از تمر هندی یا ... با انار میخوش گشنیز و ... طلا کردن صندل سفید عرق

گلاب و سرکه سوده بر سینه طلا کردن و دیگر معالجات غالب آن قرص کافور خونی صفت

طباشیر ... خیار ... کاسنی ... کاهو ورق گل سرخ صندل سفید از هر یک ... بهم کوفته

پوست ... کافور ... قرص دیگر ورق گل سرخ طباشیر صندل سفید

از هر یک سه درم گشنیز خشک ... درم بسد مروارید کهربا از هر یک نیم درم کافور دانگی ...

هر روز یکی ... به دوغ گاو بخورند و هر روز ... طلا ... باده درهم ... بخورد

و خوردن دوغ گاو برای صفت طباشیر ده درم ... ورق گل سرخ از هر یک سه درم ... دوغ

گاو ... در مدت سه روز باز خورد طلا ... سفید ... گل ... و آب ...

... و آب خیار ... صندل سفید از هر یک قدری باهم دیگر ... تا ... بر سینه طلا کنند

و اگر سبب ... ماده بلغم بود علامتش سفیدی و غلیظی قاروره و کثرت ... و ...

و بیمار چنان تصور کند که دل او در میان آب نهاده است و خواب بسیار رود و لبها سفید صفت

هر بامداد جلاب ... از بالنگو و گاو زبان ... از هر یک سه درم غذا نخود ...

چند روز ... چون ... اسهال ... بلغم کند آن

... درم ورق گل ... از هر یک سه درم بالنگو ... درم

و صاف کنند شکر ده درم معجون خیار شنبر ... در آن حل کرده باز خورد ...

تمام شود بعد از آن شربت ... باز خورد ... عرق بید و گل ... غذا

نخود آب با مرغ و احتراز کند از خوردن آب سرد و غذا و میوه‌های سرد و تر و هر روز

یک درم از این قرص خورند صفت قرص ... مصطکی ... عود ...

سنبل ... از هر یک ... کوفته ...

از زیادتی بلغمی و اگر ماده خفقان سوداوی باشد درد دق و غثیان قلب جمع نبوده **علامت**
ناخن را بلغم و سودا دارد تشویش و ترشی دهان و ترسیدن و خواب پریشان دیدن و خیالات و فکر بسیار
دلتنگی و تمامی احوال را مانند مالیخولیا **علاج** ماکول باید که و بدن را پاک گرداند بدین حب
صفت آن تربد سفید کوفته و ابیخته از هر یک ... حب ... هلیله از هر یک دانگ
غاریقون نیم درم حجر ارمنی مغسول ده بریان کرده از هر یک نیم دانگ نمک هندی و نیله خوره
از هر یک دانگ کوفته بیخته با آب بادیان یا بزر شبت حب کند این یک شربت است باز خطمی و خبر کند تا
بار اسهال تمام کند بعد از آن شربت سرد خورد از نبات با عرق بید گل و هم ... غذا
از ... از مرغ جوان مزعفر با دارد و اگر علت باشد این مسهل خورد **صفت** آن
سنا مکی پنج درم بابونه پنج ... از هر یک سه درم همه را کوفته و صاف کند شکر
هفت درم معجون ... پنج فلفل در آن حل کرده بخورد و خبر کند تا اسهال تمام شود بعد از آن
شربت خورد از نبات و عرق بید و اسفیوش غذا بر قرار و اگر سبب خفقان از بلغم
و سودا باشد **علامت** خون ... رنگ بلغم یا صفرا بر آید و تشنگی بسیار **علاج** هر ماه باد
جلاب خوردن ... ده درم ... نبات ده درم غذا ماش سفید کرده
با کوکو ... تا چند روز بعد از آن این حب بخورد **صفت** آن تربد سفید
کوفته ... سنا ... شاهتره از هر یک ... هلیله زرد ... ورق گل
مجلاجو ... از هر یک نیم درم کوفته بیخته ... ده درم ... جلاب
... باز خورد و خبر کند تا اسهال تمام شود بعد از آن شربت سرد خورد از نبات و عرق بید
اسفیوش غذا بر قرار و بعد از آن شربت ها خوردن مثل سکنجبین شربت حماض شربت سیب
و غذا مزوره زرشک و تمر هندی و اگر سبب خفقان از رفتن خون بسیار یا فصد بسیار
یا غذا خوردن که خون زیاده از رگ روانه کند و خون رقیق گرداند و خفقان پدید شود
غذای باید خورد که بدن فربه و خون نیک حاصل شود مثل گوشت بره و بزغاله و

گوشت تیهو و کبک و مرغ بریان که و از میوه‌ها سیب شیرین و انار شیرین و انگور شیرین رسیده
و انجیر رسیده و مغز بادام و موز طایفی و امثال آن و شراب حماض و سکنجبین
و شراب سیب و اگر از زکام از صبرها ترشی در دو حسک بر کارهای نکهت و ملک
هر روز بحمام رفتن و آب نیم گرم بر سر ریختن و این دوا را مجرب یافته نوشیدن
صفت آن نعناع کهربا بریان کرده سه درم سبد بریان کرده هلیله از زرشک دو درم
زنجبیل سه درم همه را کوفته بیخته شربتی ۵ درم با ده درم شراب انگوری بخورند نقلست
که چون خفقان در زنان حامله با زایید شود علاج آب نیم گرم اندک اندک میخورند
و آهسته حرکت میکنند عمل نیم گرم بر بر بهار شانه می نهند از همه زیاد نقلست
که چون خفقان از هر گرمی یا زدی بخورد هیچ دوا ساکن نشود قدری افیون با
خوردن او ساکن شود باب دوازدهم در غشی و آن بیخود شدن از ضعف دل
و این علت را سببها بسیار است و بعضی را سبب از رفتن خون بسیار و حرکت گونه گون
یا از خوف یا از الم اعضا که رسیده از ان سبب الم بدل رسد و بعضی را زنان را از احتقان
رحم یا از شرکت و بخار از اخلاط فاسد به دماغ رسد و بدل رسد و از گزیدن
گزندهم و مار یا از خوردن زهر و به سبب بسته شدن راه‌های شریان که از ان
شریان روح تمام اعضا میرسد علامت زردی روی و ضعیف نبض و بیخود شدن
و چون آواز کنند نشنود علاج آب سرد و گلاب بر روی زدن و ماء اللحم و
شراب نیلوفر و دواء المسک دادن و شراب سیب شامی و گلاب و پاها را
از زانو مالیدن به برف و یخ و دهن پر مرغ بر روی نگاه چوب کردن و حلق فرو بودن
بنج را قی کند و قدری فلفل سوده بر بینی دمند تا عطسه بیارد و او را جنبانیدن
و آواز بلند در گوش او کردن و بوی کرباس سوخته یا گوگرد به دماغ او رسانیدن
اگر بیدار نشود موهای او را کندن و بالشت زدن با عصا او و برهنه و بن نخل دود او را زند اگر

ببرار

بوران فنجا والا اعضاء اورا دراغ کند و اگر غشی از ضعیف دل بود علامت
آن نبض ازان یاد کرده شد و اگر از گزیدن جانوران بود علاج تریاقها باید خوردن
و اگر از احتقان رحم بود گفته شود و اگر از ماده تیز سوداوی که دل از آن سبب
ضعیف شود و چنان تصور کند که دل او را فرو خشک کرده و از خود برود اما بزودی بعقل آید
دلیل زرد [illegible] روان شود علاج استفراغ خلط سوداوی باید کردن و تقویت دل
کردن و خوردن تریاقها کنند و اگر سبب غشی از رطوبتی بود که بسبب آن دل فرو
آید و چنان تصور کند که دل او در میان آب افتاده و دل حرکت کند علاج
ریاضت نکوی و استفراغ کردن و طلای گرم بر معده و سینه نهادن و [illegible] چنان تصور کند
که دل او به شیب میکشند سبب این علت خلط بلغمی بود که در معالیف دل جمع گشته بود علاج
آن خلط مستفرغ باید کرد و پرهیز از خوردن آن که موجب آن خلط بود باب هفتاد
هشتم در رنجهای معده و آن یا از گرمی بود یا از سردی اما آنکه از گرمی بود علامت
تشنگی بسیار و خشکی دهان و هر غذای که خورد آن غذا زیاده شود در اشتهای طعام
باطل شود و چون غذای گرم خورد مضرت زیاده شود علاج هر بامداد شربت خورد از
شراب انار یا شراب سیب یا شراب [illegible] یا شراب ریباس یا شراب لیمو از هر کدام موجود
ده درم عرق بید ده درم با برف سرد کرده و شفتالو بناشتا میکنند و اگر هر بامداد
ده درم [illegible] ده مثقال شراب انار خورد نیک است و غذا [illegible] زرده تمر هندی یا انار
دانه یا زرشک یا آلوچه از هر کدام که موجود باشد با مزورها دهند و اگر سبب ماده
صفراوی بود و اگر غثیان [illegible] آن ماده که در فم معده ریخته میشود و اگر
غثیان [illegible] آن ماده در قعر معده و گاه گاه صفرا با بلغم بر آید علاج قی باید
کرد که قی آرد [illegible] ترب از هر یک ده درم در آب بجوشانند
صاف کند و تخم [illegible] ده درم سکنجبین ده درم همه را با هم آمیخته بخورد و قی کند اگر

علاج
علاج
علاج
علاج
باب ٧٨
علاج
علاج

تا به نجس آن طبیعت را نرم کند تا آن بنفشه پخته و خوردن ترد آب آلو و آلو سیاه [illegible]

پاک کنند و در آب گوشت بجوشانند و صاف کند و گلهاء بکشند گلنی در آنجا جبرد و با قرص نرم تواند

آرد هر روز ده درم بخورد [صفت] قرص از صاحب معده گرم را مفید بود و نسخه بما

طباشیر صندل سفید مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز [illegible] از هر یک سه درم ورق گل [illegible] سه درم

کافور دو دانگ و رنگ گل ارمنی از هر یک چهار درم همه را کوفته بجمله با آب [illegible] یا لعاب

اسپغول سرشته و قرص سازد و [illegible] با ده درم سکنجبین یا ده درم شراب انار بخورد

از [illegible] بعلت آن چون حرارت بر معده غالب شود اشتهای طعام باطل شود از حالوی [illegible]

اه چون صفرا غالب شود و اشتهای طعام باشد در خوردن غذا باید خورد و اگر تقصیر رود

صفرا بر معده ریخته شود و اشتهای طعام باطل گردد و بسیار علتها باز دید شود [دوا]

اه معده را از اخلاط گرم پاک کند [illegible] پنج درم ورق گل [illegible] سه درم در دو رطل

آب گوشت شاه تا نیم بماند و صاف کند و نبات بران نهاده [illegible] آرد و هر بامداد

بخورد [دیگر] سردی بر معده غالب شود علامت تشنگی اندک و طعام دیر هضم شدن و باد

ترشی از بر آمدن و [illegible] گران و قاروره سفید و اشتهای طعام بسیار و چون طعام

خورده شد [illegible] شود [علاج] هر بامداد جلاب [illegible] زنجبیل بخورد سه درم [illegible] درم

نبات ده درم غذا [illegible] کاو [illegible] زرد معده مالیدن مانند روغن

[illegible] خوردن اطریفل و هلیله پرورده و زنجبیل پرورده و غذا از گوشت

از مرغ و کبک و تیهو [illegible] [دیگر] مجرب مصطکی و قرفه [illegible] از

هر یک سه درم کندر با نعناع خشک [illegible] عود خام از هر یک [illegible] درم کوفته [illegible] درم

با شربت [illegible] با عسل ساخته [illegible] سبب ماده سودا [علامت] سوزش در معده

و بسیار [illegible] طعام [illegible] هضم زیاده [illegible] قراقر باد در شکم و ترشی دهان و درد دل

[illegible] میل بطعامی [illegible] قاروره سیاه و غلیظ و تشنگی و خشکی زبان و [illegible]

بار شود

معده

علاج

واگر تب نبود و چون ترش **علاج** معده را با سکنجبین از خربزه مسهل و هر بامداد جلاب خربوزه زرباجو
دهی بوی از هر یک سه درم [illegible] ده درم چون خلط لطیف گردد شربت خربزه از افتیمون با
سیمون نجاح یا مطبوخ افتیمون چون ماده را مستفرغ کرده باشد از آن خربزه اطریفل
کوچک و بزرگ و ماده هیچ رنجوری [illegible] و کوارشی زیره و زنجبیل [illegible] از هر
کدام خورد و احتراز کند از خربزه گوشت قدید و بادنجان و نبیذ و [illegible]
و [illegible] روغنهای گرم بر معده مالیدن مانند روغن شبت و بنفشه و نرگس و بابونه
واگر سبب از گرمی و خشکی باشد **علامت** تشنگی دائم و تب و نوبت و نقصان [illegible] علاج مشکل
اما در [illegible] درشتی [illegible] باید که [illegible] از خربزه از [illegible] عنب الثعلب [illegible]
نبات ده درم غذا [illegible] با شیره [illegible] و لعاب بهدانه و اسفیوش [illegible] و خربزه
شیر [illegible] یک [illegible] و غذا ماش [illegible] مرغ با [illegible] و اسفاناج و کدوی تر و خربزه
خورد [illegible] و [illegible] خوب است و آب نیم گرم بر خود ریختن اما عرق باید
باید که [illegible] و **علاج** خشکی معده در اول سهل است اما [illegible] مشکل است
نوع در [illegible] معده و سبب آن از گرمی یا از سردی [illegible] از گرمی سبب آن از خون
صفراوی **علامت** درد [illegible] حرارت و تشنگی بسیار و [illegible] تب [illegible] **علاج** در ابتدا
فصد باید که [illegible] و هر بامداد جلاب [illegible] از عناب ده دانه کاسنی عنب الثعلب از هر یک سه درم
نبات ده درم و اگر طبیعت خشک [illegible] هیچ درم [illegible] در آن حل کنند و اگر طبیعت گرم [illegible]
عوض نبات سکنجبین کند غذا شیره [illegible] و کدوی تر و اگر [illegible] هر بامداد
زرشک ترش [illegible] از هر کدام [illegible] درم خربزه و طلا بر معده نهادن
ضعف آن [illegible] و [illegible] عنب الثعلب [illegible] تازه [illegible] از هر یک [illegible]
کوفته [illegible] بر معده طلا کند [illegible] چون حرارت ساکن شود [illegible]
[illegible] و صندل [illegible] از هر یک [illegible] زعفران

مسهل ماء جو

انیسا گوید بیسر برکشند و بر معده طلا کند و از بهر دفع عطش چون ورم گرم در معده پدید بود
و دفع باید کرد که مطفی زیاده شود و اگر طبیعت یابس بود و خواهند نرم شود مهرا باید داد ده درم سکنجبین
و رنگ مصطکی بجرعه باز خورد و چند روز بر این عمل کند طبیعت نرم شود و بعد از آن ترک کند و اگر ورم
معده مزمن شده این قرص جرثومی خوب است **صفت** آن سنبل مصطکی از هر یک سه درم
زعفران مر انیسون قسط فلفل از هر یک یک درم مقل ازرق سه درم نشسته یکدرم همه را که مقل
نشسته در آب حل کند و داروها بدان برشند و قرص کند هر یک یک مثقال و یکی از آن در آب عناب
انگور حل کرده باز خورد و هدایت ضماد استعمال کنی **صفت** آن مقل ارزرد کرده ده درم کلم ده درم
سنبل الطیب سه درم مصطکی سیاه سه درم موم سه درم دهن بادرنج بامه درم
همه را کوفته بیخته از برکشند و بر معده طلا کند از حالوی بعلت کرمی را از بهر معده بهران
ناگاه گرم را و نشسته بهرات یا تکو خلاص یابی از قهر ز کر یا بعلت ورم معده چون
از رنج اول منفذ کند ذکر زایل شد فیها و الدنا چار ماده جمع شود ولی تدبیر باید کرد که
کم شود ولیعا بها و آب حلبه بدان پخته باشند یا خار خسک در آن آب جوشانیده باشد و ضماد
کرده بار و غنها دارای تلخ یا روغن بهر الخیر از هر کدام موجود و اگر آواز شبالبی لعاب بهدانه
مالی رسیده و بهار را بر جا بر نرم خنبانیدن و بر معده بچسبد پس بر روی حنبد و آب نیم گرم
لحظه لحظه بر معده میریزد و می شوید **نوع دیگر** سنبل از کبر و بابونه و حلبه و حسبی از هر یک مقدار
در آب بجوشانند تا مهرا شود و بر معده طلا کند بعد از آن یکمثقال صبر در آب کاسنی حل کرده باز خورد
و چون ورم گشاده شود و جزهای خورده معده را پاک کند **نعت** از علامتی زین را
جمله ورم معده ریم شود و بیمار رنج کند انه ستا از دن خلاص یابد **علاج** آن بول کند
از رهای آید و اگر درد در پس بهره کوی آن علت در مرض ها رهگذر طعام را
بعلت از قهر ز کریا ها در مرض معده طبیب حاذق باید که احوال معلوم کند و بسیار را احتیاج
در معده باز دید شود و سبب آن خلط تیز است که از بهر زنی معده کند و از آن آگاهی یابد **علاج**

معده را

معده را پاک باید کرد بمطبوخ افتیمون و خوردن شراب انار و شراب ریباس و شراب حماض و شراب
ریواس و غوره و تمر هندی و انار دانه و زرشک و بهی و سبب جماع اختلاج معده بهم
علاج وی ترک کردن جماع و چیزهای لطیف خوردن و مقوی معده و چیزهای خوشبو بوییدن
و اگر سبب اختلاج از کرم معده باشد دفع کرم کند بادویه که در باب آن یاد کرده شود
و اگر اختلاج بسبب اخلاط غلیظ باشد علاج قی کردن است و معده را پاک کردن و خوردن
زنجبیل پرورده و گلشکر با رازیانه و این جلاب خوردن بلغم زیره کرمانی و یا سعتر
بدرستی نعناع مصطکی و نعناع در آب بجوشانند و صاف کنند و ده درم گلشکر در آن حل کنند
و با جوز بوا غذا کند و زیره هم کاویشه و انیسون ضعف روغن مصطکی بگیر در روغن گیر
با روغن کنجد هر کدام خواهی بیست درم و مصطکی ده درم در شیشه کنند و در دیگ پر آب کنند
و بر سر آتش نهند و سر شیشه محکم کند و در میان دیگ آب باویزد چون آب
در جوشش آید مصطکی گداخته شود و آن روغن مصطکی است و مصطکی آنقدر که
خواهی و خود باید و مصطکی پاک کند و دیگ پر آب کنند و بر سر آتش نهند چون بجوش آید
کاسه بالای دیگ بپوشد چون بخار بکاسه رسد مصطکی گداخته شود و در دیگ افتد و بر سر آب
بایستد آن روغن صاف است ضعف روغن شبت بگیر شبت و چوب شبت و در آب
بجوشانند تا مهرا شود و روغن کنجد در آن کنند و بر سر آتش بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
ضعف سفوف که دفع بادها کند انیسون و رازیانه از هر یک سه درم کرویا و نانخواه از هر یک
دوا ده درم سعتر ده درم نبات بوزن همه ادویه داروها کوفته بیخته شربتی سه درم در
جمع اجزا خوردن و معده را قوت دهد لیمو آب ترنج یک رطل آب سیب یک رطل با هم بجوشانند
تا نیمی بماند نبات یک رطل گلاب نیم رطل ممزوج کرده با هم بجوشانند تا بقوام آید و بعد از آن
زعفران و قرنفل مصطکی دارچینی از هر یک یک درم عود هندی ده درم کوفته بیخته با هم آمیزد
باب هشتادم در قراقر و باد در شکم که پدید آید بسبب قراقر هر روز بمعی کند

بکمر
صفه
قولنج
صفه
صفه
دوا
باب ۸۰

رطوبتی بسیار را حرارت ضعیف در آن اثر کند و خواهد که آن را تحلیل کند رطوبت به تحلیل رود از آن سبب
قراقر بازدید شود و بسیار باشد که سبب قراقر حرارت را بود غذای لطیف را فاسد گرداند
از آن نفخ زیاده شود و یا از سردی قوای هضم که غذا را هضم نتواند کرد و یا به سبب غذای
نفاخ باشد **علاج** جلاب جوشانده از رازیانه و بیخ کولی از هر یک سه درم گلقند
ده درم غذا نخود و زیره هم کاو ... وانگه دارچینی و دارفلفل حقنه نیز بکنند ...
و احتراز کند از چیزهای سرد و ترشی و نفاخ **نفخ دوم** و در کهنه ... غذا
بسیار خورد و مانند سنگ جوانی سبب این علت ماده سرد و تر بود و بسیار باشد
ماده سرد و خشک سودا باشد و سودا غالب باشد بر معده و معده غذا نتواند که نگه داشت
و زود دفع کند یا اخلاط سوداوی و بلغم با هم در معده جمع شود و یا سبب استرخای بسیار
امانت اعضا که آن ... ثقل بسیار جدا شود و نفخ و قراقر و معده و تشنج ... اشک
و آب از دهان آمدن **علاج** جلاب جوشانده از رازیانه بیخ کولی از هر یک سه درم
گلقند ده درم غذا نخود و زیره هم کاو ... چند روز بعوض جوشانده اگر طبیعت ... بخورد
را سودا و بلغم منفعل شود از حب ایارج ... یا حب جدوار ... هر بامداد ...
اطریفل کوچک یا بزرگ بخورد **اگر** سبب ماده سودا باشد علامت ... معده و برگ ...
جبر ... و تشنج میانه حالی **علاج** معده را پاک ... کند هر بامداد خوردن
زرنباد سه درم بیخ کولی دو درم عسل النحل سه درم ... غذا نان سفید کند و نخود
و مویز ... وقت ... به سکنجبین و تخم ترب و آب گرم چون خلط ... خون
از حب افتیمون یا معجون ... یا مطبوخ افتیمون و احتراز کند از گوشتهای غلیظ
و پنیر و بادنجان و باقلا و عدس و کلم و معده ... با پودنه و روغن مصطکی
و روغن سنبل ... مالیدن نفعست از جالینوس که شخصی را دیدم که او را اشتهای
طعام بود و در خوردن تقصیر کرد او را ... دانستم که سبب آن وجع معده است **باب**

هشتاد و دوم در جوع البقر و آن را بولیموس گویند و این مرضی است که در فم معده شدت گرسنگی
تمامی اعضا پدید آید و اشتهای معده از طلب غذا فارغ بود سبب این علت یا سردی فم معده
بود یا درد فم معده یا حمل معده از اخلاط ممتلی شود و قوت حس معده ضعیف گردد
از طلب و جذب کردن غذا و چون کیلوس از معده به جگر رسد که آن را کیموس گرداند و بر اعضا
قسمت کند اعضا از سبب یافتن غذا ضعیف گردد **علامت** لاغر شدن بدن و شهوت طعام و
ضعف قوت و درد معده و غشی کردن گاه گاه و این علت گاه باشد که [illegible] رفع شود و در راه
برد سفر که باشد [illegible] چون [illegible] بازدار شود و در حال تا [illegible] یا غذا از [illegible]
خورد **علاج** در این وقت غشی کند گلاب در آب کرده بر روی زنند و اعضای او را ببندند و
بمالند و گرم کنند و چیزهای گرم بویانند مانند مشک و عود و عنبر ناشسته و روغنهای گرم بر معده مالیدن
مانند روغن مصطکی و روغن [illegible] و روغن نرگس و یاسمین و ضماد از سنبل و مشک و [illegible] و [illegible]
ایشان بر کندن چون بازگیرد جلاب دادن [illegible] ده درم غذا آب گوشت
از مرغ و کبک و کبوتر و دراج و تیهو [illegible] و اگر سبب از ضعف معده
بود [illegible] حرارت [illegible] بود **علامت** تشنگی و خشکی دهان و خشکی طبع و چون اشتهای طعام [illegible] شود
در خوردن طعام تا [illegible] غشی پیدا شود **علاج** [illegible] جلاب [illegible] از [illegible] ده درم
سکنجبین ده درم گلاب ده درم [illegible] زرشک [illegible] رب [illegible] از هر کدام خواهد
ده درم غذا مزوره از تمر هندی یا [illegible] انار [illegible] یا آلوچه [illegible] **باب هشتاد و**
سیم در تشنگی بسیار سبب این علت از گرمی [illegible] یا خشکی [illegible] یا [illegible] شدن اخلاط گرم
در معده از آن سبب [illegible] بر اعضا غالب شود **علاج** بیمار را از [illegible] باید [illegible]
بهترین تدبیر [illegible] و جلاب خوردن از آلوی [illegible] شیره کاسنی عنب الثعلب از هر یک [illegible] درم
بنفشه [illegible] درم [illegible] ده درم غذا [illegible] و اگر [illegible] ضعیف [illegible] شیره [illegible]
فروج یا [illegible] و اگر ماده [illegible] و طبیخ [illegible] مسهل [illegible] **ضعف** آن

ر عنب الثعلب

عناب ده دانه سپستان بیست دانه آلوی سیاه ده دانه هلو و بنفشه از هر یک سه درم [illegible]

سه درم کوفته و صاف کند و مویز ده درم ترکیبی [illegible] درم با هم [illegible] باز خورد و بعد از آن

[illegible] در با [illegible] آمیخته بخورد و صبر کند [illegible] شود و این شربت [illegible]

غذا [illegible] و احتراز کند از چیزهای گرم و تیز و شور و قابض و از کارهای [illegible] و اگر

از سبب بلغم [illegible] در معده جمع شود علاج طعم دهان شور باشد و چون آب [illegible] علتش زیاده شود

علاج معده را با آب [illegible] قی کند و بعد از آن شربت از جو [illegible] یا جو [illegible]

و احتراز کند از سرد [illegible] و غذا خورد از [illegible] با [illegible] و [illegible]

[illegible] نخود [illegible] علاج [illegible] گشنیز و اگر سبب [illegible] دل [illegible] علاج [illegible]

و نفس [illegible] متواتر علاج در جای سرد نشستن و [illegible] و [illegible]

[illegible] شربت از [illegible] ترکیبی [illegible] و اگر [illegible] با [illegible]

در روغن گاو [illegible] خوردن و غذا [illegible] جو در روغن بادام و کدو و [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] با [illegible] روغن گاو باز خورد [illegible] و دل را قوت دهد

باز نمایند در فواق و سبب آن جمع شدن اجزای معده است و قبض شدن [illegible]

اخلاط فاسد در معده [illegible] از دفع کردن آن اجزا [illegible] و سبب فواق [illegible]

امتلای [illegible] و [illegible] در [illegible] آب [illegible] از [illegible] باز دید شود

[illegible] هلاک کند اما آنکه از سبب امتلای باز دید شود قابل علاج [illegible] و [illegible]

یا امتلای اخلاط و [illegible] غذا [illegible] خورده شود و معده از آن [illegible] مشغول

شود و فواق باز دید شود و [illegible] اخلاط سرد و یا باد غلیظ در معده [illegible] از آن سبب فواق

باز دید شود و [illegible] از سبب روزه داشتن یا غذا [illegible] بهری اما آنکه از

سردی مزاج [illegible] در پیران و در طفلان و در [illegible] بیمار [illegible] کنند [illegible]

[illegible] از امتلا [illegible] یا از [illegible] سرد [illegible] علاج [illegible] و معده گرم [illegible] علاج

از آن است

گون است بگیرد کمند طلق هم ثبت ه یکی از هر یک قدری و عنب را دران حل کند بخورد و قی کند
بدرازان هر بامداد جلاب جهة نوار هم گرفتن هیچ یکی را از هر یکی سه درم کشکرده درم
عدالکو [illegible] شیره هم کاو شیه بدرازان خوردن هم گرفتن را از بابه هم اگر [illegible] فواید
رسازون سنبل را داده مدوح اگر ترمانخه مدور ستر ناگواره [illegible] باب ۸۵
هشتاد و پنجم در خوردن چیزها [illegible] گل و غیره بسبب این ماده فاسد شود و در
معده محکم شده چنانکه در زنان حامله در ماه دوم و سیم پیدا شود و در ماه چهارم
بما کهن شود علاج معده را پاک باید کرد بقی و مسهل طبیب ایاره فیقرا یا حب صبر
چون معده پاک کرده باشد این دوا بخورد بگیرد پوست بلوط هیج درم صبر با مقل درم
هیج از و چهار درم مرمکی درم همه را در یکجا آب گوشناه تا نیم بماند و صاف کند و
در مدت سه روز بخورد دوای مجرب جهة خوردن گل بگیرد پوست بلوط سه درم مویز
دانه بیرون کرده هفت درم زیتون سه درم هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک پنج درم
خیت [illegible] چند نوبت در سرکه جوشانیده خشک کرده باشد و بریان کرده ده درم
همه را در دو من شراب و دو من آب بجوشانند تا به نیمه آید و [illegible] صاف کند
و هر بامداد قدری ناشتا بخورد دوای دیگر قطع گل کند بگیرد ایاره فیقرا [illegible] درم باب ۸۶
[illegible] هلیله زرد هلیله سیاه بلیله آمله از هر یکی سه درم مقل ده درم کوفته بعسل لعوق کرده
بسرشند و هر روز سه درم بخورد باب هشتاد و ششم در ضعیف هاضمه و این به سبب [illegible] بود
اول غالب شدن حرارت بر معده دوم غالب شدن سردی بر معده سیم به سبب طعام خوردن
[illegible] اگر سبب از غالب شدن حرارت بر معده غذا را [illegible] فاسد
گرداند مانند آتش تیز که همه تر [illegible] در جای همه [illegible] گرداند و [illegible]
از [illegible] علامت نقصان اشتهای طعام و تشنگی بسیار و چون [illegible] شود
غثیان پیدا شود علاج باید که [illegible] زدن کشکاب و سکنجبین معده را پاک باید کرد

بخوردن مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و افسنتین و جز آن و چون اسهالات که زیاده شود و قوت دافعه
زیاده شود و اگر طبیعت نرم شود نظر باید کرد و آنچه بیرون می‌آید ماننده گرم باشد
از این علت خلاص یابد و جالینوس گفته اگر براز رقیق خونی باید تا ده روز مداوات
سکنجبین بخوردن برای صحت بگیرد آب به ترشی بکنی برکه چهار یک بماند سکنجبین
و در دیگ سنگی با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و هر بامداد قدری بخورد و خوردن
بزر قطونا و رب حماض و غوره و انار و تریخ و ریباس هرکدام موصوف و اگر گرمی خشکی
غالب آید علامت تب دق و اگر سردی غالب آید علامت آن بادتر بی ترود از معده و سستی
و حرارت آنکه که در غذا خوب بود تمام الهضم نشود علاج هر بامداد جوارش جالینوس
از زار باید هیچ نوع از هر یک سه درم قلقاس ده درم عدد کوفته و زیره کرمانی و نیم بنیده
پاک کند نقل کردن برای صفت بگیرد آب ترب و طحال از هر یک ده درم آنچه کوفته بود صاف
کند دو عدد شبت بودنه از هر یک ده درم و آب کجی شاه و صاف کند و قدری نمک زده
سکنجبین باو آمیخته با زخم بود زرد کند و در اوایل این علت هر روز دو درم قرص الورد
در آب ماء زیره و ماکوره و در آن سرشاره تمام با زخم بود و اگر سبب نقصان هضم از
خوردن غذا بسیار علاج قی باید کرد و اندام مالیدن و خواب را آسانی کردن
و در خوردن غذا تاخیر کردن و اگر سبب آن سردی روی علاج هر بامداد
کلنکبین ده درم عود و مصطکی از هر یک نیم درم خوردن و غذا جوجه نیم کرده
با جوان مرغ و کبک و کبوتر و گنجشک قدری دارچینی در غذا کنند و در خوردن
توقف تمام کنند باب هشتاد و دوم در قی و تهوع و غثیان سبب این علتها ضعف معده
امالا کنند و کثرت معده در دفع کردن خلط فاسد و آن صفرا بود یا سودا یا بلغم که در
جرم معده مستحکم شده یا خلطی از عضو دیگر بمعده فرود آید اگر ماده فاسد در معده
علامت قی و غثیان زود زود بود اگر بمعده فرود آید چون قی کند زمانی قی و غثیان ساکن شود

برای آنکه

سبب آنکه چون ماده از عضو دیگر منصب شود ... اگر ماده بلغم رود در قعر معده قی باشد

و اگر ماده اندکی و در قعر معده پراکنده شود قی یا غثیان تا تهوع باز دیده شود بلکه آنکه قی کند

اگر ماده صفراوی **علامت** تلخی دهان و خشکی برآمد صفراوی قی **علاج** اگر طبیعت نرم باید یکی

و حقنه باید کرد از ماء الشعیر و ... و حنظل و بعد از آن قی کند ... تا ماده روی

بجانب نشیب بخورد بعد از آن قی باید که به شربت هم صفرا سکنجبین و آب گرم و اگر سکنجبین با آب گرم خورد

و قی کند فایده دهد اگر تخم حنظل در آب گرم نشانده بمالند تا لعاب بیرون آید و سکنجبین در آن آمیخته

بخورد و قی کند فایده تمام دهد بعد از آن شربت آلو و آب انار ترش و تمر هندی از هر یکی

هر یکی ده درم بخورد بعد غذا مزوره از تمر هندی یا زرشک و انار دانه و غوره و آلو بخورد

و اگر بیمار قوت ... غالب ... کند و چون قی کند باید که چشم ببندد **باب شصاد و**

هشتم در هیضه و سبب آن انواع است از بدهضمی و تباه شدن طعام در معده و سبب فاسد شدن

طعام آنکه لطیف بقوت برآید و آنچه غلیظ باشد بماند فاسد شود بیرون آید و این علت بیشتر بسبب

خوردن میوه‌های تر بر سر طعام و در عقب آن آب خوردن خاصه خیار و زردآلو و شفتالو و

علامت طعامها بسیار خوردن و در عقب آن آب بسیار خوردن و حلواها از آرد و ماست ... قی

و غثیان و سیلان بسیار و سوزش در معده و پیچیدن معده و شکم آمدن و سستی اعضا ... ضعف نبض

و خشکی دهن و کشیده شدن بینی و رنگ زرد مانند روی مرده و سردی تمام اعضا و عروق ... دیگر

و از ... دستها و پای تشنج و دستها ... جامع که ... علت گرفتار ... بهای

... **علاج** ...

چندانکه توانند ... و اگر بیمار قوت ... آب نیم گرم و ... خوردن تا قی

آب ... معده را پاک کند ... غثیان و تهوع ساکن شود و اگر

... آب گرم و روغن ... ضعف گردد و سستی در معده باز دید آید ...

مالیدن اعضا ... بازو و دست ...

ریختن و ضماد بر سینه نهادن از لخلخه آس و گل سرخ و بند انار و ثابت و صندل کافور و ریگ مقود و مرکب

نوع دیگر آب به آب سیب آب میوه و عرق گل آرد جو صندل و اندکی کافور و خوردن انار

ترش آب سیب و آب امرود از هر یک میوه اگر تشنگی غالب باشد آب برگ انگور و آب انار

و آب سرد و طباشیر با هم آمیخته اند کرانه را کنند خوردن و بهر حیله که بسیار کند در خوردن اگر

اسهال ساکن نشود سفوف انار در هیچ حیله قرص طباشیر ممسک مقوی ربه خوردن و غذا از زرده

از انار دانه ها سماق مرها و لسان و کمش و دانه گشنیز خوردن و اگر زرب اناردانه و در نعناع

یک مثقال خورند بهتر باشد و اگر بدین تدبیرها اسهال ساکن نشود دادن سفوف خشخاش صفت

آن ورق گل سماق از هر یک هیچ درم طباشیر دو درم گل ارمنی سه درم کوفته بیخته شربتی سه درم

ربه و رب سیب یا رب انار باید خوردن و از ناب بعد از آنچه اسهال ساکن شود در غذا از خوردن

نشاسته خورد باب هشتاد و نهم در قراقر و پیچیدن شکم و این علت از بهار سبب بسته

شدن باد در شکم سبب آن از خوردن میوه خام یا غذای باد ناک باشد علامت قراقر باد در

شکم و چون باد جدا شود درد ساکن شود یا از ریختن ماده گرم و تیز باشد در امعا علامت

~~سوزش معده و درد شکم بیرون آمدن~~ آمدن خلط تیز و گرم چون باد جدا شود درد باشد و بیشتر خوردن

غذا و دارو به گرمی و تیز علامتش لبها را بسوزاند معده و درد شکم و بیرون آمدن خلط زرد که

معده را بسوزاند سبب غلبه خلط علامت گران شدن و قراقر باد و بیرون آمدن بلغم غلیظ

از زیر زجاجی را درد و هالبته شود علامتش آنستکه اندک و آب زرد از دهن آمدن و

گرانی و درد دل علاج رول احتراز کردن از خوردن میوه خام و غذای باد ناک و

آب سرد را هر چه باید تحلیل رطوبات کند و در ادرار زیاده کند هر باید جلاب خوردن از

راز یانه و بیخ سوس از هر یک سه درم گلقند ده درم عود و زیره هم کار دش و خوردن مگذار که

زیره و تخم کرفس و انیسون و مانند اینها و تریاک و نخود و زیره و مانند طویل و جب بلسان

جوارش قمطوریون و جمیع آنکه گرم و مرکب است و باید که شراب ریحان دوانید و فاره

بادی در **تشنج** در یمن سبب آن باده بود که در اعصاب گره شود و امتلا اعصاب پراه کند یا از خون بود
غذا و دارو و ادویه گرم و تیز بود علامت بیشتر گفته شد **علاج** باید که تدبیر در اسفیوش در بهم گرم ساختن
عسلی درد حکم حطمی بید در جو و بسته در طباشیر ملاین گل ارمنی بکلا بغیر از اسفیوش هم را بکوبد و بیز
دعرق بید ترکند در وغن بادام چرب کند و بکوبد و غذا زمانی بغیر کرده با مغز بادام و اسفناج
و کاهو با رطب چاچاهی و در این علل جلاب دهد و از جمیع با تجربی و از آن سبب تشنج بازده شود
اگر سبب باده سودا بود علامت او آن تنگی نفس و تلخی دهان و درد شکم **علاج**
گلقند درد با هلیله و هر چیزها خوردن که سودا براند و سکنجبین ده درم در آب گرم حل کردن
و خوردن نیک است از بول الطبع تعدیت که کسی را درد شکم پیدا شود و اطراف
افزوده شود علامت آن بود که پیاز کم باد و خلط بسیار در معده جمع شود و طبیعت از
تحلیل آن عاجز شود و گاه بسته شود و بر جانب شیب و بالا بیرون نشود و در اول ها
جمع شود و قولنج بازدید بود آنرا قولنج ریحی خوانند **علاج** که از اعضا و بسیار ان باد
و نقصان اشتها طعام و درد سر و فواق در نگاه یک ناف و ناهار **علاج** حقنه کردن را جز
باز قولنج یاد کرده شود از بول الطبع است اگر درد و پیچیدن شکم در زیر ناف بود و بول
تحت یابد اگر زیر بالای ناف درد بود باریک بحث شده و جمع نباشد از بهر دانست
را خوردن ضماد قابض و در این علل بخار که درد شکم بحث استسقا یا قولنج پیدا شود و اخلاط
در معده جمع شود و جایی که از دهان بیرون آید و درد پهلو بازدید شود و بسیار گردد جای درد دماغ
برابر و تاریکی در چشم پیدا شود و بسیار گرم اخلاط در مفاصل ریزد و از آن سبب تشنج
و فالج پیدا شود و باید که پاری ادویه طبیعی را زم کند مصطکی زنجبیل دارچینی قرنفل با سنبل
دارفلفل از هر یک ده درم سقمونیا بریان کرده ده درم همه را کوفته بیخته برشته و حب سازد
هر یک مقدار نخودی شربتی بکیرید و تا هم عادت بحسب قوت مزاج بیمار و علت با هر بود آن باید
باب بیستم در اسهالی که سبب از فضله است طبیعت دافع آن کرده است یا در

علاج
علاج
علاج
با ۹۰

یا در بیمار بماند در روز بحران اسهال باز ده شود بود آنرا نشانه نیکی الا چون ضعیف گرداند آنرا تدبیر

نیکی باید کرد و اگر سبب اسهال تپهای بحرانی نباشند و ناگاه بهم رسد ذکر آن کرده شود و اگر سبب امتلای معده باشد

علامت تشنگی و درد معده و بی‌آرزوئی در شکم و اخلاط بیرون آید رقیق و بود نشانه نیکی

اگر از حد بگذرد اسفیوش بریان کرده چهار درم با زهک بریان کرده دو درم تخم حماض بریان کرده

دو درم نبات ده درم عرق بید ده درم شربت سرد با نوشد و اگر از درد باشد آب ما عوره

یا سیب ترش و از هر کدام ده درم ده درم طباشیر و ورق گل سبب جو از هر یک بکوبد با هم

آمیخته بخورد غذا ماش سفید کرده بریان و سماق با مرغ بادرنگ یا کاورس کوفته بریان کرده

با سماق بخورد اگر سبب اسهال از غلبه حرارت باشد علامت تشنگی بسیار و تب و سوزش

معده و ضعف دل و اخلاط بیرون آید رقیق علاج سبب جو دو درم صمغ عربی

بریان کرده دو درم طباشیر بکوبد کوفته با آب سیب ترش کند و قرص بود اگر ده درم آب

صفت غوره یا دو درم سبب جو و یکدام قرص طباشیر سبب بخورد فایده تمام دهد

قرص طباشیر سبب و ورق گل تخم طباشیر از هر یک ده درم تخم حماض بریان کرده سه درم صمغ عربی

بریان کرده سه درم سماق دانه بیرون کرده سه درم گل ارمنی سه درم ... سه درم کوفته

بلعاب اسفیوش سرشته قرص کند شربتی با سه درم سفوف ... سه درم آب به

غذا زیره جو بریان کرده چند عدد سیب سماق و دیگر این علت در طفلان واقع شود

این سفوف دهند طباشیر ... در ... صمغ عربی بریان کرده درم کوفته

برق ... کند ... بادرنگ ... کنند و مادر احتما کند اگر سبب اسهال از ردی

معده باشد علامت تشنگی ... و باد ترش از بر آمدن و بول ... آید لزج باشد علاج

... چهار درم خربوب ... و باقی ... بخورد اگر اسهال ... خوب ...

... بخورد ... از هر یک ... درم با موز ... مقدار ... بامداد

... مقدار ... بخورد اگر اسهال ... شکم و باد و قراقر ... قرص ...

صفرا ن

صفت آن زیره کرمانی و یا گشنیز بلوط و برگ حماض بیاره و خشک کرده بریان کرده و ورق سماق بست کیار

دانه مویز کشمش از هر یک مناسب هم کوفته بیخته سازند و قرصی سازند شربتی دو درم تا دو مثقال [illegible]

علامة

دیگر سبب اسهال بلغمی مزاج یا بلغم مالح یا رقیق بزرگ در معده جمع شود علامت اسهال بلغم لزج

و تشنگی اندک بود علاج نخست کمون بخوردن این ادویه جندبیدستر و دل ماهی شور و در عقب آن

شربت در آب پخته ساخته و صاف کرده و انواع طعام نمک در این باب آمده باز خورند و قی کند و اگر

بای تریاق اربعه حقنه باید کرد از کاورس عدس از هر یک کف نوبت انار دانه ده درم ورق مورد

خشک بلوط از هر یک ده درم مازو گلنار از هر یک پنج درم همه را در آب بجوشانند تا نیم شود

و بعد بمالند و صاف کنند بعد ازان کاه عدس اقاقیا گل ارمنی از هر یک چندان در آب بیامیزند حقنه کنند

چند نوبت افاده دهد دیگر سبب اسهال از ضعف ورود جاذبه کیلوس از معده

جذب نتواند کردن علامت اسهال رقیق مانند آب سفید و باد در شکم و زیر چشم و آماس

دست و پا و لون روی میل سفید علاج شربت جوارش از تخم سفندان بریان کرده ده درم

[illegible] بریان کرده درم [illegible] پنج درم و خوردن گوارش زیره و معجون به ممسک و

علامة

کندر و عود [illegible] هر چیزی که میل بگرمی و خشکی دارد [illegible] غذا آب گوشت

از مرغ و کبک و تیهو و کبوتر دیگر سبب اسهال ماده سوداء است در معده جمع شود علامة

اشتهای طعام بسیار و سوزش معده و طعام [illegible] ترشی و قراقر شکم و اسهال [illegible] آید

ریاح ازان بجوشد چنانچه [illegible] آن زمین را ترشی ایا نوعی [illegible] معده

دوا رسید

و امعاء را پاک باید کرد از سودا حقنه کردن نرم بعد ازان قرص طباشیر [illegible] بود

یا قرص کهربا یا سفوف مثلا تا یک مثقال جون بود دواء [illegible] در [illegible] آزار بار [illegible] درم

حماض [illegible] درم [illegible] تمامت بریان کنند طباشیر [illegible] گل ارمنی ده درم همه را کوفته

بجمله باده درم رب سیب باده درم رب به آمیخته نصف آن را بامداد و نصف را

شب بخورد و اگر تشنگی غالب شود [illegible] پنج درم بریان کند و چند نوبت با آب سرد

بنوشد و دو سه روز بخورد غذا اگر تب نیست جو بریان کرده با ماش سه علاج دیگر و اگر کودکی
جو بریان کرده با صمغ عربی بریان کرده درم و اگر حرارت غالب نباشد مرغ
بریان کرده با مرغ و کبک و تیهو با نان سفید بریان کرده با مویز دارم بریان کرده
و از خوردن چیزها ترش با دوغ ماست احتراز کنند و اگر طبیعت قوی باشد در اول
حقنه کنند و حب مستمون یا مطبوخ افتیمون خوردن و اگر ازین سبب بعد از خوردن
مسهل بهتر اگر حرارت غالب نباشد قدری روغن زیت با شیر خوردن و اگر
سبب ان ریاح از ورم گرم باشد در معده بهتر و بعد از ان در اینها بثرات در عرق
و بعد از طعام آید و دهان و زبان بهتر و بوی دهان ناخوش گردد و چون
طعام بمعده رسد سوزش و اضطراب بهتر این نوع را زلق المعده گویند و اگر در
امعا بهتر زلق الامعا گویند علامت بثرات بیرون آید و بر زبان و حرارت و درد معده
و حرارت و تشنگی و ریاح آید و بثرات در ان مانند فلوس ماهی علاج
در اول سه درم اطریفل کشنیزی بریان کرده با صمغ عربی با رب مورد و شربت حماض و اگر قدری
گل ارمنی داده کنند بهتر نقل است از بقراط حکیم کتاب یونانیان از اسهال
چهار نوع است یکی را ذرب گویند سبب آن بود که معده در اول ماساریقا بدانکه
چون طعام در معده هضم شده بر آورده و از ماساریقا نتواند گذشتن از کیلوس
باز بمعده آید و معده آنرا باسهال دفع کند این نوع را نباید لثقی تا معده
پاک شود و مجاری گشاده شود بیمار صحت یابد علامت آن است که چون اسهال آید
بیمار ضعیف نشود بلکه بهتر شود چون این علت مزمن شود بیمار ضعیف شود علاج گوارش
زیره خوردن اگر چه شاه سرم دارد بعد از ان دو درم بریان کرده جو و شاید غذا
مرغ کبک تیهو و علاج مانند علاج معده که یاد کرده شد کنند نوع دوم را ماده
البطن گویند سبب این علت رطوبت است که در معده جمع شود و در هضم طعام لسبه شود

درنا

و غذا بضعف زیر بضم و در غذا المعده آید و او را با اسهال دفع کند این نوع را باید قبض بر چهار
لطیف باید خوردن تا مجری گشاده شود و هر بامداد جلاب خوردن از لحم کاشنی و دارچینه از بهر سببی دارم
بیارد و در عرق مرده در غذا زیرباج از جوارش بقلیا مان با و اصل الجلاب خوردن با غذا
نخود آب با روغن بادام و چون تخفیف یابد خوردن قرص گل با و گل از منی و قرص گلنار و قرص طباشیر
نوع سیم اسهال بنوبت آید چنانکه چند روز آید و چند روز نیاید سبب این علت در جگر
نقصان هضم و آنچه لطیف است جگر بخود کشد و بر اعضا قسمت کند و آنچه غلیظ است اندک اندک
در مجری آورد و در ماساریقا می ماند بسیار جمع شود و امتلا باز دید شود و طبیعت آن را باسهال
دفع کند و چند روز اسهال است تا ماده بکلی منقطع شود و بعد از آن چند روز بیاید تا دیگر ماده
جمع شود و اسهال باز دید شود علاج آن مانند علاج نوع چهارم باید گفت نوع چهارم سبب آن
درد است در مجری طعام از معده تا جگر زیر و در کلهای مجری تنگ شود غذا از رقیق بگذرد و غلیظ باز
در مجری بسته شود علاج بسیار ضعیف نشود و اسهال بلون طعام گردد خوردن علاج هر دو نوع را
تدبیر کند بمرا گشاده شود و حقنه نکو نیز جایز است و هر بامداد از شربت خوردن از
سکنجبین بزوری ده درم عرق مرده و گل کاشنی ده درم از جوارش کمون سکنجبین علاج ده درم
بعد از آن هم ده درم غذا نخود آب با روغن جوز و قدری نجم کرفس با ماز زیانه بانعناع و لسان
اما اسهال از ضعف دماغ باز دید شود سبب آنکه ماده بسیار در دماغ جمع شود و دماغ از هضم
نکون آن عاجز شود از آن سبب بعضی بر جانب بینی و بعضی بر جانب حلق فرود آید و بعضی بمعده
فرود آید آنچه بر جانب حلق فرود آید بعضی از آن بر جانب شش فرود آید و گرانی کرده شود و آنچه
بمعده فرود آید مزاج معده و امعا را تغیر کند و نقصان هضم کند و قوت ضعیف شود و از اسهال
باز دید شود و این علت از کودکی در پیری واقع شود علاج بقراط فرموده است در مدینی قالبی
نباید دادن و نوعی باید نگاه داشت که این ازمان کی البته شود اول نگهداشت سر و دماغ باید کرد
اخلاط فرود آید و آنکه آنکه فرود آید از جوارش غالب علاج صداع گرم باید گفت

اگر بی تحوصل اول فصد کنند یا حجامت کنند بعد از آن شربت خشخاش از حب صبر یا قرص [illegible] تا دماغ
و معده از اخلاط پاک شود و بعد از آن دماغ را قوت باید داد به بوییدن و استنشاق
دغن و عطسه آوردن را در باب زکام و صداع گرم یاد کرده شد و مالیدن ساق پای به
روغن و [illegible] و نطولی با بابونه و اکلیل الملک و خطمی و سوس در ان [illegible] شبت
زراوند [illegible] ده درم اقاقیا ورق سماق و لحیة التیس و گلنار [illegible] ازین
[illegible] گرم [illegible] باز [illegible] و غرغره [illegible] عدس و ورق گل [illegible]
قدری [illegible] و وصاف [illegible] اگر [illegible] اصل [illegible] کند
[illegible] صندل [illegible] عدس [illegible] قدار
کو [illegible] غسل [illegible] بر پیشانی طلا کند و مجوری مزاج را بخارهای [illegible] داد اگر
و مرطوب [illegible] بخارهای گرم و خشک و بوییدن [illegible] و دماغ را قوت دهد و غذا [illegible]
و از خوردن آب [illegible] احتراز کند و بر [illegible] فایده [illegible] و در مزاج سرد
تدبیر صداع و زکام [illegible] بوییدن بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و شبت
[illegible] کند [illegible] یا علت [illegible] داشتم را
هر شب [illegible] میداد و در روز [illegible] روز ماده به
آب [illegible] و آب بینی [illegible] ماده تحلیل [illegible] و از
دماغ [illegible] معده می آمد و [illegible] آن [illegible] را از ادویه [illegible] مانند فرفیون
و [illegible] و خردل بر [illegible] طلا کرد [illegible] از بقراط [illegible]
و اگر [illegible] از رطوبت [illegible] اگر [illegible] باز دیر شود [illegible] قطع شود
و اگر [illegible] و بوی [illegible] و اگر [illegible] مانند
آب [illegible] مانند آب و بعد از آن مانند [illegible]
بدن [illegible] و اگر مانند [illegible] [illegible]

در تب [illegible]

در تب‌ها و مرضی مزمن اسهال سوداوی پیدا شود بدین دلالت بر موت کند چون اسهال [illegible] باده صفراوی
سوزش در معده و امعا و مقعد باز دید شود علت آن اگر در اسهال تیزی و سوزش در وقت آن تعجیل خروج بود
پیدا شود از تیزی داروی و اگر از صفرا بگذارد و احتیاج آن دوغ با شیر با آب گرم کند تا سوزش
برطرف شود بعد از آن غذا خورد آن قوت زیاده کند مانند رب به و رب سیب و خرفه
انار دانه و سماق علت [illegible] اسهال از [illegible] و امتلا باز دید شود **علاج** اگر تب باشد
گوارش به ممسک خوردن فایده دهد **صفت** آن به خشک کند پوست به و لب به و میان او
پاک کند و بار کند تا گوشت آن تا [illegible] شود بعد از آن صاف کند پوست به و بادام آب عسل کند تا
تا قوام آید بعد از آن صندل ساده زنجبیل یا گلاب سنبل قرفه و [illegible] قاقله مصطکی از هر یک قیراط کنند
آن از مصطکی تا میل کوبیده بیخته با هم بیامیزد و وقت حاجت بخورد علت آن چون [illegible] در [illegible]
باز دید شود بدین و اگر در حاجت [illegible] اسهال بسته و اتفاق شود هلاک شود علت آن قوت
بر حاجب اسهال روغن فایده تمام دهد [illegible] یا علت آن در قبض کردن اسهال [illegible] دوای
بهتر از شیر مایه [illegible] خوف مقدار دانگ خوردن علت آن چون اسهال
بعد از بیماری یا مرضی باز دید شود و اگر بیمار ضعیف [illegible] خوردن باید [illegible] که چون بسته شود
[illegible] در جگر و ریه و در اعضای دیگر باز دید شود و صاحبان اسهال [illegible]
[illegible] در وقت [illegible] **باب دوم** در اسهال خون سبب آن بیمار
نوع [illegible] یا از صفراوی [illegible] در امعا [illegible] آن را دفع کند از [illegible]
[illegible] سوزش پیدا کند [illegible] از بلغم شور [illegible] امعا [illegible] یا از [illegible] خون در جگر
[illegible] در معده المجروح [illegible] یا از [illegible] امعا باز دید شود یا از سبب اسهال بسیار در
عقب آن باز دید شود به سبب ضعف قوت **علاج** [illegible] اسهال [illegible] اسقیلوس [illegible]
بار [illegible] جدا جدا [illegible]
[illegible] کند و باز خورند **علاج** [illegible]

اسقیلوس را بکوبد با [illegible]
کوفته و بیخته [illegible]
و [illegible] بادام [illegible]
بر [illegible] غذا [illegible]

هم گل ارمنی هم خطمی از هر یک پنج درم نشاسته صمغ عربی بلوط از هر یک هفت درم همه را بریان کرده گل ارمنی

ده درم تمامت کوفته بیخته اسفغول را لعاب گرفته با تخم تره تیزک چهار درم بحرق سید ازکها دوچ با بادام چرب کند

و فرو برد اگر درد زحیر زیادتی کند و بیمار را طاقت نباشد این حب بخورد حصص مکی

پنج درم افیون نیم درم زعفران نیم درم بزر ده نیم ربع از رشته حب کند هر یک مقدار نخودی سه عدد

یا پنج عدد فرو برد و خوردن سفوف طین و سفوف نشا از هر یک موجودی پنج درم

قرص طباشیر نیز کافی فایده کند و هر غذا که خورد کوفته و بریان کرده یا دانه بریان کرده و

احتراز کند از خوردن چیزهای ترش و شیرین و تیز و گوشت و امثال آن و حرکت پس از

اسهال مستقیم که حرکت تیز آغاز کند چنانکه بیمار را بی اختیار زحیر در جوف به شدت خلط

زیادت بیرون نیاید از انکه بیرون آید مانند ریم و از انکه خون خالص در این سبب

این علت از طبیعت تیزتر است با اسهال مستقیم فرو آمده و امعا را بسوزاند و رطوبتی

نمی و رده بیرون آید و هر آ ماده صفراوی تیز است همان عمل کند که گفته شد چون بیرون

آید متقعد بسوزاند و سوزش باز دید شود علاج هر دو نوع علاج بلغمی و صفراوی باشد

بکو و شیاف و حقنه استعمال کند و هر بامداد سفوف نشا یا سفوف طین پنج درم

خوردن یا قرص کهربا یا قرص گلنار از هر یک موجودی با ده درم رب مورد خورد و کذا

و اگر تشنگی غالب باشد تخم ریحان (توزک) بریان کرده نیز بگیرد و قدری گل ارمنی در آن حل کند و با

آب بخورد **صفت** دوای خطمی بریان کرده سه درم صمغ عربی بریان کرده پنج درم گل ارمنی

یک درم کوفته بیخته بورق سید کند و در بادام چرب کند و فرو برد غذا که داده کوفته بریان

کرده و سپید کرده باز زرده تخم مرغ نیم برشته بریان کرده اگر بیمار ضعیف باشد کباب و تیهو یا برنج بریان

کرده و جوجه دراج کرده خوردن **شیاف** افیون در حب مقدار نیم درم ورق کلم پخته قدری

کوفته و از ده نیم ربع برشته و در حل چرب کند شیاف کند و بوقت حاجت عمل کند **سفوف** قطع

خون کند و دم سوخته گل ارمنی پخته اقاقیا از هر یک سه درم کوفته بیخته با آب ...

یا رب به یا رب

تخم خیر و بریان کرده سه درم

... افزود نسته بود

... کند

فرض کند سرمای معده ضعف بسیاری که به سبب رطوبت و دم گرم که در این معالجه مستقیم باز دیده شود و بیمار خیالات تصور کنند

حظی در رگ‌ها او بسته شده و ساعتی عجب به صحرا نشیند و مانند زنبیل دیگر از در رقیه علاج در

انگبین که خطمی و تخم خیره و بزرک و اکلیل الملک و حلبه و بعضی [illegible] در آن یکجا [illegible] تسمی

نیاف نکوی بیمن صفت تریاق اکلیل الملک تخم خطمی تخم خیره و بزرک بعضی از آن یک مقدار [illegible] برسد

زنیاف بسیار و بسیاری که سبب تری خلاف خناق [illegible] در [illegible] وقت شود [illegible]

و تری جهت آغاز کند و باد غلیظ باز دیده شود در رگ‌ها در جسم دیگر گشته شود [illegible] مانند

ریم بیرون آید طبیعی چاهک خیالی تصور کنند اسهال [illegible] قابض [illegible] به سبب [illegible]

هلاک شود مانند علل [illegible] طبیعی نرم باید [illegible] و مویز [illegible]

[illegible] ده درم [illegible] در آب نیم گرم [illegible] سفید [illegible]

و مانند سبب [illegible] به مقعد رسیده [illegible] از واقع شدن [illegible] علاج بیمار [illegible]

آب [illegible] و یا آب [illegible] یا برنج [illegible] علاج [illegible] در آتش نهند

تا گرم شود و در میان [illegible] نهد و بر سر آن نشیند و روغن گرم در مقعد مالد و اگر سبب اسهال خون

از جگر [illegible] درد در شب [illegible] سینه [illegible] جگر [illegible] اسهال [illegible] و

[illegible] اسهال [illegible] مانند درد [illegible] علاج [illegible]

[illegible] جگر [illegible] از هر [illegible] اگر اسهال [illegible] خون گوشت [illegible]

از [illegible] علت اسهال [illegible] مانند [illegible] آن از جگر [illegible] کاسنی [illegible]

[illegible] از هر [illegible] بخورد اگر [illegible] اسهال [illegible] واقع شود علامت درد و [illegible]

[illegible] اول درد آغاز کند بعد از [illegible] اسهال [illegible] علاج حقنه باید [illegible]

برنج [illegible] ورق گل [illegible] کرده [illegible] رطل آب [illegible] تا [illegible] شود

بعد از آن صاف کند مقدار [illegible] رطل [illegible] عمل کند [illegible] نیم دقیقه روغن گل در آن

[illegible] حقنه دیگر ورق گل [illegible] برنج از هر یک [illegible]

و در حال آنکه نشانه تا نیز بماه صاف که گل ارمنی و سفیداب خون سیاوشان گل سفید از هر یک
زرده تخم مرغ بریان نکوفته یکید و روغن گل ده درم همه را کوفته بیخته با هم بیامیزد و حمل کند
و اگر از درد زحیر [illegible] نیم دانگ افیون در آن بیامیزد و اگر قدری کرده پیه باد [illegible]
بحرارت [illegible] میکند و از اطبا بعلت اسهال [illegible] گل ارمنی [illegible] که حیوانی اسهال خود
بعلاج زایل کند و اگر با اسهال درد اندام و خلط بیرون آید مانند پیه یا مانند پوست
در آن [illegible] و درد [illegible] خاصه وقتی که بسیار غذا خورده باشد [illegible] قرحه اندر روده و علامت
آن آنست که در بالای ناف درد آغاز کند و بعد از آن یک ساعت اسهال آید علاج
بهتر آن است که اگر تواند بسیار روز هیچ نخورد و اگر بسیار روز نخورد بهتر بعد از آن اگر
تب نباشد شیر دوغ که خورد یا [illegible] دوغ که چند آن داغ کند تا [illegible] غلیظ شود
غذا کاورس کرده بریان نکوفته [illegible] بریان کرده [illegible] بریان کوفته هر درم [illegible]
عرب بریان نکوفته خوب باید و بران [illegible] باز خورد و اگر [illegible] خون
با چه [illegible] و از خون [illegible] و احتراز [illegible] از جالینوس بعلت اسهال
بر چهار نوع است یک [illegible] آنرا [illegible] را دست یا با عضو دیگر [illegible]
طبیعی آنرا با اسهال نوع [illegible]
دوم مانند خونابه نوع سیم [illegible] و از این هر سه نوع خون بسیار آید نوع چهارم
قرحه [illegible] اندر [illegible] آید [illegible] خون [illegible] مانند [illegible] در آن
[illegible] و بسیار [illegible] در آن [illegible] و در آخر قطره چند خون بیرون آید
بعلت چون اسهال خون [illegible] شکم [illegible] و اطراف سرد شود [illegible]
سبب آن [illegible] خون در شکم [illegible] بعلت بیشتر اسهال خون [illegible]
[illegible] بعلت اسهال [illegible] اعضا [illegible] آن [illegible]
نوع از [illegible] اخلاط [illegible] و دلیل آن [illegible]
[illegible]

اما در جگر رحمتی باشد بعلت چون ورم در امعای مستقیم باز دید شود **علاج حب** در دو زحیر های لازمی

نکتهٔ این بعلت چون صاحب این علت شد اشتها طعام باطل شود و از تب نشانی بود

بعلت نوعی از اسهال است مانند درد و کند و کف و تیزی فراوان و میل بسیار و

زیاده جلوه در این باشد این نوع علت در کسانی است که بدن ایشان گرم و خشک بود

و کار های سخت کنند خاصه در تابستان یا بیماری را پیچ تشنج و اسهال بسیار کنند و از این سبب او را اسهال

خون گویند که در جگر بود با سطه گرمی و خشکی **علاج** ضماد سرد بر جگر نهادن تا گرمی جگر

ساکن شود و آب لیمو سرد و ترنج بر ناشتا خوردن و غذا زیرباج با کدو با تره

خشک بریان کرده و مالیدن اعضا و لیکن بی نمک و هرچه راه جگر را بگشاید

تری خوار نگشته شود و از خوردن ادویه ها حذر باید کرد خوب است **بعلت** بسیار

کسان باشد که اشتهای ایشان هیچ پیدا نشود و در علاج کوشند تا بهتر شود و از آن سبب رحمت مجروح شود

علاج مشکل است و از جالینوس **بعلت** اگر اسهال از بخار اخلاط حقنه کردن نیک آید

و اگر در امعاء دقاق علاج با دو نیما باید گفت و مدار سبب آن از معده افتاده است

و غذا زرده مرغ و هر که بخته باشد **بعلت** اگر قرحه امعاء دقاق به سختی به شود **بعلت**

چون بیمار در اسهال و پیچش افزاید و در شکم آغاز کند بعد از آن پاره پاره گوشت

علاج حب از وی جدا شود آن روده پاره شده و اگر سبب اسهال زرد شدن باشد

بول او بیرون آید با کف و سفیدی **علاج** بدین نسخه باید تمر و حصص و عنوان

کند و نوع بسیار شان از هر یک نیم درم افیون دانگ کوفته بیخته بر زرده مرغ بسرشند و نگاه

کند و بوقت حاجت علاج کند **دواء** دیگر اگر حرارت غالب باشد بکر و تخم اسفند و اسپغول و تخم

اسفیوش بریان کرده و شون و کرفس بر رانبیج از هر یک درم و نیم افیون نیم درم سیر بریان کرده

خلال راه درم و کرد کان رام در آبگینه بجوشانند تا... **باب بیست و دوم** در قولنج

دمعز... که بسیار طبیعت و را... و علاوه ای نوعی از قولنج است سبب آن...

علاج

علاج

[illegible]

و تولید انواع عسرت اما آنچه بی سبب و اعتبار کرده اند چهار نوع است اول بلغم زجاجی لیس که در ادرار
و از سبب سردی و خشکی در راه مثانه بسته شود یا بود آنکه در راه فرو آید و به سبب سردی و خشکی
بسته شود نوع دوم خشکی بعلت آنکه از بلغم زجاجی خشک باز دیده شود یا از ادرار بول
بسیار یا در بیرون کردن بول از تأخیر مهد یا از گذشتن صفرا که خشکی در راه باز دید
شود نوع سیم درد که در امعای روده باز دیده شود و بگذارد بول را امتناع کند نوع
چهارم از گرمی که رطوبت آن مثانه بول را جذب کند و بول خشک شود و بسیار که سبب
یا سه سبب با هم جمع شود علامت تحت درد و ضعف شود علامت سبب از واقع شدن علامت
و امتلا از طعام و بیرون آمدن بلغم گاه گاه علاج اگر از حرارت و تشنج غالب حاجت جلاب
خورد از ریاسه درم بیخ کرفس سه درم گلشکر ده درم و در غذا زرد خربوزه توقف کند
و سهل خوردن به این صفت صفت آن سنا مکی هفت درم بادرنجبویه غافث السوس بیخ کرفس
از هر یک سه درم رازیانه دو درم بجوشانند و صاف کنند شکر هفت درم معجون چهار دیگر یا گوارش
تمر از هر کدام موجود که معجون یا هفت مثقال در آن حل کند و باز خورد دیگر ادرار
کند و ملک گرم کرده و سوزی گرم که بر آن جا ورد کنند بگذارد و اگر طبیعت زحیر فیها
در اللای جس کرده بود صفت آن ایارج فیقرا یکدرم تربد سفید مجوف خراطیده
یکدرم تخم حنظل دانگ نمک هندی دانگ و نیم مثقال ارزق که دانگ مثقال را در آب
حل کرده دارو ها کوفته بیخته در آن بر شسته و حب سازد و در میان حلوای ما قوت بنید و فرو برد
و ده درم شکر جلاب گرم در عقب آن خورد و حب کند تا اسهال تمام شود صفت
حب قوی بلغم نکند شیره تخم حنظل از هر یک در سکنج چهار درم زنجبیل ضد بید ستر فلفل
مثقال از هر یکی یک درم کوفته بیخته کرده حب کند دوای دیگر تخم اسفنداں پنج درم
در آب بجوشانند و فایده کند یا نخود درم در آن بریزد و روغن کنجد ده درم در آن بریزد
و باز جوشد فایده دیگر ده مثقال ... ... حب ... ... در ... ...

در مرض ... ...

برنول خلاص شده و هم او نوبه تحصیر را قولنج بهم رسید بقدر یک تا جلد ترکیبی از آن در کتب نهاده‌ام و دور جای
درون بود آنرا تخیم در جای درد بسا گذارند اما از آن به سفیدی و بر سر سنگ که باشد و از گلاب
مهل و آن تدبیر ها زایل شود حقنه بر ضعف ما رکو بگیرد ا کثیر سفید بابونه دانه سفید گل سرخ سپستان
عنب الثعلب از هر یک سه درم سوسی در صره بسته یک کف همه را بجوشانند و صاف کنند بوره ارمنی نمک
طعام از هر یک یکدرم روغن کنجد ده درم انگبین سرخ شکر ده درم همه را بیامیزند و گرم عمل کنند آ حقنه
بگیرد سپستان ده دانه قنطوریون باریک سه درم تخم کرفس ده درم غ طلحان ادو دانه سپید آب
از هر یک در دسته صعتر یک کف همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کنند روغن قطران
سه درم عسل سه درم چند مدس چاو شیر از هر یک یکدرم در آن حل کنند و در وقت حاجت عمل کنند نشاف
بوره ارمنی سه درم تخم حنظل سقمونیا از هر یک یکدرم کوفته بهم سرشند و شیاف سازند حب طبیعت نرم کند
و مانع حبس قولنج شود اسپرو فایده یافته بگیرد دو پوست هلیله زرد و پوست هلیله آمله مقل از هر یک
چهار درم تخم کرفس از رازیانه کرویا بلوزه سعتر شیطرج جوهرک آزاز بسند گرهی بدلو زنجان نمک هندی
مصطکی انیسون از هر یک یکدرم زنجبیل دارچینی قاقله اذخر سنبل غاریقون سلیخه از هر یک نیم مثقال
سه درم تخم حنظل یکدرم ماذریون تربد از هر یک هفت درم جوز ارقه دو درم صمغ را در آب حل
کنند و دارو ها کوفته بهم سرشند حب سازند هر یک بقدر فلفل شربتی دو مثقال وقت خواب طبیعت
صفت
و اگر طبیعت یبوست یکند دردمند کردن روغن بید انجیر و ماء الاصول بکو فایده دهد
ماء الاصول را از رازیانه سه ری ترا نیم کرفس سه کرفس بادنجان کرنب خوشنی کرویا زیره از هر یک
یک کف همه را در آب بجوشانند تا مهرا شود و بعد از آن صاف کنند هر روز بمقدار ربع منی با سه درم روغن
بید انجیر و ده درم قند بکوبد صفت روغن بید انجیر بگیرد دانه بید انجیر و آنمقدار را خواهد و نیک
خرد بسایند و آنمقدار آب بر آن ریزند بر بالای بید انجیر را بیرد و چندان بجوشانند آب برود
روغن بر آید و چون قولنج زایل شود چند روز غذا کمتر خورد و از با قولنج باد و فرارد شکم
[illegible] قولنج ماده کسو داری

که در امعا رخنه بود علامت زحیر آرد و باد در شکم بسیار بود اما در لاغری بیان علاج دارو

تخم کرفس بادیان از هر یک سه درم کلنگ ده درم کلپلد جوز بوا غذا نخود و شیره تخم کاهو

و سنبل بابونه و سداب صعتر و تخم خیار و کرویا و زیره از هر یک قدری در آب کند و قدری ترکه کدو شاه

و دو ظرف کند و بر آن جا بر آن در کند ساعتی باشد بماند و مسهل جو بود از مطبوخ افتیمون

یا حب افتیمون یا معجون نجاح حب از دری علت بکیر تخم کرفس بادیان کرویا انیسون از هر یک

یک درم جند بیدستر دانگ محمودی دو دانگ کوفته بیخته در شیره تخم بلنگو تا دو درم و دانه بکار

ری شیاف بکیر حنظل بورق ارمنی از هر یک یک درم حنظل نیم درم سقمونیا دانگ نمک هندی

دو دانگ کوفته بیخته با قدری شکر باهم سرشته شیاف کند شیاف عجب بوره ارمنی حنظل از هر

یک سه درم سکبینج یک درم مقل نیم درم زهره گاو سه درم سکبینج و مقل را در آب حل کند و باقی

کوفته بیخته در آن سرشته شیاف سازد صفت حقنه سبستان دانه مویز منقا بابونه هر یک ده درم

حسک بابونه شبت اکلیل الملک از هر یک یک کف همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک

رطل بماند و صاف کند آنگاه ده درم عسل ده درم روغن گنجد ده درم بوره ارمنی نمک طعام

از هر یک نیم درم همه را باهم آمیخته عمل کند بعده سه ... بهتر و بیخ ... وقع نبود ... دا

بر آن غالب ... اگر سبب قولنج از خشک امعا بود علامت ... بیاید و خشک ... ...

و ... بسیار روی ... علاج در ... روغن گنجد یا روغن کدو از هر کدام ...

ده درم ... ده درم ... ده درم ... ده درم باهم ...

... ده درم ... و اگر سبب قولنج ... بسیار ...

... بدن را خشک ... از ... و ...

از هر کدام ... و غذا آبگوشت با کدو ... یا ... و حلوا ...

با روغن بادام و ... و اگر ... و غذا ... بکار ...

جان کرم ... علاج ... مهرا خشک ... بلاد ...

را دانند در ابتدا فصد باید کرد و چون اندک اندک اسهال کردن گویند و چیزهای آن را لیته شود سبب بزرگی و ورم
صفرا از باسلیق کنند و اگر سبب قولنج آن علت غثیان و کرز معده چون معده از طعام خالی
زیاده تر شد و گاه گاه قی افتادن کرم علاج آن در باب کرم گفته شود و بعضی از ایشان زنان باید چنین را
دیدم که ایشان پیوسته از قولنج به زحمت بودند چون بر پشت ایشان آنکه می نشیند و بر آن می جنبیده از آن
خلاص شدند بعضی چون در شکم بادی سالکن شود و بدین بعضی را ایلاوس که مخوف است
این را رب الرحم خوانند خدا همه بزرگان را از این علت امان دهد و آن ورم شکم را در اصطلاح ایلاوس گویند
بثقل خشک را بادی تر شود یا رطوبت غلیظ در امعاء دقاق جمع شود یا از پیچیدن امعاء و ایشان
امعای خلق را خاصه را بچاره کند و بسیار زنان را این بیماری آید و آن ورم رنگی ها و پیر ایشان
همه آن را عرق کند و بوی ناخوشی از دهان آید و اگر سبب قولنج پیچیدن امعاء سبب افتادن
یا از جای بلند جستن را ناگاه باز رسیده شود علاج آن همراه علاج شکم روغن چوب بکنند
و جلاب خون از عنب الثعلب ... ... از هر یک سه درم ... ده درم ... ضماد ... درم
زر ... چهار درم ... تا ... ... کرم ... و حقنه نرم کنند و غذا ... خون
باب نود و سیم در کرم و تولد کرم دراز در امعاء دقاق و علامت آن را در معده باز دید شود
و تولد کرم که در امعاء غور و تولد کرم دراز و تولد کرم خرد را مانند کرم ... در امعاء مستقیم
و سبب باز دید شدن کرم از خلط بلغم غلیظ است از بهر آنکه طعم و خوردنی غذا ها و میوه ها ... د
و غلیظ را حرارت از آن طعم آن فاسد ... و آن فاسد شود و بعد از آن کرم ها باز دید شود و از
خوردن ... کرم ... باز دید شود و به سبب جنگلی را در ... خوردن علامت گاه گاه ...
آمدن کرم و سوزش معده و آمدن آب لعاب از دهان خاصه در خواب و زرد رنگ
درد شکم و بر هم زدن دندان در خواب ... علاج ... روز ... بامداد
سه ... شیر ... درم ... خوردن ... غذا ... آب ... کامه ... خالی
[illegible]

علاج

باب ۹۳

علاج

از هر یک یک مثقال حب الاس نیم درم همه را کوفته بیخته به یک چهار یک شیر رخبینه بخورد و تا نیم روز صبر کند
و اگر هر دو افتادن تاخیر شود ده درم سرکه در آب گرم آمیخته باز خورد غذا آخر روز
و چون کرم با حب نیز کشنیز کوفته با شراب انگوری باز خورند دوای کرم بکشد و بیرون آرد
درمنه ترکی برنگ معصفر از هر یک مثقال مقل هندی دانگ و نیم تربد سفید مجوف بکار آید حنظل
دانگ و قبض بکار آید قنطوریون بکار آید همه را کوفته بیخته به یک چهار یک شیر رخبینه باز خورد اگر در
افتادن تاخیر کند ده درم آبکامه در آب گرم حل کرده بخورد و بعد از نقوع اطاکه بردن
آمدن کرم مرده در تب کرم علامتی بود چون زنده بیرون آید دلیل بر قوت باشد
و ضعف بود و اگر کرم باقی بر آید دلیل است بر اخلاط بسیار در معده است بعضی بوده که کرم
بیشتر در بطنها بسبب اختلاف هوا و خوردن میوه‌ها بعضی از جمع شدن کرم در
امعا صرع باز دیده شود **باب دو و چهارم** در ورمهای جگر و آن از گرمی بود و از سرمای
هم بود و از سده و ورم و از باد غلیظ باشد در زیر جگر بسته شود بعضی فرق
میان سده و ورم آن است که در سده درد نباشد و در ورم درد بود سبب از خوردن
از خوردن طعام و شراب گرم و امکان جگر نباشد آن فضا و مر کند و نتواند اخوای صافی
جذب کند چون کیموس که جگر جذب کند [illegible] و کری جگر باز دیده شود و چون غذا بجگر
اندک رسد ضعیف شود **علامت** در اول تشنگی بسیار زبان خشک و نقصان اشتهای طعام
خشک طبیعت پر خون بول تب گرم [illegible] و سعال و اگر صفرا غالب بود اسهال صفرا آغاز کند
و بینی و چشم زرد شود و گاه گاه بخود شود **علاج** اگر خون غالب بود فصد کند و جلاب
خورد از عناب آلوی سیاه از هر یک ده دانه تخم کاسنی عنب الثعلب از هر یک سه درم نبات ده درم
و تخم کاسنی در خرقه بسته در وقت طبخ بیخته و اگر [illegible] و [illegible] جلاب جو بول
[illegible] تخم کاسنی سه درم نبات ده درم [illegible] و طلای بر جگر نهادن از صندل کرده بنفشه
آب کاسنی آب گشنیز [illegible] بر بینی [illegible] همه بقدر کوفته [illegible]

طلا کند و ساعتی صبر کند و بگذارد تا خشک شود و اگر طبیعت خشک باشد و سودای صاحب جلاب خوردن
از آلوی سیاه ده دانه هم کاسنی نیلوفر عنب الثعلب از هر یک سه درم ترنجبین پانزده درم عناب گلاب باید کرد
و اگر موضع [illegible] حجاب اسطوخودوس برگ گاوزبان خورد و اگر سودای صاحب جلاب خوردن از عناب ده دانه
سپستان سه درم نیلوفر سه درم ترنجبین ده درم عناب گلاب با شیره خیارین و لعاب اسطوخودوس و میانه روز
از [illegible] شربت نیلوفر از شاهتره هندی با سکنجبین ده درم قرص طباشیر دوم
در [illegible] عرق بید ده درم و اگر اخلاط بسیار و طبیعت ممسک باشد عناب ده دانه سپستان بیست دانه
آلوی سیاه ده دانه هم خطمی کاسنی نیلوفر [illegible] از هر یک سه درم پوست هلیله زرد پنج درم
عنب الثعلب سه درم سنای مکی پنج درم ورق گل سه درم همه را بجوشانند و صاف کنند ده درم
خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم شیرخشت صاف کرده با هم بیامیزد و باز [illegible] بکار برد
[illegible] عرق بید و نبات [illegible] اسطوخودوس خورد غذا [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] هر کدام [illegible] چهار درم و احتراز کند از [illegible] و گوشت
[illegible] غذای غلیظ و ترشی و حرکت بسیار [illegible] و غم و جماع و حمام گرم [illegible]
علامات — تلخی دهان و زردی روی و خشکی دهان و زبان و تشنگی بسیار و [illegible] و خواب
[illegible] چون آب [illegible] بخورد قی کند علاج قی باید [illegible]
تا ماده صفرا [illegible] شود و جلاب خوردن از هم کاسنی عنب الثعلب از هر یک سه درم آلوی سیاه ده دانه
ترنجبین ده درم عناب [illegible] و اگر طبیعت ممسک باشد مسهل خوردن از سنا [illegible] پنج درم [illegible] چهار درم
هم کاسنی نیلوفر از هر یک سه درم پوست هلیله زرد پنج درم عنب الثعلب سه درم آلوی سیاه ده درم
سپستان [illegible] هم گشنیز سه درم تمر هندی ده درم همه را بجوشانند و صاف کنند خیارشنبر
ده درم ترنجبین پانزده درم شیرخشت ده درم صاف کرده با هم بیامیزد و باز جوشد و [illegible] کند تا
اجابت [illegible] شود بعد از آن شربت [illegible] خورد از [illegible] عرق بید و گلاب [illegible] اسطوخودوس غذا [illegible] روز
[illegible] و اگر [illegible] این [illegible]

از هر یک سه درم کافور نیم دانگ [illegible] آب کاسنی یا آب عنب الثعلب سرشته ضماد کنند و اگر درد جگر
از سبب جای افتادن یا ضرب رسیدن باشد و جوارش [illegible] با سلیق از دست [illegible]
و جلاب چون بود از سبب [illegible] و زرینه چینی و گل مختوم از هر یک نیم مثقال غذا مزوره اسفاناخ
یا از انار دانه و این ضماد بر جگر نهادن ورق گل سرخ [illegible] و سه عدد به را انار [illegible]
و بیرون باید [illegible] در آب [illegible] که کوفته شده تا [illegible] شود بعد از آن در هاون خوب بکوبند با مقداری
روغن گل و گلاب صندل [illegible] قاقیا از هر یک ده درم [illegible] را بکوبند همه را با هم بیامیزند
و بر جگر طلا کنند و اگر سبب درد جگر از زردی و در خون بود چیزهای زرد و [illegible]
از آن سبب جگر ضعیف شده و نتواند [illegible] جدا کند و از معده جذب کند چون [illegible] بگذرد
علامت [illegible] تب [illegible] سبب اخلاط فاسد علامت [illegible] چشم و روی [illegible] کند
[illegible] مدام [illegible] سپیدی [illegible] آب سپید رنگ [illegible]
علاج اگر بودن [illegible] و اخلاط در بدن بسیار است اول مطبوخ با [illegible] چون بود تا فضله بیرون
آید بدین صفت پوست هلیله زرد و پوست هلیله سیاه آمله ورق [illegible] افسنتین از
هر یک سه درم [illegible] ریوند از هر یک [illegible] درم مویز دانه بیرون کرده با نود درم عناب سپستان
از هر یک [illegible] دانه عنب الثعلب کاسنی از هر یک سه درم همه را کوفته شده و صاف کنند [illegible] ده درم
[illegible] با هم [illegible] با یاره [illegible] هم درم در [illegible] حلوای [illegible]
[illegible] در عقب مطبوخ با [illegible] کند تا [illegible] شود بعد از آن خوردن [illegible]
بادام تلخ [illegible] از هر یک سه درم با ماء الاصول بدین صفت پوست بیخ کرفس پوست بیخ
[illegible] بیخ کبر پوست بیخ [illegible] بیخ کرفس [illegible] از هر یک [illegible] درم
مویز دانه بیرون کرده با [illegible] درم همه را کوفته شده تا [illegible] شود [illegible] و صاف کنند [illegible]
[illegible] سه درم روغن بادام [illegible] و سه درم روغن بادام تلخ [illegible] ده درم [illegible] و اگر
[illegible] با مداد [illegible] انار [illegible] غذا [illegible]

وکبد و درابتدا درد و ورم سرد و در جگر بازده نشود علامت تشنگی اندک و گرانی در جانب پهلوی راست و بی‌خشی آب
بی رنگ علامت سختی ورم و صلابت و گرانی تمام و درد و حرارت اندک اگر در تدبیر تقصیر شود در مرض
که دو استسقا زقی بهری علاج هر بامداد جلاب جمع لعل لذر زرنابه تخم کاسنی صمغ عربی از هر یک سه درم
نبات ده درم یا ترنجبین غذا ماش مقشر سفید کوه و نخود و مرغ و دراج و بعد از چند روز شربت حب اگر حب
افتیمون یا مطبوخ آن یا معجون نجاح و اگر سبب سده بود که در مجاری جگر بازده شود از اخلاط غلیظ و
لزج که در رگهای باب تنگ و جهیده شود علامت گرانی راست و سستی اشتها علاج هر بامداد جلاب
حب [illegible] ریوند هر یک زرنابه غب الثعلب از هر یک سه درم مویز منقی که در شراب کند روغن بادام [illegible] ده درم غذا نخود آب [illegible] کاسنی و قدری دارچینی در آن کند و در باب معده بر دیا دکوه نقلبه
علامت شده یا دوی مفتح با نیکو انیسون تخم کرفس عاقرقرحا و سکنجبین عنصلی ربادرا [illegible] و عاقرقرحا و انیسون
و ریوند رازیانه و تخم کرفس تخم کاسنی و اگر سبب درد باد غلیظ بود که در شب جگر بسته
شود علامت درد اندک در پهلوی راست بعد از آنکه غذا خورده و چون دست بر آن مالند
درد ساکن شود و آواز باد و قراقر پیدا شود علاج شربت کهنه با آب تخم کرفس و حب انیسون
و کاسنی یا ملک سوس کرم بر آن نهادن غذا زیربا گوشت مرغ در آن که کاسنی و گندنا پخته باشد
و اندک دارچینی و مراد که در باب معده بر دیا دکوه درد در اسهال جگر بهم و حب انیسون
کاسنی و سکنجبین با سکنجبین و حب انیسون جگر کرده در همه احوال نیک است و حب انیسون
کاسنی ایمن که جگر گرم را با درخواهی و اگر سده در مجاری جگر در گرمی بادیه شود حب انیسون
صمغ و زعفران و سنبل الطیب کبر از هر یک مثقال سه درم باده در سکنجبین حب انیسون فایده دهد
نقلبه چون ورم جگر بازده نشود بلی از آن تب بازده نشود جگر ساکن نشود نقلبه
اسهالی جگر بعد از بیخ خون یا رقیق یا خلط سیاه مانند دردی از بیماری جگر شود و ضعف شود
اسهال جلابی نقلبه درم سوداوی که جگر پیدا شود اسهال جلابی نقلبه در درد جگر و
در [illegible] در ابتدا مانند [illegible]

اما درد جگر از باد گرم و رنگ روی زرد باطل شود اما درد ذات الجنب سوی اگر خواهد بود
بیمار نفس نکند چندانکه تواند اگر کند درد در زیر استخوان سینه و پهلوی از آن سبب پیدا شود
آن علت جگر است و اگر نه علت ذات الجنب است علامت چون درد جگر پیدا شود دارد استسقا
خوف است از طعام احتراز باید کرد چون ورم در جگر پیدا شود ولی از اخلاط سیاه کندیره
بیرون آید گویند حکیم را کندیره شده چون غلیظ باشد که کندیره بیرون آید [illegible]
علامت چون ورم جگر با سپرز نقل کند دلیل ضعف است و اگر با کلی پیوندد علامت
چون شخص از جای بجهد یا بیفتد و درد در میان استخوان از جای بر [illegible] پهلو
باز دید شود سبب آن را گویند جگر از جای رفته است علامت نفس تنگ شود و گیرد و قوت گیرد
و صورت الجنبانند باز بجای خود رود و در ساکن شود باب دویم در یرقان
و آن دو نوع است زرد و سیاه یرقان زرد از صفرا خالص باشد که عفونت یافته است
یرقان سیاه آن است که با خون المحترقه بود علامت یرقان صفراوی زردی چشم و اندام و رنگ
قاروره و غلیظی و کف زرد بر بالای قاروره و لب [illegible] آب سفیدی [illegible] یرقان
با تب است و با تب هم است علاج اگر با تب است و بیمار قوی است در ابتدا فصد کند و
[illegible] از آلوی سیاه ده دانه تخم کاسنی عنب الثعلب از هر یک سه درم عناب ده دانه
غذا زرشک [illegible] و اگر سهل [illegible] از نیلوفر و عنب الثعلب تخم کاسنی از هر یک سه درم ترنجبین
ده درم غذا زرشک [illegible] تا چند روز بعد از آن این مطبوخ خوردن سنا مکی [illegible]
پوست هلیله زرد و ورق گل [illegible] تخم کاسنی از هر یک سه درم آلوی سیاه ده دانه آلوچه [illegible] دانه
عناب [illegible] دانه سپستان [illegible] دانه [illegible] نیلوفر از هر یک سه درم اگر سهل [illegible] تمر هندی ده درم
[illegible] و صاف کند [illegible] ده درم ترنجبین ده درم شیرخشت ده درم [illegible]
با هم [illegible] باز خورد و [illegible] شود بعد از آن [illegible] باز خورد از [illegible]
و ورق [illegible]

سکنجبین و شربت حماض و شربت لیمو و شربت غوره و ریباس و هر صبح [illegible] میل به [illegible] الو و اگر
سعتری [illegible] شربت بنفشه و شربت نیلوفر غذا بقرار و چون تب ساکن شود بحمام رفتن مفید است و تدبیر
مایده [illegible] ۲ درم [illegible] و اگر طبیعت خشک است این سفوف خورد ورق گل طباشیر از
هر یک [illegible] درم [illegible] نیم درم زعفران دو دانگ ریوند چینی نیم درم کافور دو دانگ کوفته بیخته بخورد و اگر
علامت
سبب یرقان ورم جگر باشد میان زهره و جگر [illegible] پدید شود علامت تلخی دهان و زردی اعضا
بغایت زرد باشد علاج جلاب خوردن از تخم کاسنی سه درم سکنجبین ده درم قرص طباشیر نرم [illegible] یک درم
علاج
در آن حل کرده بخورد و اگر سبب یرقان از [illegible] زبان [illegible] باشد یا گزیدن جانوران
علامت تلخی [illegible] بوی [illegible] از دهان آید علاج آب انار ترش [illegible] از هر یک
چهار درم طباشیر [illegible] بهم آمیخته خوردن و اگر [illegible] غالب باشد قرص کافور [illegible] در آب
انار حل کرده بخورد غذا [illegible] با روغن بادام و خوردن لعاب اسپغول و بهدانه [illegible]
خربزه هندی [illegible] و اگر سبب یرقان سده باشد [illegible] در مجرای [illegible] پدید شود و از این سبب
قولنج پدید شود و علامت [illegible] باید خورد و این دوا باید خورد
صفت آن ریوند چینی عاقرقرحا از هر یک [illegible] نیم درم افسنتین رومی سه درم کوفته بیخته [illegible] در
باده درم سکنجبین و اگر یرقان که از رسیدن [illegible] تب یا خوردن آب سرد یا [illegible]
[illegible] آن آب سرد [illegible] علاج جلاب خوردن
[illegible] کاسنی از هر یک سه درم غذا زیرباج سفید کرده
[illegible] تا چند روز و بعد از آن این مسهل خورد [illegible]
از هر یک [illegible] عاقرقرحا [illegible] کشوث گل سرخ از هر یک سه درم [illegible]
عنب الثعلب گاوزبان [illegible] از هر یک سه درم [illegible] صاف کند
[illegible] ده درم [illegible] بهم [illegible] تا [illegible] شود
[illegible] گوید اگر شخص را یرقان بی سبب [illegible] هر چند مسهل خورد فایده
[illegible]

مدتی که گفته اورا انجرا بودم و جامه سرخ پوشید چندان اورا دوانیدم که عرق بسیار روان شد
در دوانیدن هم سه کاسه شراب دادم چندان عرق کرد که جامه او زرد شد و بار دیگر
بحمام رفت و مردم تعجب کردند و بیک کرت خلاص یافت **صفت** شراب اذربوست بیخ رازیانه
پوست بیخ کاسنی از هر یک ده درم تخم کاسنی تخم کرفس تخم خیارین از هر یک پنج درم همه را کوفته
در یکمن آب و چهار رطل سرکه یکشبانه روز بخیسانند و بجوشانند تا چهار رطل بماند بعد از آن بپالاید
صاف کند و با یکمن نبات با آتش آهسته بقوام آرند و هر روز ده درم بخورد اما یرقان
سیاه سبب آن سده در مجری جگر و سپرز و یا در مجری سده سودا تا ده بهرا و در سپرز و جگر جمع گردد
و بتمام اعضا رسد **علامته** گرانی در جانب چپ و نفخ و گشنگی ولاغری بدن و سیاهی رنگ
باید دید اگر سپرز بزرگ و غلیظ باشد رگ اسلیم زدن اگر خون غلیظ و سیاه بود رها **علاج**
کند تا خون سرخ برود اگر خون تنک و رقیق بود ببندد و بعد از آن جلاب جز بوا ارتخم کاسنی
سه درم نبات ده درم غذا ماش سفید کرده بخورد و نسخه مسهل بازدهم چند روز بیارد مسهل بوا ازان
خولون تخم کاسنی سه درم پوست بیخ کاسنی پنج درم ورق گل پنج سه درم بسفایج پنج درم همه را
جوشانیده و صاف کرده مطبوخ بلیله پنج مثقال شکر پنج مثقال در آن حل کند و باز جولاب گیرد
تا اسهال تمام شود و از مطبوخ افتیمون خوردن شاید **صفت** نقوع از جهت یرقان
سیاه را بکار برند ورق گل پنج ده درم کبابه تخم کاسنی از هر یک سه درم مویز منقا آن
تکه بیست درم و همه را در آب بخیسانند هر بامداد یک وقیه بخورد فایده تمام دهد
و از تقدمة المعرفه صاحبان یرقان و اگر جگر گرفته باشد علامت بدی و اگر بیمار بسیار باشد
و تب زایل شود علامت بدی باشد علامت صاحبان یرقان اگر خوار بسیار کند خلاصی
و اگر شستن آب رنگ یرقان دلیل صحت باشد و اگر بلون دیگر باشد بسبب دلالت کند بر
استسقا بهری وادرار بول کردن در یرقان نیک باشد

باب نود و ششم در استسقا

و آن با علت جگر باشد اما علت جگر با استسقا باشد و بیشتر استسقا از سردی جگر باشد و دیگر بود سبب
[illegible] استسقا از همه اعضا [illegible]
ازان [illegible]

از ان عضو ریه و نحو مثل گرانی معده و دهان و امثال قیام و نشستن و نکوه و رحم و رفتن خون بسیار از بستن حیض
و مقعد یا بسبب بسته شدن خون حیض و بواسیر و از ان سبب امتلاء بسیار یا از خوردن آب سرد
در حمام یا بر زیادتی سرد و نمناک خفقان اما آنچه از امتلا باشد زیره نبود چون قصبه شش از رطوبت
غلیظ پر ممتلی شود و سعال نباشد آن رطوبت بیرون کند و یا سعال اندکی در رطوبت
با التهاب بیرون شود و آنچه از علت جگر و ضعف آن بود یا درد در جگر ظاهر گردد و سعال بسیار
بود و یا خون لب زرد بود و سعال نرم با آن بود و از درد و علت اعضا بها باز شود و اگر
با این علت اسهال بود اما استسقا سه نوع است لحمی و طبلی و زقی و سبب استسقای لحمی الوان مختلفت
یا از ضعف جگر بود که جذب غذا نتواند کرد و در جگر ضعف [illegible] و جگر زرد در [illegible] یا از معده
یا علت سپرز بود و غذا را هضم نتواند کرد و کیموس خام بجگر رسد و همچنین با جای [illegible] و ضعف را
با جلد نتواند آورد در میان گوشت و عروق و اعضا پراکنده و داغ اعضا از آن سبب بلند شود
و آنرا استسقای لحمی گویند و این نوع سهل الانواع است علامت سفیدی لون و میل بزردی
و آماس در روی و چشم و پشت پای بهم وصول انگشت بران نهند فرو رود و جای انگشت
در گو اند و بعد از ان [illegible] مانند اندام مرده و سستی و ضعیف
و گوشت اندام مانند گوشت حیوان آبی شود و سبب استسقاء زقی جمع آب است در میان صفاق
و ثرب یا میانه ثرب و امعا این را زقی گویند بدترین انواع است و در این علت ورم گرم با صلابت
تمام علامت [illegible] و بزرگ شکم و پوست شکم روشن چون درست در آن بالند
مانند مشک آب باشد و استسقای طبلی جمع شدن باد غلیظ و رطوبت [illegible] در درون جوف
اما دیگر جمع شود و سبب این حرارت مزاج جگر و غذا در معده [illegible] شود و رطوبت
هضم نشود و چون کیلوس بجگر رسد بسبب حرارت که زود هضم کند بدان سبب اخلاط
و باد غلیظ پیدا شود و علامت [illegible] شکم و چون دست بر شکم زنند آواز طبل کند اما از
[illegible] سبب خوردن [illegible] کون یا دو [illegible] یا زخم [illegible] شدن

با جی حمص کوفته و نخود آب و خونون بخورند **علاج** چون حرارت علامت باید بجز های [illegible] باید که

اگر ورم باشد اول مداوات ورم باید کرد و تدبیر تحلیل رطوبت بسیار نکنند تا سبک نشود [illegible]

باز دید نشود که ورم بجای سخت گردد و از سبب زایل شود اگر بول [illegible] و غلیظ [illegible]

و بیمار بقوت باشد فصد باید کرد چون خون که دشنده بیرون کند حرارت غریزی قوت کند

و اگر خون غالب شود در فصد کردن تقصیر نشود اما بتوالا نقل کرد در استسقاء زقی و طبلی

فصد کردن جایز نیست اما در استسقاء لحمی شاید **علاج** استسقاء لحمی در ابتدا استفراغ کردن بجای

میکنند چون علت مزمن شود قی کردن فایده دهد و [illegible] از خونون آب [illegible] دو برف

روغن [illegible] معده و جگر را [illegible] و حرارت غریزی [illegible] بهتر آن [illegible] قی [illegible]

و غذا [illegible] و در آفتاب گرم نشستن [illegible] رطوبت به تحلیل رود و در میان ریگ

گرم خفتن فایده دهد بعد از آنکه اندام را بروغن گرم مالیده باشند [illegible]

[illegible] بادام [illegible] کاسنی و [illegible] کاسنی و رازیانه [illegible]

رازیانه از هر یک سه درم غذا [illegible] نخود [illegible] داروی [illegible] چون غذا

خورده باشد [illegible] کند و در آب [illegible] یا در آب شوره و آب گوگرد نشستن [illegible]

و اگر آب [illegible] چند روز در آفتاب [illegible] فایده دهد **معجون** [illegible]

لحمی را [illegible] و این را [illegible] گویند ورق [illegible] یک هفته [illegible] خشک کنند

پنج درم [illegible] پنج درم [illegible] ورق گل [illegible] کاسنی [illegible]

از هر یک ده درم [illegible] باید [illegible] پنج درم [illegible] فایده

در آب [illegible] تا غلیظ شود [illegible] داروها [illegible]

سه درم یا پنج درم [illegible]

و باید [illegible] چند روز کاسنی و گشنیز تر و رازیانه خورند و اگر [illegible]

[illegible] و از میوه ها [illegible]

جوز [illegible]

جوز هندی فایده کند خوردن قرص الکبر جوز کشنیز مقرون و اگر با تشنگی حرارت باشد و اسهال باشد این
سفوف بدهند عصاره غافث ربوند چینی از هر یک پانزده درم ۲ لک تخم کشوث از هر یک
ده درم تخم خرفه سه درم مجموع را با هم کوفته بیکبار کوفته تخم ترب تمشی باده درم سکنجبین بخورند
ضماد را با هم بسرشته آرد جو گل گرگانی کاه گل گرگانی کوفته از هر یک قدری بوره ارمنی ریزه کرده
سعد از هر یک سه درم کوفته با هم بیامیزند قدری که بر سر آن شکم نهند و بر تمام اعضا مالند
و بگذارند تا خشک شود و بار دیگر خورده شود و اگر ده درم ریوند یک ... و باده درم
سکنجبین بازخورند فایده دهد و نوعی دیگر مجرب صاحب استسقا لحمی را ...
پوست هلیله زرد غاریقون تربد سفید از هر یک ده درم زنجبیل چهار درم نمک هندی دو درم
کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشته شربتی دو درم تا سه مثقال بحسب مزاج در آب گرم حل کرده
بازخورند اما اگر سبب استسقا از ضعف سپرز باشد علاج سپرز باید کرد و چیزهای مفتح خورند
و اگر ضعف معده باشد جلاب ... از بیخ کرفس و رازیانه و تخم کاسنی و نبات و ... شیر
تخم کاسنی ... اما استسقا زقی را سبب و علامات یاد کرده ایم
علامتها ... علاج مرکب اگر حرارت
غالب باشد جلاب ... از تخم کاسنی ... را از هر یک سه درم نبات ... درم اگر
حرارت غالب ... سکنجبین بزوری ده درم بجلاب ... اگر استسقا ...
... بیشتر ... و اگر صاحب ... را اسهال بلغمی سفید باز ... شود ... چون
اعضای صاحب استسقا مجروح شود ... امکان ... شدن ... اما استسقا طبلی ...
این را استسقا ... گفته اند سبب و علامت ... علاج غذا ... و کاورسی
و ... نهادن و بر ... روغن ... و مالیدن روغن ... دشت
... از تخم کاسنی را از هر یک سه درم
... ده درم غذا ... یاد کرده

استعمال کند سفوف که تحلیل باد کند تخم کرفس رازیانه انیسون اسارون قسط زراوند از هر یک
ده درم ترکیب کمفت با ماء الاصول صفت ماء الاصول پوست بیخ رازیانه بیخ کرفس
پوست بیخ کاسنی بیخ السوس از هر یک ده درم تخم کرفس رازیانه انیسون تخم کرفس صحرائی
فطراسالیون زیره کرمانی از هر یک سه درم جعده بیخ اذخر و فقاح اذخر از هر یک
دو درم مویز دانه بیرون کرده سی درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمی آید و
بر سر بمالد و صاف کند نوعی دیگر استسقا مانند زن حامله شکم و ناف و شکم بی تیک
بزرگ شود علاج هر بامداد جلاب خوردن و تخم کوث رازیانه تخم کاسنی از هر یک
دو درم نبات ده درم غذا نخود آب با شیره تخم کاهو مرغ و کبک و تیهو هر
کدام موجود باشد و بعد از چند روز این مسهل خوردن شفا یابد افتیمون عنب الثعلب
تخم کاسنی گاوزبان بیخ سوسن از هر یک سه درم شاهتره بیخ درم همه را بجوشانند و
صاف کند موصار ... ده درم ترنجبین ... درم صافی کند بهم آمیزد و باز خورد غذا
بر شوربا و اگر درین نوع استسقا درد ... جگر ... خوردن و ضماد کردن یکی
از آن ... هر بامداد جلاب ... عنب الثعلب تخم کاسنی از هر یک سه درم
غذا کشک ... که با ... بادام و دیگر ضعیف ... با فروج ... صاحب
استسقا لحمی را احتراز باید کرد از خوردن میوه های سرد و صاحب استسقا زقی را از
خوردن آب و میوه ها و صاحب استسقا طبلی را از خوردن غذاها و میوه های نفاخ
نقصت چون استسقا در مزاج های گرم ... نقصت مشق تا نه ساعت
نگذارد غذا نخورد نقصت چون استسقا از گرمی باشد چون علاج کند چند روز
به شود و باز بیمار شود چند نوبت عاقبت به شود باب نود و هفتم در علتهای سپرز
بجهان سپرز بسیاری همچنانکه جگر از سده و امراض ورم سده و غلیظ و ...
و صلابت ... علاج جگر که یک ... اما مرض جگر زیاده ...

که در سپرز

علت
که در سپرز سختی کند در جگر نتوان گو و بتر آنکه اگر چیزها خورند ادرار بول کند و این
از گرمی و سردی سپرز بهتر و آنچه از سبب گرمی علت تشنگی بسیار و خشکی دهان و گرمی
جای سپرز و زردی لون و سرخی قاروره و لبهای زرد و فکر بسیار گردد و به سبب رطوبت حیل
علاج اگر بدن قوی باشد و مانع نباشد بدن را پاک کنند از ماده سودا و رگ
باسلیق گشادن از دست چپ و هر بامداد ده درم اغراض الورد با ده درم سکنجبین
خوردن و اگر هر بامداد جلاب جو بود از تخم کاسنی و عنب الثعلب از هر یک سه درم تمر هندی
نبات از هر یک ده درم غذا ماش سفید که و مغز بادام و اگر وارد علامت باشد که خود
و ماش خوردن و سعی کردن در طبیعت نرم شود بدین مطبوخ پوست هلیله زرد هلیله سیاه
از هر یک پنج درم تخم کشوث سه درم و اگر وارد باشد این قرص بخورد ریوند چینی بلیدن هم
زعفران سه درم ورق گل پنج درم طباشیر سه درم مغز تخم خیارین تخم بادیان از هر یک
سه درم کافور دو دانگ کوبیده بآب کاسنی سرشته و قرص کند شربتی یک مثقال با ده درم
سکنجبین و اگر سبب علت سپرز زیاده چون درد دران ماند فراق و باد سپرز شود
و اگر سبب ورم چون درد دران ماند عضو بلند باشد و صلابت غذا
نوقه خوردن و نیز اسفاناخ خوردن و آب اندک خوردن و رگ باسلیق و حبل الاراع
و اسلیم از هر کدام خواهد گشادن و هر بامداد جلاب جو بعد از تخم کاسنی سه درم با
رازیانه نه درم نبات ده درم غذا ماش سفید که مغز بادام چند روز بدین نوع و بعد از ان
این مطبوخ خوردن پوست هلیله زرد پوست هلیله سیاه از هر یک هفت درم شاهتره
زمازه دانه کبر از هر یکی سه درم تخم کاسنی تخم کشوث از هر یکی سه درم آلو سیاه ده دانه
سپستان پانزده دانه تمر هندی ده درم همه را بجوشانند تا نیم آید و در بند صاف کنند
مغز خیار شنبر ده درم ترنجبین سه درم جاف کرده با هم بیامیزد و بار خورد و دیگر
آب عنب الثعلب یا آب کرفس یا آب برگ بید یا آب برگ اسفندار یا آب برگ گز

از هر کدام موصوف یک وقیه یا دو وقیه با ده درم سکنجبین بخورند یک روز دوا فایده تام

ورق گل سرخ پنج درم زردک هیل دانه ده درم پنج سوسن ده درم سنبل غافث لک ربوند از

هر یک یکوزن درم و سپستان ... یک شب بگذارد در دیگ چینی ... وصاف کرده سید درم

کوفته بیخته با آب ... بر شند وقرص کند شربتی یک عدد با ده درم سکنجبین و اگر حرارت

غالب باشد رب لیمون سه درم کوفته وصاف کند و ده درم سکنجبین بهم آمیخته بخورند

فایده تمام دهد دیگر اگر حرارت غالب باشد جلاب خورد از سه درم تخم کاسنی و ده درم

سکنجبین ضماد نفع تمام دارد ... ندر در دیگ نیم گرم تر کند و بر سپرز بندد الضا

اکلیل وحلیل الملک در دیگ جوشانده بر سر سپرز بندد ... با مقل آرد الضا

سبوس گندم در دیگ جوشانده بر سپرز بندد الضا ورق چوب گز در دیگ جوشانده

بکوبند و بر سپرز بندد و هر بامداد سه درم پنج کبر در دیگ پرورده بخورد فایده تمام

دهد و دیگر درین علت در علاج ... اسقا بازدید شود اگر از زردی علامت

نشکل ... و آب ... علاج خوردن افتیمون ...

و سپستان کبر ... از هر یک موصوف ... با ده درم سکنجبین خوردن سکنجبین

و بادام ... منجیک ... ورق ... مصطکی ... دو چوبه کرویا

... از هر کدام موصوف ... با ده درم سکنجبین و یک وقیه

آب ... هر بامداد وجلاب خوردن از رازیانه زیره ... از هر یک سه درم

... غذا نخود ... کاسنی ... ماء الاصول باید

صفت ... از هر یک پنج درم مویز طایفی ...

کاسنی ... بادیان ... از هر یک سه درم ... از هر یک پنج درم ... سه درم

همه را کوفته بجوشانند ... وصاف کند و هر بامداد ... در آب گرم

بازخورد ... شیره ... بخورد ... هلیله سیاه ...

بادنجان شامی هر یک لحمی از هر یک سه درم آلوی سیاه پانزده دانه سپستان چهل دانه همه را در سه رطل
آب بجوشانند تا نیمی بماند و بر سر نیلوفر صاف کنند مرصاف شده ده درم ترنجبین بیست درم صاف
کرده باهم پانزده درم بازخورد **قرص** دیگر از داروی مسکن بیخ اذخر ساده چهار درم
صمغ عربی و گل ارمنی از هر یکی دو درم طباشیر دو درم رب السوس را در آب حل کند و داروها کوفته
بیخته درآن بسرشند و قرص کند و هر روز بمقدار دو درم با ده درم سکنجبین بخورد **ضماد**
ضماد و روغن بنفشه را گرم کند و بچیند در کرباسی بجوشانند تا نیمه از آن شود بر آن دارند و روغن گل و خطمی و اکلیل الملک
از هر یکی مقداری که کفایت کند در آن برشسته بر زبر نهند بعضی چون صاحب این از آن که
چون باده بخورد استسقا بیخ شود از جالینوس که بعضی را بترین علت مدرها بیرون
بوسیله گیرد و در سکنجبین خورده و بر پرزیتی ولیکن چون سکنجبین دیگر خورد خلط
سیاه مانند خون بیرون آید بر قول جالینوس **باب نود و هشتم** در رنجهای مثانه و گرده
بعضی در مرض گرده چون بول آب سیاه و زود بیرون آید دلیل حرارت است اگر علاج
نشود و گداختگی بسیار بعضی ادویه گرم و تیز خورده و ورم کرده بیاید دارد و قرحه باز دید شود
چون ورم کرده و مثانه قرحه شود بول سفید و غلیظ بیاید بعضی چون بول آب سفید و
تند که از درد و ملال کند بر درد مثانه کرده دارو بیخ یا رزد بیرون آید سوزان
بعضی چون علتی که باز دید شود بشاخ درخت انگور از خوردن آن که چشم و گرده شانه
در آب بیندازند و در آن نشیند و مدت سه روز بر ناشتا بخورد علتی کرده زایل شود
بعضی چون علتی که مثانه بهم در را قید فصد کند و جلاب خورد و احتراز کند از خوردن
چیزهای نافع بر درد اگر ورم گرم در گرده و مثانه بهم کند شربتها خورد و حذر باز دید شود
بر درد ساکن شود از محرور یا بعضی که کرفس را و ورم گرم بیدار آید و افیون و زعفران داده
سبب درد و خوردن رقیق درد ساکن شود و علاج آن **باب نود و نهم** در بول الدم و سبب آن
بیشتر از گرده بود که رگ گشاده شود یا از جایی افتادن یا ضربه رسیدن یا در جایی دلیل گفتن

علاج اگر بیمار تنومند و فربه باشد فصد کند از باسلیق و بعد از آن جلاب خورد از شیره تخم خیار و [illegible]
و کشنیز از هر یک چهار درم خشخاش سه درم سنگ [illegible] کوفته [illegible] با ترنجبین یا [illegible]
بزر قطونا [illegible] و قرص کند [illegible] مقل یا به [illegible] نبات یا ترنجبین ده درم با هم [illegible]
باز خورد و اگر تب باشد غذا شیره جو و شیره خشخاش [illegible] و مغز بادام و اگر تب نباشد
ماش سفید بکو با مغز بادام ~~[illegible]~~ دوا دیگر
~~[illegible]~~ و اگر [illegible]
کرده ده درم گل ارمنی [illegible] درم [illegible] باب صدم در سنگ و ریگ
که در گرده و مثانه بهم رسد سبب آن علت [illegible] از حرارت [illegible] در مجراهای [illegible] رطوبت
لطیف را بتحلیل برد و غلیظ باقی ماند و خشک گردد و سنگ و ریگ شود و بیشتر این علت در کودکان
بهم رسد بسبب [illegible] ایشان و هم این علت از خوردن غذاهای غلیظ و [illegible]
طعام و از خوردن گوشت مرغ و پنیر تر و پاچه و حلوا و هریسه و آنچه از آرد گندم و شیر سازند
و آب گل آلود و شراب غلیظ چون [illegible] کند غلیظ تر شود و در ابتدا پیدا شود
کوچک باشد مانند ریگ خرد بود و چون [illegible] بر آن بگذرد و در علامه [illegible] باهم دیگر
بچسبد و کلان شود و طبیبان آن را حصاة گویند علامت درد [illegible]
[illegible] و در مفاصل و در بن ران و در رگها از گرده تا مثانه پیوسته است و از آن آب [illegible]
و ریگ بهم میرسد و حکیم جالینوس گفته است [illegible]
چون ریگ [illegible] علامت درد [illegible] روشنی آب سفید [illegible] و گاه گاه ریگ بیرون آید
و گاه گاه آب [illegible] شود و به سختی بیرون آید و بسیار [illegible] از مقعد بیرون آید و اگر [illegible]
یا سنگ در گرده [illegible] علامت درد [illegible] و طبیبان [illegible] و ریگ [illegible] بیرون آید [illegible]
[illegible] اما فرق میان ریگ گرده [illegible]
ریگ [illegible] و در علت [illegible] درد [illegible] و بسیار [illegible] درد [illegible]

درد

و در علاج زیبق که یک جای درد کند و صاحب مو تیبی را چون طبیعت نرم شود و اسهال بیم دارد گشنیز سود

و خلاص یابد و صاحب زیبق چون طبیعت نرم شود همچنان در دفع آن **علاج** چیزهای نرم لطیف

باید خورد و از ادرار باید تخم کاسنی پنج مهک از هر یکی سه درم پرسیاوشان چهار درم نبات ده درم غذا از ماش

سفید که و کدو و مغز بادام یا کدو در آب با شیره تخم کاسنی سه و اگر و ادرار علامتهای جلاب خورد

ادرار باید اسقولی از هر یک سه درم بکوبد شاه و صاف کنند تخم خیارین پنج درم بکوبد و شیره بگیرد و نبات

ده درم داخل کرده بخورد غذا به شوربا و اگر دموی کند نزدیک فنیاد و الا اگر دلو باشد طبیعت نرم بسهل خورد

به همراه روز باید تخم خیارین تخم خطمی کاسنی هرچه از هر یک سه درم پرسیاوشان چهار درم عناب سپستان

از هر یک بیست دانه انجیر سفید با نود دانه سنا مکی هفت درم اصل السوس سه درم صندل خار خسک

از هر یک پنج درم همه را در یک من آب بجوشانند تا نیم باقی بماند پالیده صاف کنند مغز خیار شنبر ده درم ترنجبین ده مثقال

شیرخشت ده درم صاف کرده با هم بیامیزد و بخورد و صبر کند تا اسهال تمام شود و اگر سنگ از ایل فنیاد والا مکرر

کند اول باهی شوربا خیار و ترب بخورد و هم کرفس و تخم ترب بخورند و بعد از آن آب گرم بخورد و قی کند

دوای از بخور هر قی کند تخم شبت تخم ترب تخم کرفس تخم خیار از هر یک سه درم بکوبد شاه و صاف کند

عسل ده درم روغن کنجد ده درم نمک طعام قدری با هم بیامیزد و بخورد و پر روغن کنجد فرو برد و قی کند

و اگر روغن بادام گرم مانند روغن یا تنه و نرگس و شبت هر یک موجود باشد پر بنبه زهار بمالند فایده دهد

و اگر روغن ترب و روغن خسک در سوراخ ذکر نهند مفید است اگر بمقدار دو دانگ یا دو دانگ خاکستر عقرب

با آب پرسیاوشان باز خورد سنگ بریزاند و فایده کند **صفت** سوختن عقرب بگیرد

عقرب آنکه مقدار ره خواهد و در دیگ بند و سر دیگ محکم بندد و در تنور گرم بر سر خشت نهند

ز نیش ساعت بگذرد و ما باید از تنور برآید گرم ها و بعد از آن برآرد و کوفته بیز و نگاه دارد

واگر بر درد غالب باشد روغن بلسان یا روغن عقرب در سوراخ ذکر چکانند هر روز چند نوبت

صفت روغن عقرب بگیرد و زراوند گرد و جنطیانا و پنج کبر از هر یک یک دقیقه د

نیم کوفته کند و در یک رطل روغن بادام تلخ با هم اوز بیامیزد و ده عقرب در آن انداز د

اگر تا لبتهای زن در آفتاب گرم نهند ده روز بعد از آن صاف کنند و اگر زمستان باشد داروها در [illegible] روغن
بجوشانند بعد از آن عقرب در آن اندازند و مدت ده روز بنهند و بعد از آن صاف کنند و در این جا حجت
عمل کند صفت دوائی که سنگ بریزاند پوست بیخ کبر ماشی هندی حب الغار تخم کرفس [illegible] انیسون حلیب
و اگر ترکی و رونای از هر یک مثقال همه را کوفته بیخته شربتی دو درم با یک اوقیه آب ترب
باز خورند و اگر حرارت غالب باشد چند روز ترک کند صفت دوائی که سنگ گرده و مثانه
بریزاند خار خسک خیارین و حقنه بکنی و اگر حرارت غالب باشد خیارین مقشر خیار [illegible] مقشر ده درم
تخم سلغم پنج درم [illegible] تخم کرفس انیسون از هر یک سه درم حب الملوک چهار درم همه را کوفته بیخته شربتی
سه درم با ده درم سکنجبین [illegible] علامت آنکه سنگ در یک گرده باشد [illegible] و از
مثانه زرد [illegible] و اگر سنگی که از جای حرکت کند علامت آن است که هر لحظه درد در جای دیگر
علاج روغن [illegible] روغن بابونه [illegible] و از [illegible] علامت هر دوائی که سنگ گرده [illegible]
مثانه بریزاند سنگ [illegible] نیز بریزاند معجون حجر الیهود که سنگ [illegible] بریزاند مجرب
خیار [illegible] از هر یک پنج درم [illegible] حجر الیهود پنجاه درم همه را کوفته بیخته به عسل سرشته
[illegible] باب صد و یکم در ورم ها خصیه و ذکر و سبب آن از خلطی باشد
علامت اگر از خون باشد سرخ بود و تشنگی بسیار [illegible] درد [illegible] از زبان سیاه [illegible] و
[illegible] و آماس مثانه [illegible] و بسیار [illegible] آب بسته [illegible] و تب
باز [illegible] شود علاج فصد بکنی رگ باسلیق و جلاب خوردن از عناب ده دانه بنفشه
سه درم عنب الثعلب سه درم نبات ده درم ترنجبین ده درم [illegible]
و ذکر و خصیه [illegible] روغن بنفشه چرب کنی و اگر حرارت غالب [illegible]
نشود و آب [illegible] جلاب [illegible] خیارین ده درم شیره [illegible]
ده درم شیره بنفشه ده درم آمیخته باز خورند و خوردن شیره عناب و شیره بنفشه
و شیره [illegible] هر کدام [illegible] ده درم و [illegible] کردن کنجد سفید [illegible]

روغن بنفشه شیرزنان از هر یک قیراطی نیم گرم بیاید و بگذارد و اگر ماده گرم نبود در این کند
جلاب چون از لعاب بهدانه و اسفغول از هر یک سه درم ترنجبین ده درم غذا ماش سفید کرده
علاج مزوره با دادن و اگر قرحه در مثانه پیدا شود علامتش آن است که ریم آید و بول و آن قرحه را زرکش علاج
بزرب نعناع یا شربت خشخاش ده درم اقراص کاکنج بکمند وران حل کنه با خورند و اگر درد
باشد قدری لعاب تخم خرفه با صمغ عربی حلوا چون مکرر غذا ماش مزوره با دام [illegible] قرص [illegible]
غالب وردکر طعام حنکه جلاب خورند از عنب الثعلب بنفشه لبلاب بسحقه از هر یک سه درم
هم دانه آلوی نشاسته صاف کند هم دکر ریوند چینی گرمی از هر یک مثقال درم هم دانه آلو نشاسته صاف کند
علاج موصاری باد بود در ترنجبین صاف کند باهم برابر و با خورند و اگر دیر ادرار بسته چهار درم
شربت بزر شیر درم گل ارمنی یک درم برگ پنج درم هم داخل کرده بسته شربتی سه درم باده درم شربت خشخاش
یا زرب نعناع بخورد و قرص کاکنج و شربت خشخاش خوردن از همه بهتر است و اگر سبب بول زرقی
مثانه از ریم باشد دگر یا از جای دیگر بود آید ذکر آن کرده شد و اگر بول رنگی از بلغم
یا صفرا علامت آن حرارت و تشنگی البته باشد علاج شربت نعناع یا خشخاش یا شربت سیلو و یا شربت
آلو از هر کدام موجود ده درم خوردن غذا زیره جو زیره خشخاش و یا چه برغال که و دانه
دوا ملک مجرب تخم دانه کدو و تخم خیار از هر یک سه درم تخم خباز تخم خطمی از هر یک
چهار درم دانه خشخاش تخم ریحان از هر یک سه درم مزوره با دام سفید کرده ده درم تن سفید
یک درم هم را کوفته بیخته شربتی چهار درم با چهار دانگ آب خربزه هندی با شیره ریحان ترنجبین ده درم
علاج خورد و مکرر واگر خایه ها بزرگ شود و سبب از گرمی علاج زرنیخ با سیلیق و خشک کنند
و جلاب چون زعناب ده دانه آلو سیاه ده دانه عنب الثعلب بنفشه از هر یک سه درم
ترنجبین ده درم غذا اسفاناخ با مزوره با دام و اسفاناخ واگر ماده سودا بود غالب است هر بامداد
جلاب چون از بانجو از بادیان بیخ کاسنی از هر یک سه درم گلشکر ده درم غذا ماش سفید
کرده چند روز بدین صفت عمل آرد بعد از آن مسهل خورد از حب افتیمون یا معجون نجاح

ضماد نرم نهادن از پیه بط و مغز استخوان گاو و روغن بنفشه و مقل ضمادی نافع آرد باقلا بسر آرد سر نخود

اکلیل الملک بابونه شبت از هر یکی قدری کوفته با آب کلم بر رشنده و به نهند ایضا اکلیل الملک

قدری خوب بکوبه و در زرده تخم مرغ و آرد گندم و لعاب اسپغول مانند حلوا ساز و به نهند ایضا

مویز دانه بیرون کرده آرد باقلا زیره کرمانی از هر یک قدری خوب بکوبه و در روغن گنجد حلوا کنند

و بنهند و دیگر درمانی بزرگ [illegible] لبابه آرد باقلا آرد نخود و از هر یک ده درم انجیر [illegible]

هفت عدد مویز دانه بیرون کرده بابونه ده درم مویز را جدا بکوبه و داروها جدا بکوبه و بایست نرم و با هم

با پنیر [illegible] قدری روغن سوسن با روغن بابونه یا روغن نرگس تمام با پنیر [illegible] از ان پیه گرده پیه بط

از هر یک یک وقیه [illegible] با هم با پنیر [illegible] عضو نهند ایضا ورق کلم [illegible] از هر یک قدری

با هم کوفته ضماد کند و اگر خایه بر بالا رود مدت هفت روز در آب گرم نشیند اگر خایه

نیاید میان از نوره بسازد چنانکه میان آن خالی باشد و در سوراخ ذکر کنند و باد کند چنانکه

[illegible] هر دو ران آماس کند [illegible] جالینوس گوید [illegible] از بلغم باشد رنگ

و لون سفید [illegible] قدری روغن نفط سفید [illegible] اگر ورم گرم باشد لون [illegible]

در [illegible] حل کرده طلا کند [illegible] و چون قرحه در ذکر یا مقعد ظاهر شود علاج باید کرد

[illegible] علاج قرحه ذکر و مقعد [illegible] شادنه [illegible]

سوخته مرداسنگ از هر یک قدری کوفته بر ان [illegible]

[illegible] دارد و چون قرحه در ذکر و مقعد ظاهر شود آماس [illegible] علاج [illegible]

[illegible] سوخته و کاغذ سوخته زاج سوخته از هر یک قدری [illegible]

[illegible] پوست خایه [illegible] چنانکه خایه [illegible] علاج [illegible]

[illegible] صندل ورق گل کافور سنگ سفیده آرد [illegible] از هر یک

قدری با آب عنب الثعلب سرشته بر ان طلا کنند چند روز [illegible] چنانچه پوست [illegible]

در خارش در خایه [illegible] علاج

لبابه

در آب کشنیز

لسان و اقاقیا و نشاسته و مامیثا از هر یک چهار درم نوشادر و صبر زرد از هر یک نیم درم عفونان
دشمنان بودن همه را در آب تمام کوفته بیخته بر وی طلی با سپیده بیضه یا روغن نرگس چرب کنند و بمالند
و در حمام با آب نیم گرم نشیند فایده بسیار دهد و مجرب است باب صد و دوم در
تقطیر بول سبب این علت از غلبه حرارت یا صفرا یا بلغم باشد علامت تشنگی بسیار و سرخی آب
زرد رنگی و گرمی و سوزش و در این علت خوردن چیزهای گرم بغایت بیشتر در جوانان زیاد
بنده جامع جمیع را دیده است ایشان زیاده از پنجاه بود و این علت در ایشان بود که
بمداومت چیزهای گرم خورده خلاصی یافتند علاج اگر بدن بقوت باشد در ابتدا فصد
باید کرد و جلاب خوردن و از عناب ده دانه مغز تخم الثعلب از هر یک سه درم تخم کاهو
ده درم مغز تخم خیار و روغن بادام و سفاح اگر تخم خیارین ده درم شیره بگیرند
با نبات ده درم بخورد نیک است و خوردن شیره عناب و شیره خشخاش و شیره [illegible] و دوات
آلو از هر یک سی عدد ده مثقال [illegible] سیاه در آب زیره [illegible] خوردن
نیک است دوای دیگر تخم خیارین مرکب کرده از هر یک ده درم با بادام سفید کرده
پنج درم حسک تخم ریحان از هر یک پنج درم کتیرا گل ارمنی از هر یک سه درم ربالسوس نیم درم
[illegible] سه یکجا طباشیر یکجا همه را کوفته بیخته شربتی سه درم برابر ده درم شیره تخم ریحان
مغز شیره جو ماش سفید کرده با روغن بادام و [illegible] و احتراز کردن از خوردن چیزهای
ترش و شور و تیز و [illegible] خشک زیاده کند و اگر قدر علاج [illegible] درمان
[illegible] بول بهم [illegible] و اگر سبب از سردی بود این معروف چنین بگیر دبلوط [illegible]
کندر سعد کتیرا [illegible] گل ارمنی [illegible] از هر یک ده درم همه را کوفته بیخته با بادام
سه درم و هر شب سه درم با روغن بادام چوب [illegible] بخورد [illegible] انار دانه
بریان [illegible] پوست بلیله زرد اقاقیا [illegible] از هر یک سه درم کوفته بیخته [illegible]
بادام [illegible] ده شربتی سه درم [illegible] چون در مقعد [illegible]

پنجاه در نسخه

کندر

چکیدن بول پیدا شود و اگر درد گرده و ورم بهم رسد ریم کند و چکیدن بول باز دید شود و لیکن اگر
از آن سبب قوی بهم رسد اگر تب نباشد امید خلاصی و اگر تب باشد در مدت [illegible] روز
خطر است علامت مخصوص [illegible] بول [illegible] ولیکن اگر [illegible] هیچ فایده ندارد چند روز
حب محلب با عسل و روغن زنبق گرم خورد هر روز مقدار یک بندق و [illegible]
سه علاج [illegible] کرده [illegible] خلاصی [illegible] **باب بیست و هشتم** در بسته شدن
بول و سختی بیرون آمدن از ورم که در گرده و مثانه بهم رسد یا بسته شدن
خون در مثانه یا خلط غلیظ لزج [illegible] با بول فرود آید و در مجرا بسته شود و یا از غذای
غلیظ لزج **علاج** اگر سبب از ورم گرده و مثانه بود و اثر علامات [illegible] فصد کند از رگ
باسلیق و جلاب خورد [illegible] تخم کاسنی [illegible] از هر یک سه درم
نبات ده درم یا جلاب خورد از تخم خیارین ده درم شیره بگیرد و غذا ماش
سفید کرده [illegible] یا شیره [illegible] و اگر حرارت [illegible] جلاب بخورد از [illegible]
[illegible] صاف کند و تخم خیارین ده درم شیره بگیرد و با ده درم نبات
آمیخته بخورد و اگر [illegible] شود قدری بوره ارمنی با نمک [illegible] در آب حل کند [illegible]
ذکر [illegible] اگر [illegible] چوب بلوط یا چوب [illegible] بسوزانند و خاکستر آن در آب
در سوراخ ذکر [illegible] علامت چون بول بسته شود بگیرد مورچه و ابریشم [illegible]
در میان مورچه ببندد و در سوراخ قضیب کند چون مورچه ناپدید شود ابریشم
بکشند چون مورچه بیرون آید سوزش پیدا شود و بول گشاده شود و این علاج
تجربه معتبر است **فصل [illegible]** در جماع و اسباب آن جالینوس گفته است
این کار [illegible] اما جماع وقتی [illegible] مشتاق [illegible]
چون صحبت کند [illegible] پیدا شود و اشتهای طعام زیادت شود اما وقت
باید که معده از طعام ممتلی و خالی نباشد میانه حالی باشد و در کار [illegible]

و از [illegible]

بدیاران باید صحبت کردن مضر است و اگر ضرور بود در امتلا صحبت از ناشتی بهتر از خلا بود و گرسنگی بهتر از سیری

جماع بسیار کردن روح حیوانی را میبرد و بعد از جماع آب سرد خوردن ضرر عظیم دارد

و گرم صحبت کردن هم نقصان دارد و در تابستان هوا گرم شود کسانی که خواهند جماع بسیار کنند باید که

احتراز نمایند از فصد بسیار و کار رنجش و عرق کردن بسیار در حمام و غیر آن و کمتر غذا

خوردن را میل باید کرد و زن درشت و کسانی که مزاج ایشان سرد و خشک است باید قوت غذا

نیکو باید کنند مثل نان و روغن پخته و گوشت بره و گاه گاه زنجبیل پرورده و نخود و تخم

و احتراز کردن از چیزهای ترش و شور اما بعد از جماع رفتن را عرق نباید کرد و خوردن

بادام و فستق و حلوا و چلغوزه جوز هندی فایده بسیار دارد و حلوای زرد مکث و خوردن جماع

کردن روغن شیرین و ترکی و اشتی آن مکث و موز زرد و انجیر با مویز دارد و با بید نشیبل ...

زیاده میکند هر که مداومت صحبت اخلاط فاسد در حرکت آید اگر بعد از صحبت از زیر

در رعضا باز دید شود در مانند سوزن فرو رود متصل باید خورد را ماده صفرا را از

بدن پاک شود باید را بعد از صحبت زنان نخسپند و صبر در گرم پوشند والله اعلم

بالصواب تمت الرساله

قرص کافوری

حب ... محرق و دق و تشنج و سعال

طباشیر ورق گل سرخ جلنار اقاقیا کافور صندل ... ۱ درم ... ۲ درم

تخم خرفه ... کتیرا ... ۳ درم

کتاب موجز در علم طب

عنوان

قوای ...

عنوان فصل البزره ... درم

نبض ... درم

دوائی ... عالی صده ... درم ... ۱ عالی صده

سوار ... و ... بکدار ... و ... بکدار

ادویه ... در آن ... کل در آن ... و ...

بحران ... و ... بجانه

[illegible]

کتاب جامع العلاج در علم طب

سه مقاله

در بیماریهای از سر تا قدم

باب ۱ صداع	باب ۳ دوم در دوار	باب ۳ سوم در درد شقیقه	باب ۴ چهارم در سبات	باب ۴ پنجم در سرسام
باب ۸ ششم در نسیان	باب ۸ هفتم در سدر	باب ۸ در سرخی و حمره و خنده	باب ۸ هشتم در ماخولیا	باب ۱۱ دهم در عشق
باب ۱۱ دهم در کابوس	باب ۱۲ سیزدهم در سکته	باب ۱۱ یازدهم در صرع	باب ۱۳ چهاردهم در فالج	باب ۱۴ یازدهم در تشنج
باب ۱۵ پانزدهم در خشم	باب ۱۵ پنجدهم در لقوه	باب ۱۵ شانزدهم در خدر	باب ۱۶ نوزدهم در اختلاج	باب ۱۶ هشتم در ضعف بصر
باب ۱۶ ... در رمد	باب ۱۷ بیست و یکم در طرفه	باب ۱۷ بیست و سوم در طرفه	باب ۱۷ بیست و چهارم در سبل	باب ۱۸ بیست و پنجم در جرب
باب ۱۸ بیست و ششم در ...	باب ۱۸ بیست و ششم در قمل	باب ۱۸ بیست و هفتم در موزناک	باب ۱۹ بیست و نهم در نزول آب	باب ... سی ام در ...
باب ۱۹ ... در ...	باب ۲۰ سی و یکم در ...	باب ۱۹ سی ام در قروح چشم	باب ۲۰ سی و چهارم در عرب	باب ۲۰ سی و پنجم در ...
باب ۲۰ ... در ...	باب ۲۰ سی و ششم در خوص	باب ۲۰ سی و هفتم در غمره	باب ۲۱ سی و نهم در احوال	باب ۲۰ چهلم در ...
باب ۲۰ ... در ...	باب ۲۱ چهل و یکم در زره	باب ۲۰ چهل و دوم در ضعف بصر	باب ۲۱ چهل و چهارم در ...	باب ۲۱ چهل و پنجم در ...
باب ۲۱ ... در طرش	باب ۲۱ چهل و ششم در ...	باب ۲۱ چهل و هفتم در طنین	باب ۲۳ چهل و نهم در ...	باب ۲۲ پنجاهم در ...
باب ۲۲ ... در ...	باب ۲۲ پنجاه و دوم در ...	باب ۲۲ پنجاه و سوم در ...	باب ۲۲ پنجاه و چهارم در ...	باب ۲۳ پنجاه و پنجم در ...
باب ۲۳ ... در ...	باب ۲۳ پنجاه و ششم در ...	باب ۲۳ پنجاه و هفتم در ...	باب ۲۳ پنجاه و نهم در ...	باب ۲۳ شصتم در ...
باب ۲۴ ... در ...	باب ۲۴ شصت و یکم در ...	باب ۲۴ شصت و دوم در درد دندان	باب ۲۵ شصت و چهارم در ...	باب ۲۵ شصت و پنجم در ...
باب ۲۵ ... در ...	باب ۲۶ شصت و ششم در ...	باب ۲۶ شصت و هفتم در ...	باب ۲۷ شصت و نهم در ...	باب ۲۷ هفتادم در ...
باب ۲۷ ... در ...	باب ۲۸ هفتاد و یکم در ...	باب ۲۷ هفتاد و دوم در ...	باب ۲۸ هفتاد و چهارم در ...	باب ۲۸ هفتاد و پنجم در ...
باب ۳۰ ... در بیماری	باب ۳۲ هفتاد و ششم در ...	باب ۳۱ هفتاد و هفتم در عطش	باب ۳۳ هفتاد و نهم در ...	باب ۳۴ هشتادم در ...
باب ۳۴ ... در ...	باب ۳۵ هشتاد و دوم در ...	باب ۳۵ هشتاد و سوم در ...	باب ۳۵ هشتاد و چهارم در ...	باب ۳۶ هشتاد و پنجم در ...
باب ۳۶ ... در ...	باب ۳۷ هشتاد و ششم در ...	باب ۳۶ هشتاد و هفتم در ...	باب ۳۷ هشتاد و نهم در ...	باب ۳۸ نود و دوم در ...
باب ۴۱ ... در ...	باب ۴۴ نود و یکم در ...	باب ۴۳ نود و دوم در ...	باب ۴۵ نود و چهارم در ...	باب ... نود و پنجم در ...